

تصوف در اسلام

نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید بن خنیر

نوشته استاد علامه جلال الدین بهائی

تایخ نگارش: خرداد ۱۳۱۴

تایخ انتشار: خرداد ۱۳۶۲

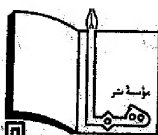
تصوف در اسلام

نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر

نوشته استاد علامه جلال الدین بهائی

تایخ نگارش: خرداد ۱۳۱۴

تایخ انتشار: خرداد ۱۳۶۲



کارگزار چاپ: سازمان ویرا

چاپ اول: ۴۰۰۰، خردادماه ۱۳۶۲

چاپ و صحافی: چاپخانه پیکان



کلیه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان دکتر فاطمی،

روبه‌روی سازمان آب، شماره ۱۵۹، تلفن: ۶۵۴۷۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ انْعَمْتَ فَرْدُ

دست نزدیک به نیم قرن از تألیف این اثر شریف میگذرد ، در آن روزگار ان استاد علامه جلال الدین همایانی که خدایش با ائمه اطهار محشور بدارد ، این مجموعه را به نیت شناساندن تصوف اسلامی به پرداخت و تبرکات شیخ ابوسعید ابی الخسیر قافله سالار این وادی را برای بیان مفاهیم عرفانی برگزید ، و در تلو نقض در حال آن بزرگ مرد عالم عرفان آنچه گفتنی بود ، در باب تصوف اسلامی برشته تحریر کشید ، و استاخط و سواد شاد روان علی عبد الرسولی که شیفته چنین آثاری بود ، آنرا با قلم سحر و خوش خویش آذین بست و به محضر استاد تقدیم داشت . در این ایام ، پس از گذشت سالهای بسیار این مجموعه نصیب از میان دهبها اثر ارزنده استاد که همگی در نوع خود کم نظیر بل بی نظیر است برگزیده شده و بهمان اسلوب نخستین که پرداخته شده است ، بزیر و طبع آراسته می گردد ، زیرا دریغ بود که آن خط خوش و کتابت استادانه جای خود را به حروف متداول دهد ، اکنون که این شرک جوش کمال یافته به بازار ادب عرضه می شود ، هر دو آن بزرگ مردان در قرب رحمت حق غنوده اند و از این جهان گذران رخت بر بسته و به عالم بقا پیوسته اند خدای هر دو را غریق رحمت کند ، و بر این مؤسسه نو بنیاد « نشرهما » که تنها به قصد خدمت به علم پا گرفته و بدفش اشاعه آثار پربار و بهای استثنایابی و دیگر اساتید منظم ادب و معارف ایرانی اسلامی است .

توفیق خدمت کرامت فرماید . بمنته وجوده .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرزمین شرق مهد پرورش افکار و جان و مخزن هزارمنوی است هر نوع تفلا فکری
 و تحول فزونی و دینی که در سرزمین مغرب با نهایت سادگی و کمال بساطت خاتمه بدستی که
 شرق ظاهر شود صورت هزار آینه می بخشد و دیگر موزی جلوه گر میگردد. کمال فلسفی
 و عقاید مذہبی که در شرق بجز ظهور کرده است شاهد صاق و گواحد این جهان است
 فلسفه غربیان هر چه بیشتر و بکمال میگردد بیشتر مادیات و امور محسوسه نزدیک میشود با حسیه
 اغلب مردم با قوانین و قواعد آن آشنا نمیشد و بعکس فلسفه شرق هر قدر را با کمال بساطت
 موز تر و سادار گیزد از فهم عامه در می شود تا بجای که حاطه بر موز و قواعد این علم در دایره ادراک
 عده معدود مختصا باید که کسی آنهم پس از سالها زحمت و ریاضت و پخته است قریب و حقیق
 گفت رای فلسفه آشنا گردد

همچنین عقاید مذہبی غربیان هر قدر مهم تر در پرتو تر باشد هرگز پای کوچکترین مسائل دینی
شرقیان نیرسد . - تعلیقات دینی و مذہبی مغرب غالباً بکسر پارسله عمومی هرگز

و اگر خلاف دسته بندی های از باب مذہب نهایت شدت و سختی برسد بالاترین
مجموعه اش نیست که جنگ خونینی برپا شود و جمعی در آن میان کشته و مجروح گردند لیکن هرگز
بصورت مزدوین کشت آور نخواهد رسید . اما در شرق علاوه بر جنگ دزد و خورده های
شیاج دیگر نیز می نهند با همینی که کار از تحریک و فرقه بندی منتهی با سرار بطنی و فائق کاشانی
میشود که بر عامه مردم مجهول میماند

متبع و تصفح عمیق در مذہب ادیان عالم و بخصوص شرقیان بخوبی نشان میدهد که کوچکترین
عزب دینی و فرقه مذہبی شرقی مملو و مظهر از سرار حریت انگریز است بلی است که
تشکیل هر فرقه و اچاک هر عزب است با اصول پارسله و بیط دشته است اما بعد از تشکیل
گذاشتن مدتی چند آن صورت سالم نخستین را از دست همه در دوز بر دز بس خور و غم می کند
و با غلظت مثنی بنو بعض و فائق مفسد گردیده است

این است که در هر یک از مشبذات مذکور فوق ثمره یکدسته برادر در روز توان یافت که
 در سرقه های دیگر وجود ندارد غالباً بر غیر ارباب مسلک حتی علما و خواص مسلک است
 غوررسی و وقت در فرق مختلفه اسلامی بسیار تشبیه که در مالک مسدود خاصه ایران باشد
 که ما ثابت میکنیم که هر فرق در ارباب باطنی غیر از آنست که بنظر عامه مخصوصاً جاهل
 جلوه گرفته و نیز سائر واقعی آنها که بر خصیصین آشکار است غیر از آن است که در
 دست عوام همان سرقه دیده میشود و هر قدر دقیق تر شویم بیشتر برادر در روز و بعض
 مصداق خواهیم شد اینها همه بر فرض آنست که ارباب مذکور خودشان در
 خفا و پنهان کردن اصول مسائل واقعی آئین خویش بر نیامده باشند و نخواهند
 ظاهر ارباب باطن جلوه گرانند اما اگر بمعنی هم بر آنچه گفتیم علاوه شود
 پیدا است که چقدر حیرت بر حیرت و غموض بر غموض افزوده و برای کسی که نخواهد
 از بطون حقایق درونی فرق گاهی پیدا کند چه انداز تحقیق دشوار بلکه بعض مواقع
 محال بمستنغ خواهد شد

باز هم اگر همین اندازه نکال میرسد حرفی نبود بقول عرب ضَعْتُ عَلَى الْإِبَالَةِ ^(۱)

۱- ضَعْتُ دسسته گناه خشک و ترد را میخند - إِبَالَةُ پشتواره کلان از همیز

یا دَاءِ مُعْضَل و در پدژان نجات دست تصرف جهال نادانان فرق

و گیریم از ردی نادان محض یا توأم با دشمنی و غرض ورزی و کار باشد و از باب استهوا

در صد برآیند که حقایق را و اروشن نشان دهند و سیرایه با بدان برسند

اینجا است که حقیقه گیت بر محقق لنگ میماند و سر با سنگ بر میخورد و شخص گنجگاو سالها

زحمت و شقت تشیع و پی جوئی باید بر خود بمبارد تا از پس هزاران پرده پندار

حقیقی را کشف نماید - غلبه یک تمام فرق مذہبی که در اسلام ظاهر شده از پیش

زَبَدِ اِسْمَاعِیلِیهِ بَاطِنِیهِ بَابِکَیْهِ^(۱) نُصْرَیْهِ کِیْسَانِیهِ

و چندین مثال آنها بملکی مصداق مطالبی است که شرح دادیم

و از میان مذہب و شعب فرعیہ اسلام مذہب صوفیہ از همه پشتر مصداق کامل

و نمود برجسته آن معانیست زیرا اولاً و قایق این مذہب خود در کمال غموض و

پیچیدگیست و ثانیاً از باب این طریقه در عصر گرفتار مخالفان و متعصبان شده و ناگزیر

(۱) بابکته هر چند بجای فرق اسلام نیست ولی چون در عصر اسلامی ظاهر شده در اینجا بشمار آمد

بتقیه گذرانده و سر چه پشتر سعی کرده اند که معتقدات درونی را آشکار نمایند مطالب را
 بر موز و اشارات سربسته او کنند تا پیگانان بحقیقت کیش و آئین باطنی این فرقه
 اطلاع صحیح بدست نیآورند و هر کسی از وطن خود یا ایشان باشد و آثار آنها را مشاهده کند
 در ردیای ثبات عقاید بنقوم سخنی بگویند یا چیزی بنویسند غالباً سخنانشان آیه
 بغرض و نشان دادن معتقدات بخلاف واقع بوده و کمتر کسی با علم کامل و حاطه بهرادر
 و وقایع در این موضوع وارد شده است که اثر آن ببارسیده باشد
 از آنچه گفتیم غرض نفی یا اثبات نیست مقصود ما این است که جمله از مشکلات غورری
 و همان نظر در این موضوع را بنظر خوانندگان برسانیم تا اگر در فصول حیانا بغرضی برخوردند
 بر خنجر ده نگیرند

بسیاری از دانشمندان بنصب منسوب بودند

مطلب مهم اینست که بشهادت کتب تاریخ و ترجمه جلال و همچنین خود آثار که از بعض
 دانشمندان بزرگ ایران ببارسیده است چنین بر می آید که بسیاری از عابد بزرگ ایران

از هر طبقه در تقدیرین و تاخرین منسوب بجمعه تصوف بوده اند و اگر رسامیم دخل فرقه
 نبوده بونی از این معنی در شرب و مذاق مسکلی آنها شنیده میشود و اگر بخوایم
 از ترجمه احوال واقعی و زندگانی معنوی آنها آگاه شویم ما چار باید اصل تصوف و حقیقت

آئین و شرب صوفی اطلاع داشته باشیم

اگر در میان عال بزرگ و مردم دانشمند ایران شهابی مثل این بزرگان داشتیم که سلسله^{قدر}
 رشته تصوف بوده اند علی بن سهل اصفهانی خواجه عبدالله^{ایضا}

حافظ ابو نعیم اصفهانی امام ابو الفاسم قشیری شیخ ابو سعید
 ابوالخیر غزالی طوسی شیخ شهاب الدین سهروردی سنائی

غزنوی عطار نیشابوری مولوی بلخی افصح المتکلمین سعد شیرازی

مولانا حافظ شیرازی همین اندازگانی بود که ما را مجبور ببحث و کنجکاوی این
 مسکوت و این گنجه رسد باینکه لا اقل یکصد برابر آنچه تعداد کردیم در میان علما و شعرا و حکماء

در حال بزرگ دیگر ابران بعد از اسلام تا امروز توان یافت که همگی در این شرع خوض کرده
و شرب مسکلی آنان ازین سرچشمه آب گرفته است

و اگر دایره را وسیع تر گرفته عموم حال بزرگ از هر دولت و مملکت اسلامی در نظر گیریم
و اضحی است که شماره اشخاص این سه قه کمی خواهد شد

شما کتاب حلبه الاولیاء حافظ ابوسعیم صفهانی کتاب طبقات الصوفیه
ابو عبد الرحمن سلمی و امالی^(۱) خواجه عبدالنصارى متوفى ۴۱۱ هـ برای این معنی کافی است
که بنسیم فقط تا قرن پنجم هجری عده متصوفان زائد بر چهار سده از نفر رسیده بوده است

(۱) از جمله آنان شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری مالی بوده است بزبان هردی که ذیل کتاب
طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن محسوبست و رجال صوفیه را زائد بر آنچه در طبقات بوده تا زمان
خودش بر شمرده است. این کتاب بزبان هردی بوده و شیخ عبد الرحمن جامی در قرن هفتم هجری
از ابزاری معی برای نقل کرده و در کتاب نفحات الانس جای داده و بعضی رجال صوفیه اهل زمان
خودش بر آن افزوده است و در حقیقت کتاب نفحات الانس متمم یا ذیل مالی هردی و مالی
متمم طبقات الصوفیه است ترجمه حال شیخ عبدالله بعدها انشاء الله نوشته خواهد شد

باری از سخن نویسندگان صوفی ترشش که هر فاضل و دانشمند را جز و صوفیه شمرده اند نگذیریم
 حقیقت امر این است که جمع کثیر و حجم غفیری از عاظم رجال و دانشندان ایران شجره
 بوده اند و برای کسی که بخواهد از ترجمه احوال واقعی حیات معنوی اینگونه اشخاص گاهی
 بهمرساند و مانند بعضی نویسندگان محد و فکر شهاب تاریخ ولادت و وفات کشف نکند
 لازم است که در صد و تحقیق جستجوی کامل برآید تا از حقایق چهره گشائی نماید و این معنی
 مستلزم فحص و غوررسی کامل در حقایق ادیان و مطالعۀ فراوان در آثار فرق اسلامی است
 و باز برای حل بعضی غوامض شخص مستلیم راضوروری است که با ارباب فسر ق خاصه ادیان
 قوم مجالت و مفاوضت داشته باشد تا روح مطالب ابدست پیاورد (و دونه خط الفنا)
 نگارنده این ساله از میان دانشندان بزرگ و عرفای عالم قدس ایران در نیمه دوم قرن چهارم
 و نیمه اول قرن پنجم هجری که عده آنها نسبت بسیار بود بزرگترین نمودار دانش و ادب و خوشنویس
 سار فضل و عرفان الشیخ ابو عبد الله الحنبل را انتخاب کرد

چرا آن عصر و شیخ ابو سعید ابو الخیر را اختیار کرد
 اما آن عصر را حشیا کرد زیرا بزرگترین عصر اسلامی را همان دوره داشت چه بزرگترین
 پادشاهان ایران بعد از اسلام تا قننه شوم مغول اغنی سلطان محمود غزنوی تا بوسه شکر
 دیلمی و بعضی سلاجقه در آن عصر شهریار ایران زمین بودند بزرگترین شعرا و گویندگان ایران
 پیش از مغول اغنی (فردوسی) و همچنین عنصری غصاری فرخی منوچهری
 در آن دوره میزیشتند. - این عصر بوجود ما بقیه فلسفه طب (ابوعلی سینا) و بقیه
 ریاضی و تاریخ (ابو ریحان بیرونی) و بزرگترین تاریخ فیلسوف خدائی (ابو
 علی مسکوک) و ما بقیه غزن و دانش (ابو سعید ابو الخیر) و همچنین از طایفه
 بزرگان بسیار تا بندگی جهان پس از دشت که صفحات تاریخ گیتی بنام ما می آید تا ثبت است
 اما از میان آن همه حال دانش شیخ ابو سعید را حشیا کرد زیرا او را در باره بزرگان دیگر
 تا جاییکه ممکن بوده است دیگران تحقیق کرده و در این زمینه آثار گرانمایهائی بجا گذاشته اند

ولی درباره این دایه علم و ادب چنانکه باید شاید تاکنون کسی اثر مهم و معروفی پا نگذاشته است
 و حق اینمرد بزرگ تاریخی را بطوریکه درخور بوده است و انکرده اند
 و ثانیاً سرگذشت احوال بزرگان آن دوره غلبه بک نظر قابل بحث و تحقیق است چه هر کدام
 از آنها دارای جنبه مخصوصی بوده اند اما شیخ ابوسعید بهر نظر درخور تحقیق است وی هم در زمره
 شعرای ایران و هم در طبقه علمای بزرگ و از همه بالا تر جزو عرفا و متحققان کم نظیر شمرده میشود
 و سرگذشت تاریخی بیچکدام از رجال آن تاریخ باز از اینمرد بزرگ سراسر اینرنگش انگیز نبوده است
 و چون نگارنده میساخت رساله جامع مشتمل بر حقایق تاریخی و ادبی و علمی و عرفانی تا لایف کند
 دست باین کاربرد و ترجمه احوال شیخ را هم از نظر حیات مادی و هم از نظر زندگی معنوی
 مورد بحث و کنجکاوی قرار داد خواننده عالم میداند که برای حل هر نکته تاریخی مرجه بچندین
 کتاب لازم است و مخصوصاً در این موضوع که زمینه هموار طریق مسلوک ندارد پیداست
 که چه اندازه زحمت تبیع و تخری و جست با وجود اینها مدد از باطن نورانی شیخ جست
 بدین کار شرف اقدام نمود و میدست که خوانندگان عظام هر کجا بلغزشی بر میخورند قصیده
 الانسان محل النسبان را در نظر گیرند و بعین ضابطه ملحوظ دارند

وَعَنِ الرِّضَاعِ عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلْبِلُهُ وَلَكِنْ عَنِ السُّخْطِ ثُبْدِي الْمَسَاوِيَا
وَاللَّهُ بِعَصْمَانَا مِنَ الْخَطَا وَالْزَّلَاةِ عَمَّتْ رَوْطُولُهُ عَزَّ وَجَلَّ

قسمی از فاخذ این ساله

برای تهیه این ساله مرجمه کتب بسیار شده است اما آنچه بیشتر از همه مورد استفاده بوده ازین قرار است

اشعة اللمعات جامی	آثار اهلاد فروینی
شرح مفاتیح الغیب صدر الدین قونیوی	اسرار التوحید
تاریخ کامل ابن اثیر	کشف المحجوب
تاریخ ابی الفداء	التعرف فی التصوف
اجبال الدول و آثار الاول	اللمع فی التصوف تألیف ابی نصر طوسی
حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم	شرح شاربت خواجہ نصیر الدین طوسی
حیات العلوم غزالی	نفحات الانس جامی
معراج ائسا لکین غزالی	مذکرة الاولیاء شیخ عطار
ملل و لنحل شهرستانی	ابن خلکان
ملل و لنحل ابن خزم	لوائح جامی
حاشیه میر سید شریف بر شرح مطالع	لوامع جامی

تاریخ گزیده	ایمان و تبیین جاحظ
بستان لسیاحه شیروانی	لسان العرب
ریاض التیاحه شیروانی	رسائل پیر جمال اردستانی
ریاض العارفین هدایت	رثعات فخر الدین علی و عظمی
الانساب سمعانی	مصطلحات تصوفیه منسوب به عبد الرزاق کاشانی
مجالس المؤمنین	دائرة المعارف فرید و جد
مرصاد العباد	دستان المذهب
شذرات الذہب	قوت نامه کاشفی
تاریخ پنهانی	مصابح الهدایه تألیف غزالدین محمود کاشانی
تاریخ عتبی	تاریخ الحکماء
تجارب السلف	شرح دیوان ابن فارض
تبصرة العوام	پان الا دیان
طرائق التحفائق	تاریخ الدول الاسلامیه
قابوس نامه	تاریخ ابن خلدون
ثبوتات کیمه	

اوضاع سیاسی ممالک اسلامی

از حدود نیمه دوم قرن چهارم تا نیمه قرن پنجم هجری
 در این دوره که موضوع بحث است یعنی از ۳۵۰ - ۴۵۰ که شیخ ابوسعید در آن میر بسته
 اضطراب و مرج و مرج اوضاع سیاسی ممالک اسلامی خاصه ایران بسر حد کمال رسید اگر بخواهم
 تمام جزئیات را شرح دهم سخن بدراز خواهد شد کتابی جداگانه پردخته خواهد شد نیست
 که با نهایت حضا شمه از اوضاع این دوره را ایننگارم

نظر ما در این قسمت اولاً ممالک اسلامی بطور عموم ثانیاً مملکت ایران بخصوص و در مرحله سوم
 بالاختصاص اوضاع سیاسی خراسان است

این دوره مصداقست با خلافت چند تن از خلفای نبی عباس لمطیع تدبیر لمقتصد
 پسر عم استغنی بالله که در ۱۲ جمادی الاخره ۳۳۴ بخلاف نشست و در نیمه ذی القعدة ۳۶۳
 از خلافت کناره گرفت و دیگر اقطاع تدبیر لمطیع ۳۶۳ - ۳۸۱ و ابو العباس احمد
 القا در بانه بن اسحق بن لمقتدر (۳۸۱ - ۴۲۲) چهارم ابو جعفر عبدالله بن قائم بامر الله
 (۴۲۲ - ۴۶۷)

خلافت عباس در سال ۱۳۲ هجری بدستاری ایریانهان تشکیل شد و در روز بر قدرت و عظمت این دو دین پیافزود تا جانی که قدرت شانهایی و سلطنت ظاهری با حکومت خلافت اسلامی در عاصمه بغداد برقرار گردید و خلفا بر سراسر قلمرو حاکم اسلامی صورۃ و معنی حکومت میکردند سلطنت های داخلی از قبل دولت صفاری و سامانی که از قرن سوم بعد از این تشکیل یافت اگر چه در قلمرو حکومت خود استقلال داشتند لیکن بحسب ظاهر ناگزیر از طاعت مرکز خلافت بغداد بودند

در نیمه اول قرن چهارم یعنی در حدود سال ۳۲۲ هجری سلطنت آل بویه تشکیل شد و سه برادر بنام علی (عماک الدوله)، حسن (مرکن الدوله) و محمد (معز الدوله) از اولاد بنو بویه بدست آوردن سلطنت و تسخیر ایالات و ولایات ایران بحدت شدند و بالاخره سلطنتی تشکیل دادند که نفوذ خلافت بغداد را از میان برداشت چه دهنه فتوحات آنها از ایران بعراق عرب و بغداد کشید و حکومت عراق عرب نیز تحت تسلط و احاطه ایشان درآمد

(۳۳۳-۳۳۴)

معز الدوله (۳۲۴-۳۵۶) پس از فتح کرمان بغداد را حاکم و خلیفه استکفای مابعد

مستط گردید ازین تاریخ یعنی سال ۳۳۴ که بغداد در تصرف آل بویه درآمد تا
 سال ۴۴۷ که طغرل سلجوقی بر بغداد تسلط یافت دوره جدیدی از تاریخ اسلام
 محسوب میشود چه در این دوره که مصادف با پنج نفر از خلفای بنی عباسی است برای
 اسلامی تنها اسمی باقی مانده بود که در پاره از ممالک تابعه بنام او میخواندند و سلطنت
 حقیقی بدست آل بویه بود - و در اثر ضعفی که بخلاف بغداد و اثر تسلط سلاطین بویه
 گشت در بعض ممالک نام خلفای بغداد را از خطبه بکنند عبدالرحمن ناصر اموی
 در اندلس و اسمعیل منصور در افریقا خود را (امیر المومنین) لقب دادند اصناف مشهورترین
 ممالک اسلامی در این عهد بدستقرار بود
 در بلاد اندلس یک سلسله از دودان اموی سلطنت میکردند که عبدالرحمن ناصر سوم
 از جمله آنهاست
 در بلاد افریقا عبیدین یا فاطمیون بجای غالبه و اداره سلطنت میکردند و اسمعیل بن
 دومین خلفای آنهاست (اداره از نسل ادیس بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن اسطاب

در مراکش از ۱۷۲-۳۷۵ سلطت کردند) بنی الاغلب در تونس و غیره از ۱۸۴-۲۹۶

سلطت داشته و اول آنها ابراهیم بن الاغلب بود)

فاطمیون یا حبشیدین امرای غلبی را محو کردند و شمال افریقا را به ثنائی شعلقات ادیبی در مراکش

مالک شدند

و در مصر شام حبشید یا حکومت میکردند ولی خطبه بنام عباسیان میخواندند و در عهد متکفی از حویر بن

محمد حبشید امارت داشت

و در حلب سیف الدوله علی بن عبداللہ بن حمدان سلطت میکرد ولی خطبه بنام عباسیها میخواند

و در الجزیره ناصر الدوله حسن بن عبداللہ بن حمدان حکومت داشت و خطبه بنام بنی عباس بود

و در عراق دیالمه سلطت داشتند و کاربردت معز الدوله بود و در خطبه پس از نام خلیفه نام اور میخواندند

و در عمان و بحرین و یامه و بادیه البصره کاربردت قرطبه بود و باسم مهدی خطبه میخواندند

و در فارس و اهواز علی بن بویه عماد الدوله حکومت داشت و خطبه بنام خلیفه عباسی میخواندند

و در عراق عجم و ری رکن الدوله حسن بن بویه سلطت داشت

خرسان و ماوراءالنهر بدست آل سامان بود که مرکز شان بخارست
جرجان و طبرستان میان دشمگیر و رکن الدوله و آل سامان مورد تنازع بود
باجمله خلافت عباسی از آغاز تسلط معزالدوله بویه وضعی دیگر بنحود گرفت و تمام قدرت بدست
آل بویه پیشاد مستکنفی پس از استیلای معزالدوله پیش از چهل روز نامزد و چون
معزالدوله دانست که وی بر مخالفت او تمسیدی کرده است او را با کمال خفت خلع کرد
و ابو احمد شیرازی گایب و یرا گرفت و لمطیع ندر انجلافت بنامند
در زمان معزالدوله جنگهای داخلی برپا شد و چون سپاهیش مرگب از غضیرم
و ترک بودند با یکدیگر بر سر اموال و غنائم و سناصب سنافت گرفتند و میان آنها جنگ برقرار
بود حتی اینکه در ۳۳۵ یکی از سرکردگان دیلمی موسوم به (روزبهان بن دند او خورشید)
جمعی را گرد کرده در صدد خلع معزالدوله برآمد ولی کاری از پیش نبرد و نیز از طرف
شمال و جنوب گرفتار مزاحمان شد زیرا از طرف شمال ناصرالدوله بن حمدان حاکم بصره
بدست اندازی بنواحی بغداد تاخت و معزالدوله ویرانگس و مطیع ساخت و در سال ۳۳۷

هم مغزالدوله بر موصول مستولی شد و ناصرالدوله از آنجا به (نصیپین) کوچ کرد و از طرف
 جنوب فتنه ابوتعاسم بریدی شروع شد و بی از طرف مغزالدوله حاکم بود ولی طناطمع استقلال
 دشت و کم کم اظهار مخالفت کرد و ۳۳۶ مغزالدوله بقصد ابوتعاسم بریدی خواست از برید
 عبور کند قرمطه میگفتند که بدون اجازه ما نباید عبور کرد مغزالدوله عتنامه کرد و از این جهت
 قرمطه بد دل شدند مغزالدوله بدریمه رسید و سپاه بریدی اشکست و غلب آنها را نخواستند
 و خود بریدی به (بهجر) گریخت در پناه قرمطه ثبیج بدلی قرمطه این شد که سال ۳۴۱ یا ۳۴۰
 عمان قصد تاختن بصره کردند ولی مصلی وزیر مغزالدوله در جلو آنها مقاومت کرد و نگذاشت
 آنان ایسی بصره رسد از طرف دیگر عمران بن شاپین که بتدا از طرف مغزالدوله منصب جیاب
 دشت سر بمخالفت برداشت و کار بجنگ و نازعه کشید و بالاخره مغزالدوله او را باند سپرام کرد
 و مغزالدوله در ۱۳ ربیع الحسمه ۳۵۶ بمرد عمادالدوله در ۳۳۸ صطخر فارس وفات یافت
 اینهم در دل مغزالدوله اثری کرده بود پس از مغزالدوله بختیار سارک آمد و قریب ۱۱ سال
 سلطنت کرد ولیکن غالباً بعیش و عشرت اشتغال داشت و از پنجم سپر عمش عضدالدوله

بختیار سارک

اور خلع کرد در ۳۶۷ در اوائل عهد غزاله اولاد ناصرالدوله بن حمدان برادر

شوریدند و بدست آنها قرار گرفت از آنها بود ابو تغلب که بلا دراز غزاله وله بیک طمون و

دوست هزار درسم تضمین کرد و نیز سیف الدوله علی بن عبد الله فوت کرد و ابوالمعالی

شریف بجایش نشست و نیز کافور خشیدی مرد ۳۵۶ و اضاع مصر قرین جدال شد

و نیز دشمنگیر بن زیار در ایران بر دوشتون در ۳۵۷ بجای او نشست و نیز بزرگ پادشاه

روم حدود شام و جزیره مورد تهدید واقع شد

در عهد مطیع سرحدای اسلامی غالباً در قلمرو سیف الدوله علی بن حمدان بود که حلب و دیار بکر

تسلط داشت و باریان میجنگید و در سال ۳۳۷ باریان جنگی کرد و در ۳۳۸ نیز جنگ دیگر

واقع شد و هند انصرت با سیف الدوله بود و اقبیت مغلوب شد و بیشتر سپاهش سیر گشته

شدند و خودش با اندک مردم نجات یافت

مطیع در آخر عمر فاجع شد و با شاره سبکترین که از بزرگان ترکان و از اخلافه بود از خلافت

کناره گیری کرد (نیمه ذی القعدة ۳۶۳)

الطَّائِعُ لِلَّهِ بْنِ الْمُطِيعِ بْنِ الْمُفَضَّلِ

در سال ۳۱۷ متولد شد و پس از پدرش در ۳۶۳ بخلاف نشست و مدت خلافت تا ۳۸۱^{رحب} طول کشید در زمان خلافت طائع باز سلطنت حقیقی عراق بدست آل بویه بود و از غرالدوله بن مغرالدوله تا بهاءالدوله ابو نصر فرزند بن عضدالدوله چند تن از سلاطین آل بویه در عراق

معاصرین وی بودند

در اندلس المستنصر حکم بن عبدالرحمن ناصر (۳۵۰-۳۶۶) و المودید هشام بن حکم ۳۶۶-

(۳۹۹) از سلسله امویان اندلس در زمان طائع حکومت میکردند

در آفریقا سلسله بنی زید بنی تشکیل شد - و این سلسله در ابتدا حکمرانان فاطمی بودند ولی

استقلال خود را اعلان کردند - و اول آنها یوسف بن یسکین است که رئیس برابره ضنهبا

بود تا سال (۳۷۳) سلطنت کرد و پس از وی پسرش منصور بن یوسف تا (۳۸۶)

سلطنت کرد و این سلسله بقیط طبقات السلاطین از (۳۶۲ تا ۵۴۳) سلطنت داشتند

در مصر شام و حجاز ابوالفضل بن تهمید بن ابی تمیم معذ فاطمی (۳۴۱-۳۶۵) پس از وی پسرش

الغریز بناته ابو منصور نزار (۳۶۵-۳۸۶) سلطت داشتند

درین از سلسله بنی زیاد ابو بکر اسحاق بن ابراهیم تا سال (۳۷۱) پس از وی

پسرش عبد الله بن اسحاق تا سال (۴۰۹) سلطت داشتند

(اول این سلسله محمد بن عبد الله بن زیاد است و آخرش همان عبد الله یا زیاد یا ابراهیم بن

اسحق (۳۷۱-۴۰۹) طبقات استلطین)

در صفاء بنی یعقوب یا (یعقوب) حکومت داشتند و آخرین آنها عبد الله بن قحطان است که تا

(۳۸۷) سلطت کرد پس از وی این سلسله از اهمیت قیاد

در حلب سعد الدوله ابو المعالی شریف بن سیف الدوله تا (۳۸۱) حکومت داشت

در مصل سلسله حمدانی روی کا بودند و ابو تغلب بن ناصر الدوله تا (۳۶۹) و پس از او

ابراهیم و ابو عبد الله حسین پسران ناصر الدوله تا سال (۳۸۰) حکومت کردند و حکومت آنها

انقراض یافت و دولت عقیلی جای آنها را گرفت

در دیار بکر دولت مروانیه بجای بنی حمدان تأسیس شد (۳۸۰) و اول آنها ابو علی

حسین بن مروان بود

در خراسان و ماوراءالنهر دولت سامانیه برقرار بود و نوح بن منصور ^{سلطنت} ۳۶۶ - ۳۸۷
 در جرجان آل زیار سلطنت داشتند در عهد طائع دولت غزنویان تاسیس شد
 و شروع بتبخیخ بلاد غربی حیجرون کرد و ایلک خانیته هم در ماوراءالنهر مزاحم سانیان بود
 فارس و ایماز و عراق عجم و بلاد جبل نيز در تصرف آل بویه بود

در این زمان فتنه شیعه و سنی در بغداد بالا گرفت و کاترقتل و غارت شدید و اگر چه
 که محمد شیعه بود تنش زدند و ترکان بنای مخالفت سخت با غزالدوله بختیار که دارند
 غزالدوله از عمویش رکن الدوله پسر عمش عضد الدوله یاری خواست و عضد الدوله بغداد آمد
 (۴۴۱ هجری اولی ۱۰۴۹) و ترکان مغلوب ساخت و غزالدوله راجه بنوان بنکد یاقوت حکومت
 ندارد معزول کرد و وزیرش (ابن بقیه) را بدار آویخت

و همین (ابن بقیه) بود که ابوالحسن بناری بهترین مرآئی درباره او گفت

عُلُوٌّ فِي الْحَيَاتِ وَ فِي الْمَمَاتِ لَحَى أَنْتَ أَحَدَى الْمُجْزِئَاتِ
 و این مقصده در مرآئی عربی در خصوص شخص بدار آویخته بنی نظیر است و بجای خوب واقع

و بدار آویخته بنی نظیر است و بجای خوب واقع

که عضدالدوله گفت یکاش من بجای ابن بقیه بودم و این مقصیده در حق من گفته شد بود
و در تجارب السلف هند شاه ص ۲۴ قتل ابوطاهر محمد بن بقیه را در سوال سنه تسع وین
و ثلثمائه ینویسد عضدالدوله فنا خسرو بر حکومت بغداد استقرار یافت

و دولت حمدان را منقرض کرد و دیار بکر و ریچه و مضر را گرفت و غالب بلاد عجم نیز در قلمرو
او بود و در حدود سال ۳۷۱ هجری از نیر از قابوس اشتراع کرد و در ۳۷۲ فوت یافت

پس از وی هم حکومت واقعی بغداد بدست آل بویه بود و بالاخره بهاءالدوله بن
عضدالدوله که فرمانروای عراق عرب و فارس شد خلیفه طائع را بخوارگی گرفت و از
خلافت عزل کرد (۳۸۱) و اموال و ذخایر او را غارتید و شریف محمد بن حسین رضی در این گفت

مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ رَبُّ الْمَلِكِ مُبْتَسِمًا	إِلَىٰ آدَنُوهُ فِي النَّجْوَىٰ وَبُدْنِي
أَمْسَيْتُ أَرْحَمُ مَنْ أَصْبَحْتُ أَغْبِطُهُ	لَقَدْ تَقَارَبَ بَيْنَ الْعِزِّ وَالْهَوْنِ
وَمَنْظَرُكَ كَانَ بِالْإِسْرَاءِ يُضْحِكُنِي	بِقُرْبِ مَا عَادَ بِالْإِضْرَاءِ يُبْكِنِي
هَبْهَاتِ اغْزِ بِالْإِسْلَامِ ثَانِيَةً	فَدُضِّلَ وَلاَ جُ ابْوَابِ السَّلَاطِينِ

تحقّار

عُلُوِّ فِي الْحَبَاتِ وَفِي الْمَمَاتِ تَحَوَّنَتْ أَحَدَى الْمُعْجَزَاتِ
كَانَ النَّاسَ حَوْلَكَ حِينَ فَامُوا وَفُودَ نَدَاكَ آثَامَ الصَّلَاتِ
كَأَنَّكَ قَائِمٌ فِيهِمْ خَطِيبًا وَكُلَّهُمْ قِيَامٌ لِلصَّلَاةِ
مَدَدْتَ بَدَنَكَ نَحْوَهُمْ أَحْفَالًا كَمَدَّهَا إِلَيْهِم بِالْهَبَاتِ
لِعَظَمِكَ فِي النُّفُوسِ تَبَتَّ رَعَى بِحِفَاطٍ وَحُرَاسٍ ثِقَاتِ
وَتَشَعَّلَ حَوْلَكَ الْبُخَيْرَانُ لَبَلَا كَذَلِكَ كُنْتَ آثَامَ الْحَبَاتِ
وَلَمَّا ضَاقَ بَطْنُ الْأَرْضِ عَنْ أَنْ بَضُمَ عَلَاكَ مِنْ بَعْدِ الْمَمَاتِ
أَصَادُوا الْجَوْ قَبْرَكَ وَأَسْتَنَابُوا عَنِ الْكَفَانِ ثَوْبَ السَّافِيَاتِ
وَلَمْ يَرْقُبْ جَذْعَكَ فُطْ جَذْعًا تَمَكَّنَ مِنْ عِنَاقِ الْمَكْرُمَاتِ
وَمَا لَكَ شُرْبَةً فَأَقُولُ نُسْفَى لِأَنَّكَ نَضَبُ هَطْلِ الْهَاطِلَاتِ

اختفاء

وَنُوقَدُ

این قصیدہ با اختلاف بعضی کلمات در ابن خلکان و تاریخ عتبی و تاریخ سہقی و تجارب السلف
ہندو شاہ نچوانی نقل شدہ و این چند بیت مستحجاً در اینجا درج گردید

باجمعه غزاله طائع را از خلافت انداخت و بجای او ابو العباس احمد الفلاح را بالله بن

اسحاق بن لمیث بن المعتمد را در ۱۲ رمضان ۳۸۱ بخلافت برگزید

الفلاح بالله بن (۳۸۱-۴۲۲)

در عهد خلافت القادر بالله در تمام صفای ممالک اسلامی حوادث بسیار واقع شد و بعضی از آنها

منقرض گشت و بجای آنها دول دیگر روی کار آمدند ولی تمام ممالک جز در قلمرو حکومت فاطمی مصر و

بعضی نواحی جزئی دیگر خطبه بنام القادر بالله خوانده میشد

در این دوره مملکت سامانیه و ماوراءالنهر روی ضعیف نهاد و دولت غزنویه باوج ترقی رسید

و دولت ایلیک خانیه در ماوراءالنهر نیز روایت تفصیل این مطلب در شرح ضایع خراسان

باز نموده خواهد شد سلاطین ممالک اسلامی که معاصر القادر بالله بودند بدین قرار است

در اندلس سلسله اموی حکومت داشتند تا ایام حکومت هشام بن حکم ملقب به (المؤید) در (۳۹۹)

پایان رسید و بجای او (المهدی) محمد بن عبد المجید بن عبد الرحمن ناصر (۴۰۳) حکومت

کرد و استعین بالله سلیمان بن حکم بر او شورید و قرطبه را از او گرفت و میان آنها بمحن

شورش و اضطراب برقرار بود تا مهدی کشته شد و عهدستعین در (۴۰۸) پایان یابد

و بلاد اندلس میدان کشمکش میان عقاب امویین و علویین گردید

در مصر شام خلفای فاطمی سلطت میکردند و سه نفر از آنها یعنی العزیز بالله ابو منصور

نزار (۳۸۵-۳۸۶) و پسرش الحاکم بالله ابو علی منصور (۳۸۶-۴۱۱) و پسر

الظاهر لاغر از پدرش الله ابو الحسن علی (۴۱۱-۴۲۷) با اقا در بهای عباسی بودند

در این دوره حکومت نجاشیه در زبید بجای سلسله بنی زیاد تشکیل شد و از حدود (۴۱۲-۵۵۳)

یا (۵۴) طول کشید و مؤسس این سلسله نجاش ملقب الموقد از مملوکان حبشی بود که علویین را

و قصد سلطت اقامه و استقامت امین را مسخر کرد و پشیرف حاصل نمود و پنهان سلطت زبید

در عباسش باقی ماند و اول آنها همان نجاش (۴۱۲-۴۵۲) و آخر آنها فاکت بن محمد فاکت

(۵۳۱-۵۵۳) بوده است

باز در این عهد سلطت نیمه مستقل بنی عقیل در موصل تشکیل شد که تحت نظارت بهاء الدوله دلمی بود

دولت مروانیه و یار بکر نیز در این دوره جانی بخود گرفت و دنباله این حکومت از (۳۸۰ تا ۴۸۹)

طول کشید و بدست سلاجقه انقراض یافت

دیار مضر نیز مورد نزاع و اختلاف حکام فاطمی و بعضی امرای دیگر و بهاء الدوله دیلمی بود
حلب نیز حالت بلا و مضر را داشت زیرا غالباً مورد مخالفت و کشاکش علویین با بنی مرداس بود
در اوایل عهد قادر حکومت حلب بدست سعد الدوله بن سیف الدوله از آل حمدان بود - و در حدود

سال ۴۱۲ هـ الدوله ابوعلی صالح بن مرداس از قبیل بنی کلاب با اتباع خود بدان شهر آمد .
آنجا که مردم حلب بر حکمرانان فاطمی شوریدند کار بدست همد الدوله افتاد و باینجه حکومت آل
مرداس در حدود ۴۱۴ هـ در حلب تشکیل یافت و تا حدود ۴۷۲ هـ طول کشید و ازین سلسله به بنی
اشقال یافت

در جریان آل زیار سلطنت داشتند و قابوس دشمن (متوفی ۴۰۳ هـ) و ملک المعالی سنوچر (۳۹۳-۴۲۰ هـ)
و عقاب آنها حکومت داشتند

حکومت دیلم آل بویه نیز در عراق عجم فارس و عراق عرب برقرار بود و بهاء الدوله متوفی (۴۰۲ هـ)
و سلطان الدوله و شرف الدوله (۴۰۳-۴۱۵ هـ) و جمال الدوله بن بهاء الدوله (۴۱۵-۴۳۵ هـ)
و اشخاص دیگر ازین سلسله هر یک در ناحیه چند تن بعد از یکدیگر سلطنت داشتند
باجمله القادر بالله در ذی الحجه (۴۲۲ هـ) در ۸ سالگی وفات یافت و بجای او ابو جعفر عبدالله قائم
بامر الله نشست

الفاتمه بامر الله (۴۲۲-۴۶۷) در آغاز خلافتش سلطت عراق بدست حلال الله
 دینی بود و پس از وی ابوالجار مرزبان بن سلطان الله حاکم عراق یافت و بعد از او
 ابو نصر فیروز لقب به الملك الترحیم سلطت عراق یافت و همچنان حکومت عراق بدست آل
 بویه بود تا حدود سال ۴۴۷ که طغرل سجوقی بغداد آمد و حکومت آل بویه را در بغداد خاتمه داد
 در این دوره آل بویه بنهایت ضعف رسیده بودند و آثار نفرض هر روز پدیدار میشد و میان
 سپاهیان ترک و دیلم و کرد اختلاف شدید پدید آمده یافته بود

سلطت مهم سلاجقه در ممالک اسلامی در این دوره شروع شده است

در زمان خلافت القائم بامر الله قنده بسا سبیری در سال ۴۴۱ واقع شد که از حوادث
 عظیمه عراق عرب و مخصوصا بغداد شمرده میشود و ابن اثیر و مورخان دیگر شرح این قضیه را تفصیل
 نگاشته اند

باری اوضاع دول اسلامی در این قرن که منظور است یعنی از حدود (۳۵۰ تا ۴۵۰) به تقریب
 که خلافت اسلامی بغداد در دست بنی عباس و لی حکومت و سلطت حقیقی بدست دیلمیه بود و در زمان
 اسلامی سلسله های مختلف روی کار آمدند و بعضی سلسله با مشغول شدند و مزاجیه پادشاهی متغیر یا نیمه
 مستقل داشت ولی غالباً در انحصار بغداد و حکومت و جانی می شناخته و خطبه بنام خلیفه وقت

میخوانند و قریب بزرگ عباسیان خلفای فاطمی مصر بودند که در حوزه خود در نهایت قدرت
و غرّت نیریزتند و قلمرو آنها نامی از خلیفه بغداد برده نمیشد

اوضاع ایران و مخصوصاً خراسان از سال ۳۵۰ - ۴۵۰

در آغاز این دوره یعنی سال ۳۵۰ هجری وضع حکومت ایران بدین طریق بود که برزائیه یک
سلسله از سلاطین و امرا بدست داشتند و برخی با کمال قدرت و استقلال و بعضی نیمه مستقل
حکومت میکردند پای تخت سامانیان بخارا بود و در راه آنهر قسمت عمده خراسان
سلطنت داشتند منصور اول در ۳۵۰ تحت سلطنت نشست و حکومتش تا ع ۳۷۰ طول
کشید پس از وی نوح دوم (۳۶۶ - ۳۸۷) و منصور دوم (۳۸۷ - ۳۸۹) و عبدا^{ملک}

دوم (۳۸۹) از سلاطین سامانی محسوبند
حکومت گرگان و طبرستان بدست آل زیار بود که معروفترین آنها شمس المعالی قابوس^(۱)
دوم (۳۶۳ - ۴۰۳) از ادبایی معروف ایران و فلک المعالی منوچهر (۴۰۳ - ۴۲۰) مدوح منوچهری در مغان^{نفت}

(۱) این کلمه بدال ممله است و با و غلط است ابو بکر خوارزمی در مدح قابوس شمس المعالی گوید

أَلَسْ أَبُوكُمْ دُشْمَكُكُمْ وَجَدَكُمْ زَبَار و مُرْدِ اَوْجَعَم مُنَاسِبِ
أَمَا كَانَ مَعْنَى دُشْمَكُكُمْ بِلَفْظِكُمْ مَكْبَلِ أَبْطَالِ طَغَاةِ غَوَاضِبِ

در عراق عجم و فارس و کرمان و ابوازال بویه سلطت داشتند
در نواحی سیستان عقاب صفاریان سلطت داشتند
این بود محضری از اوضاع حکومت ایران در آغاز این دوره

در همان وقت که اوضاع سیاسی ایران بدینگونه بود سلطت غزنویه تشکیل شد و ناصرالدین
سبکتگین (۳۶۳-۳۸۴) در غزنه بسند پادشاهی نشست و تفصیلی که در تاریخ مینی و تونج
دیگر ستور است در مدت کمی غالب اطراف غزنین یعنی فغانستار تصرف شد و همچنین
بست و قصدار را بگرفت (۳۶۷) و بر بید دولت خویش سفیر و دوازمین بوقع اعتبار داشت
غزنویان شروع شده است بزرگترین سلاطین بقدر این سلسله بمنالدوله سلطان محمود
غزنوی است که از (۳۸۷ تا ۴۲۱) سلطت کرد

سلطان محمود خراسان را از دست سامانیه استزاع کرد و عراق عجم را از زیر تسلط دیلمه برکنار
آورد و در (۴۲۰) رمی را تصرف کرد و پسرش مسعود ابن سنجر صفهان فرستاد و حکومت
صفاریان را در سیستان خاتمه داد و سیستان را ضمیمه متصرفات خویش نمود و حکام طبرستان و گرگان را

دست نشاندن خوش ساحت با بجمه دولت پناه در تکیه شکل داد که شامل اغلب نواحی ایران و تمام فغانستان و قسمت معظمی از هندوستان بود

سلطان محمود در (۴۲۱) فوت کرد و پس از وی میان دو پسرش امیر محمد و امیر سعید بر تاج و تخت مخالفتی رخ داد و تفصیلی که در تاریخ بهقی و گردیزی و غیره مسطور است بلاخره سلطت بر امیر سعید قرار گرفت و دولت امیر سعید در (۴۳۲) خاتمه یافت و سلاجقه روی کار آمدند و بوضع ملک الطوائف ایران خاتمه دادند و بزرگترین مملکت پناه در سراسر اشکیل دادند تا جائیکه بنو شته گزیده (نظام الملک و زبیر اجرت ملاحان بی چون بر خراج نطاکیه نوشت و آن سخن مشهور است که جهت ضبط ملک و نصحت آن کرده بود تا بر وزیر کارها بازگویند)

در تمام این مدت خراسان و خاصه نیشابور که بنو شته یا قوت در معجم البلدان بهترین شهرهای این ایالت بود میدان تاخت و تاز و جنگ و قتل و غارت بود و خاندان سامانیه گرفتار سنازعات داخلی و خارجی شد چه از هر طرف سرداران سپاه گاهی سر از طاعت می پیمید و بزد و خور و شغول میشدند و از طرف دیگر امرا و پادشاهان مجاور در صدد دست اندازی بممالک سامانیه بر میآیدند

و اوضاع سامانیان را در چارچنگال میآخشد در زمان منصور بن عبد الملک اول
 (۳۵۰-۳۶۶) دشمن نیرومندی برای این سلسله پیدا شد و آن عبارت بود از
 (البشکین) از غلامان سامانی که در خراسان از طرف امرای سامانی سردار می شدند
 وی با امیر منصور از در مخالفت در آمد و منصور منصب او را در خراسان به «ابو الحسن سیمجوری»
 داد و ویرانچنگ البشکین فرستاد البشکین غزنه را گرفت و امارت مستقلی
 تشکیل داد و پناه به منصور جنگ و بر آنها غالب شد
 دولت سامانیان از طرف عراق هم گرفتار زحمت دیالیه بود با بکله دولت سامانی از طرف مغرب
 و چار دیالیه و از جانب شرق گرفتار غزنویان و در داخله در خطر امرا و سرکرگان ایشان بود
 عهد منصور در نیالت پایان رسید و نوبت بنوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) رسید
 امیر بنوح وزارت ابو الحسن عتبی داد و این کار برخلاف میل ابو الحسن سیمجوری امیر ایرانی
 خراسان بود از این جهت میان عتبی و سیمجوری که در تنی آغاز شد و بنوشته گزیده میان آنها
 گردنی شست عتبی منصب امارت به «ابو العباس حسام الدین» (ابو العباس حسام الدین)

در تبّه حجابت به (فائق) داد ایرنوح هم ابو الحسن سیجور را که میرا مرا می خراسان بود
 عزل کرد تفصیلی که در تواریخ خوانده ایم فخرالدوله دیلمی با قابوس دشمنی از پیم عهد الدوله
 پناه با ایرنوح سامانی برده بودند ایرنوح بحایت آنها سپاهی بسز کردگی ابو العباس
 تاش و فائق فرستاد قشون دایم بعد از آنکه مدتی در محاصره بودند ناگهان پیرن
 آمده حمله سختی کردند و سپاه سامانی را در هم شکست و فائق فرار کرد و ابو العباس تاش هم
 تاب مقاومت نیاورد و مغلوب شد

ایرنوح مجدداً سپاهی جمع آوری کرد و با شخص وزیر (ابو الحسن عتبی) بجنگ دایم روانه شد
 (ابو الحسن سیجور) که در باطن با وزیر عداوت سخت داشت با فائق همدست شد و نگاه که
 دیلمان بخراسان می آمدند عتبی اگشت و خراسان در اثر قتل وزیر سر تا پا پر از شورش و غوغا
 و آشوب گشت و از هر طرف جنگ و دشمنی خواست
 ایرنوح در کار خود حیران ماند و عاقبت رای او بر این قرار گرفت که حکومت (میشابور) را
 با ابو العباس تاش و (بلخ) را با فائق و (هرات و قنستان) را با ابو الحسن سیجور داد

ابو الحسن سیجور درگذشت و پسرش (ابوعلی سیجور) که در فتنه انگیزی و آشوب طلبی جاوید
 پدید بود و امارت خراسان نیز قائم مقام پدر گردید . دوباره در خراسان میان ابوعلی
 سیجور و حسام الدوله تماش جنگ سختی درگرفت و بلاخره تماش نزد فتح الدوله دلمی رفت
 و از طرف او ب حکومت گرگان برگشت و همچنان در حکومت ماند تا سال ۳۷۹ بدرود حیات
 بعد از مرگ تماش میان گرگانیان و خراسانیان جنگی عظیم رخ داد و نوشته گزیده (قتل عام رفت)^(۱)
 ابوعلی سیجور باز در خراسان بنای فتنه انگیزی گذارد و با فائق جنگید و در انهرم حش
 فائق بسلح گریخت

ملوک خانیة راء النهر

ناگفته ماند که یکی از دشمنان بزرگ سامانیه و از جمله علل ششاش خراسان ملوک ترک یا ورا نهر
 بودند که از آنها در کتب مورخین ملوک (خاقانیة) و (خانیة) و (آل خاقان) و (ایلات
 خانیة) و (آل فرسیاب) تعبیر شده است
 اولین پادشاه این سلسله (بغراخان) است که تماش نوشته ابن الاثیر

(هَامُزْ مِنْ بِنِ سَلْطَانِ) و بقول ابن خلدون (هَامُزْ مِنْ بِنِ فَرْخَانِ) (فراخان) بوده است . بفراخان لقب ترکى اوست و لقب سلاميش از دارالخلافه (شهاب الدوله) بود و يا سخت او شهر (بلاساغون) بود بلاد ترکستان شرقى را تا حدود چین در تصرف داشت و چندین کُرت با ملوک سامانیه جنگ کرد عاقبت بخارا را گرفت و لی چون هوای بخارا از خارش سازگار نبود ترکستان برگشت و در عرض راه در سال ۳۸۳ فوت یافت (ابن الاثیر)

بعد از بفراخان الملک خان برادرزاده یا خواهرزاده او و بقول بعضی برادر او بجانش نشست و هم او معاصر سلطان محمود غزنوی بود . نام اصلی الملک خان (نصربن علی بن موسی بن شوق) و لقب سلاميش شمس الدوله بوده است از سال (۳۸۳- تا ۴۰۳) در ماوراءالنهر سلطت کرد و با سلطان محمود بر تقسیم ممالک سامانیه محاربت داشت عاقبت کار ماوراءالنهر بر او و خراسان بر محمود و اگرش ملوک خانیه از ۳۸۰ تا ۴۰۹ در ماوراءالنهر سلطت کردند و بدست خوارش مشایبه مشرف شدند و دولت سامانیه بدست این طائفه منقرض شد ملوک این سلسله بی مستقل و گاه باج گز از سلجوقیه و قرقطانیان ماوراءالنهر و گاه با جلزار خوارش مشایبه بودند

و تاریخ آنها باین سلسله غزنوی و سلجوقیه و خوارزمشاهی کلاً مرتبط است^(۱)
 این قسمت را راجع بسلسله خاقانیه بر سپیل جمله معترضه آوردیم زیرا که پاره از مطالب بعد متوقف
 بر دانستن این مطلب بود

گفتیم که ابوعلی سیجور با فائق جنگید و او را بر سپیل هزیمت داد
 ابوعلی بهین اندازه مایه خفتش قناعت نکرد بلکه بغراخان از ملوک خانیه ماوراءالنهر را برگزین
 خربان تخریض کرد . بغراخان بجنگ ایرنوخ آمد و سپاه نوح منهزم شدند
 فائق هم که سرکردگی سپاه سامانی را داشت با بغراخان همراه شد و بالاخره بغراخان در سال^{۳۸۳}
 بخارا را گرفت و ایرنوخ فرار کرد . پس از فوت بغراخان مجدداً ایرنوخ بخارا برگشت -
 این مرتبه ابوعلی سیجور و فائق با یکدیگر بهمدست شده بجنگ ایرنوخ برخاستند
 ایرنوخ بسبکتگین و پسرش محمود پناه حجت و آنها بجای وی بخارا فرستاد فائق و سیجور منهزم
 شده بغرالدوله دیلمی سپاه بردند (۳۸۴)

ایر نوح سپهسالاری خربان را بسبکتگین و لقب سیف الدوله را بمحمود داد محمود پناه پسر ابوعلی

سیمجور فائق بجنگ دی آمدند و باز خراسان و مخصوصاً نیشابور میدان جنگ دیگر و اگر دید
 محمود در پست اهلیت شد ولی بد پدرش سبکبک نیشابور آمد و سیمجور فائق را براند
 نوح بن منصور در ۱۳ رجب ۳۸۷ بخارا در گذشت و منصور دوم (ابو اسحاق منصور)
 بن نوح بن منصور بن عبد الملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل بن احمد بن سید بن سامان
 ۳۸۷-۳۸۹ بجای او نشست

پس از وفات ابو علی سیمجور جانشین او در شته انگیزی فائق و بر هم زدن اوضاع خراسان
 (ابو قاسم سیمجور) بود که در ایالت خراسان طمع داشت چون منصور امارت خراسان

به (بکتوزون) داد ابو قاسم با وی جنگید ولی منہزم شد و بفرار آمد و پناه برد
 امیر منصور فائق را تقرب داد و بعضی امرای دیگر بواسطه این امر وجهات دیگر رنجیدند و
 (ایلیک خان) را که جانشین بغرا خان بود بر تسخیر بخارا تشویق کردند ایلیک خان بخارا
 بگرفت و منصور فرار کرد ولی فائق سپاهی گرد کرده ایلیک را شکست داد و امیر منصور مجدداً بخارا

مرحبت نمود
 ابو قاسم سیمجور مجدداً هوای خراسان کرد و با (بکتوزون) جنگید و باز منہزم بقبستان گرگشت

سيف الدوله محمود غزنوی بم با (بکتوزون) جنگ کرد و حکومت نیشابور را بنحو شخصیه
 در این شایسته فائق و بکتوزون مشق شده اسیر منصور را کور کرده از میان برداشتند و بجای او
 عبد الملک دوم نشانزد (۳۸۹) سلطان محمود که همواره در خراسان طمع داشت و لیکن
 نمیتوانست که علناً برخاندان و آل النعم خویش خروج کند . در این موقع بعنوان کین
 خواستن برخاست فائق و بکتوزون را مغلوب نموده یکسره خراسان و صافی و ضمیمه قلعه و
 سلطت خویش ساخت و سلطان مطلق خراسان و غزنه شد . و امارت خراسان را
 برادر خود (میر نصر) سپرد

اسمعیل بن نوح از بازار ماندگان سامانی کجید گرفت و فری کرد و آتش بجائی رسید
 همین اسمعیل کمر تبه بابو القاسم سیحور مشق شده بجنگ اسیر نصر و آل خراسان آمدند و آتش بجائی
 از پیش نبردند و بالاخره ابو القاسم سیحور اسیر شد و اسمعیل فرار کرد
 از طرف دیگر فائق و بکتوزون که با و رآر انهر فرار کرده بودند ملک از گنجینه با سجا را آمد
 و عبد الملک اسیر کرد
 بدین ترتیب که گشیم دولت سامانی در حدود ۳۹۰ پایان رسید

بعد از این تاریخ باز خراسان میسران بارز به برای دو حریف جنگجوی تازه یعنی غزنویان و بلوک
خانیه ماوراءالنهر شد سلطان محمود استبداداً ایملک خان از در صلیح و سازگاری درآمد

و چون نقض عهد دید با او جنگیده ایملک خان منهرم شد و بالاخره حکومت غزنوی در خراسان

و خانیه در ماوراءالنهر استقریاء داشت

مردم خراسان هنوز نفس راحتی کشیده بودند که مجدداً فتنه عظیمی برپاست و قبائل ترک

بجوشم بدان سرزمین کردند زیرا پس از وفات سلطان محمود در ۴۲۱ و در عهد سلطان مسعود غزنوی

(۴۲۱ - ۴۳۲) گذشته از فتنه داخلی میان مسعود و امیر محمد که بغیر دوزی مسعود خانیه یا

ترکان سلجوقی که مسکن آنها داشت قبیح بود و خیراً در ماوراءالنهر آفت داشتند و

قدرت سلطان محمود مانع از دست اندازی آنها ببلاد پر نعمت خراسان بود خیراً همچون سیل

رو بخراسان نهادند و تدریجاً وارد شهرهای بزرگ مانند بلخ و نیشابور و مرو و هرات شدند

سلطان مسعود استبداداً غنائی باین کام میکرد و بسجن آال اندیشان گوش نمیداد حتی اینکه

نوشته بهقی مسعودی شاعر را که گفت

مخالفان تو موران بدندار شدند برآور از سرموران بارگشته دمار
مده زانسان زین پیش روزگار بر که اثر دها شود از روزگار یابد مار

بجس انداخت و تاریخ قایع دوره مسعود هر چه بهتر و شیرین تر بقلم توانای ابو الفضل پر

بهقی در تاریخ ناصری نوشته شده است

بالاخره مسعود در صد و جلوی گیری برآمد آنجا که کار از کار گذشته بود و مکرر از سلاجقه
شکست خورد تا اینکه در سال (۴۲۹) در نیشابور بنام طغرل سلجوقی خطبه خواندند و در

بروز بر ضعف دولت مسعود و ترقی اوضاع سلجوقیان برنزد و تا اینکه در سال (۴۳۲)

بالمه دست غزنویان از خراسان کوتاه شد و سلطنت این ایالت بدست سلاجقه افتاد

اوضاع خراسان در عهد سلاجقه نیز چندان آرام نبود بلکه پیوسته عتاش در آن حادث

میگشت و بسکن قدرت سلجوقیان مانع این بود که سلطنت با امارت خود سرانه بدست دیگران

پفتد

این بود مختصری از اوضاع سیاسی ایران و مخصوصاً خراسان در این نسبت (۳۵۰-۴۵۰)
و چنانکه دیدیم در این مدت پیوسته ایران و خاصه ایالت خراسان میدان کارزار و زد و خورد
امر آرد و سلاطین بوده است

اوضاع مذهبی ممالک اسلامی در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری

(۳۵۰-۴۵۰)

غرض از این فصل روشن کردن شمه از اوضاع مذهبی است در قلمرو دول اسلامی خاصه ایران .
و ضمناً احوال خراسان که وطن اصلی و محل اقامت (شیخ ابوسعید ابوالخیر) بوده معلوم خواهد شد
بهمان نسبت که اوضاع سیاسی دول اسلامی مخصوصاً خراسان در این مدت چهار برج و برج و غشایش
بود اوضاع مذهبی هم قرین حشال بوده و ارباب مذاهب مختلفه اسلامی دائم با یکدیگر در
زد و خورد و کشمکش بودند و گاهی این مشاجرات منتهی بکشتارای سخت و قتل و غارت های
ناهنجار میگرددید

اگرچه حشال آراء میان مسلمانان بلا فاصله پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه

آغاز شد لیکن بیشتر اثر این جهل فلفله در زمان بنی عباس ظاهر گردید در این دوره مذاهب گوناگون وجود گرفت هر روز فتنه تازه تشکیل میشد و کمین و دعوی است و نبوت میکرد و از آنجا که (ساع کفر و دین بی شتری نیست) جمعی بخواه خواه دور او را برگزیدند و بالاخره روز بروز جهل فلفله و شاجرات مذہبی افزوده میشد فرقه های اسلامی همه بجان یکدیگر می افتاد بودند نزاع شیعه و سنی اشعری و معتزلی اصحاب حدیث یعنی داوودیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه با اصحاب رأی و قیاس یعنی حنفیه در فروع و احوالاً

در اصول مذہب با هم اختلاف شدید داشتند

مثلاً (معتزله) برخلاف (اشاعره) قرائن مخلوق حادث میدانستند و دیدار حق را بحکم (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) منکر بودند و برای خداوند عالم صفات ذات و صفات فعل می شمردند و افعال عباد را منوط به شیای محض میگفتند و کردی ازین فرقه بفضیلت علی بن ابیطالب علیه السلام معتقد بودند شیعه در غالب اصول مذہب با معتزله همراه و با اشعریه مخالف بودند و خود شعب سپار با سامی مختلف مانند (زیدیه) و (کیسانیه) و (سمعیلیه)

و غیره داشتند (کراتیه) مانند (مثنایه) و (سیبانیه) جزو فرقی شبهه
شمرده میشوند فرقه های خوارج و ارباب بدع نیز بسیار بودند

با بحکم بر شعبه از مذاهب اسلامی خود تقسیم بفرق گوناگون میشد که با هم و همچنین با شعب دیگر
اختلافات بسیار داشتند

این احوال روز بروز در شدت بود و اختلافات و شاجرت مذہبی در قرن چهارم و پنجم هجری
بنهایت شدت رسید

در این دوره که مورد بحث است اختلاف شیعه و سنی بالا گرفت و کار بقتل و غارت های سخت کشید
آل بویه مذہب تشیع داشتند و در ترویج این مذہب کوشش مینمودند . مغزالدوله دلمی
چون بر بغداد تسلط شد و زمام سلطت را بدست گرفت در مرکز قدار اہل سنت و جماعت اعلان
تشیع کرد و در بکوحه رواج مذہب سنت و در مرکز خلافت عباسی که بحکس مرات داشت
نام شیخین ابدون احترام یابد و علناً معاویہ را لعن کند و علی علیه السلام را بر صحابہ
دیگر فضیلت دهد مغزالدوله در سال ۳۵۱ امر کرد که در ساجد بغداد این عبارت را ننویشد

(لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَلَعَنَ مَنْ غَضِبَ فَاِطْمَأَنَّ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهَا فَدَكَا وَمَنْ مَنَعَ مِنْ أَنْ يُدْفَنَ الْحَسَنُ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَمَنْ نَفَى أَبَا ذَرٍّ الْغَفَارِيَّ وَمَنْ أَخْرَجَ الْعَبَّاسَ مِنَ الشُّوَرَى)

داین خود علناً لعن معاویه و یحیی بن بود و خلیفه المصعب نه نیز هیچ وجه قدرت مخالفت و حکومتی
نداشت مردم بغداد که اهل سنت بودند شبانه عبارت مذکور را حک کردند و

مغزالدوله بمشورت وزیرش (ابو محمد مہلبی) فی الجمله از زندگی عبارت کاست و شها

باین معنی قناعت کرد که (لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لِإِلِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و هیچکس اصراً بغیر معاویه مورد لعن قرار نداد

در سال ۳۵۲ فرمان داد تا روز دهم محرم کا کین باشد و مرهم غرادر حنین بن علی
علیه السلام را بر سر اساحت و نیز امر کرد که در ۱۸ ذی الحجه جشن باشکوهی بنام

عید غدیر بر پا کردند (تاریخ الامم الاسلامیه ص ۳۸۲ ج ۲)

باین ترتیب مذہب تشیع در مرکز خلافت بغداد و اوج روز افزون یافت و در عهد خلافت

طاع و زمام داری عزالدوله دلمی چنانکه پیش گفتم تشنه شیعہ و سنی در بغداد بالا گرفت
و کار جنگ و جدال خونین انجامید و ترک و دلم بجان یکدیگر می‌کُشدند و جمع کشیری در این غوغا
کشته شدند و محله (کرخ) که مرکز شیعیان بود بدست غوغای اهل سنت سوخته شد
در این گیر و دار با و برج و برجا خلیفه اسلامی هم قدرت مدخلت مستقیم داشت و کسی بجز
او گوش نمیداد و بالاخره عضدالدوله بغداد آمد و آتش فتنه را خاموش ساخت

در حمله ایران نیز نظیر این آشوبهای مذهبی حکم فرما بود فقهای خراسان غلبه از پیروان
مذهب ابوحنیفه و طرفدار اصل سنت و جماعت بودند و بعضی از فقهای عراق در صول مذهب
معتزله داشتند در خراسان فرقه‌های (شافعی) و (کرامی) و (معتزلی)

نیز وجود داشت که هر کدام از آنها امام و پیشوای بزرگ داشتند از آنجمله در زمان شاه محمود
غزنوی (خواجه ابو بکر اسحق) (۱) رئیس کرامیه و (قاضی صاعد) رئیس اصحاب رای و رفیض
بودند که حکایت آنها با شیخ ابوسعید در اسرار التوحید (۲) آمده است

(۱) خواجه ابو بکر بن اسحق کرامی محمد بن اسحق بن محمد بن طایفه کرامیه پشاور در زمان سلطان
محمود غزنوی بود ترجمه حالتش را بعد از نقل خواهیم کرد (۲) اسرار التوحید ص ۱۳ طبع و النشرین ژو کو فیکه
د بطرز پورغ

از جمله فرقه های مهم این دوره یعنی (۳۵۰ - ۴۵۰) قرمطه^(۱) و فاطمیین بصر بودند که خلافت
اسلامی بغداد سخت مخالفت داشتند

خلفای فاطمی مصر در سلسله تشیع و طرفداری از آل علی علیه السلام با اهل سنت و جماعت مخالف بودند
و میخواستند خلافت بنی عباس از میان بردارند و چنان قدرت و نیروی آنها بجائی رسید که خلافت
بغداد را متزلزل ساخت و از پنجمت خلفای عباسی فاطمیان بصر را برگیرند دشمنان خود میگردانند و آنها را
میخوانند زیر سبب بدین غالباً در آن زمان به (قرمطی) تعبیر میشد (۲)

(۱) ظهور قرمطه در زمان خلیفه معتمد عباسی شد و از احکام این گروه است حلال شمردن شراب و نشستن
تن از وصفت جنابت و منحصر داشتن روزه را در روز نوروز و مهمرگان و تحویل حج و قبله بسوی کعبه
و افزودن آن محمد بن الحنفیه رسول الله در اذان و بر امت محمد از آن گروه رنج عظیم رسید یکی آنکه ابو
طاهر نامی از انبساطه در زمان مفسد عباسی که خودش هم کبیر از ابو طاهر نبود در روز نوبه مغافصه بر مسلمانین
حجاج مکه که بگزاردن مناسک قیام داشتند رنج با جمعی از گمراهان و غواوه که همراه داشت و باشد آن مساکین
از دم تیغ و سنان بگذرانید اجسادشان را بعضی بچاه زمزم رنج و بعضی اطعمه کلاب ساخت و حجر الاسود را بصر
دبوسی که در دست داشت بشکست و پاره های آن را با خود برداشت و در قبر بیست سال و اندک حجر الاسود پیش انطا
بونا در زمان مطیع عباسی بعد از آنکه پنجاه هزار دینار زر سرخ گرفتند با اهل اسلام رد نمودند

(۲) اطلاق اسم قرمطی بر اتباع مصرین از اخراجان شارب بنی عباس است زیرا که فاطمیین مصر را طریقی
در مذهب غیر از طریق قرمطه و بنی عباس بواسطه حد ملکی در مدح نسبت انبساطه محضرها ساختند
و در کتب ایشان سخنانی که در آن معتقداتشان گفتند (ادب پشاور در حاشیه یقی من ۲ و ص ۱۸)

سلطان محمود غزنوی که بعقیده بعضی خود باطن از فرقه (کرامی) بود متقضای سیاست وقت
از مذهب سنی و جماعت کلاماً طرفداری و با مخالفان بد قیاری میکرد و نوشته بهقی نگشت کرد

جهان کرده قرمطی یعنی مخالفان خلافت بنی عباسی را محبت تا سخت عفا کند

دستان (حسنک وزیر) نیشابوری که از مواقع بسیار لکش تاریخ بهقی است نموداری

از مخالفت عباسیان با فاطمیان مصر باشد (۱)
با سکه در خراسان غوغای مذهبی شدت حکم فرما بود و سرچشمه اختلاف بیشتر نزاع علوی و عباسی

و قرمطی و رافضی و غیره بود

چون حکومت آل بویه در بغداد خاتمه یافت و زمام امور بدست سلاجقه افتاد فی الجمله آن اختلاف
شیعه و سنی فروشت زیر اسلحه جذبان این نهضت بیشتر همان آل بویه بودند ولی سلاجقه

کلاماً طرفدار خلافت عباسی شده و حررت خلیفه وقت را کلاماً نگاه میداشتند

از زمان سلاجقه بعد مذهب سنی در ایران بحد کمال استقرار داشت و ارباب مذهب فرعی دیگر

چندان رونقی نداشتند

اما فاطمیان مصر همچنان در سکه تشیع بر مخالفت بودند و پیوسته با سکا محلف که غالب آنها

(۱) رجوع شود به تاریخ بهقی ص ۱۷۵ چاپ طهران

صبغة دینی و طرفداری از آل علی علیه السلام شبت مزجم خلفای بغداد میشدند
 فنند بسا سیری (۱) که در بیان سنوات ۴۴۷-۴۵۰ در زبان قیام
 با مرانده واقع شده و از حوادث سخت ناگواری بغداد شمرده میشود یکی از مظاهر همان
 مخالفت فاطمی و عباسی است

ابو اسحاق بسا سیری اصلاً ترکی از امرای بغداد و بجادوت و شجاعت نام بردار بود
 بیان او و (رئیس الرؤسا) وزیر القائم با مرانده وحشی قائم شد و هر روز زیاده میگشت
 تا کار بغیان با سیری کشید و از دار انخلا فہ مشقطع شد و بسواد پروت و پش و سپار
 مردمان بکشت و دیهارا بکشت و هر چند خلیفه استمالت کرد سودی نبخشید و لشکر سپار
 گرد او جمع شدند و در عراق و خوزستان او را بر برد عاید کردند (۲)
 چون کار بخلیفه دشوار شد تنوئل بطغرل سبجوتی گردید طفل بغداد آمد و با سیری از
 فرات گذشته بخلیفه فاطمی مصر در آنوقت یعنی استنصر بالله معبد بن نظام الدین به پیوست

(۱) شرح این واقعه در ابن الاثیر و تاریخ ابوالفداء و تجارب السلف مسطور است

(۲) تجارب السلف ص ۲۵۳

مستصرمقدم بسایری اگر امی شمرد و وی اجمال بسیار مدد کرد

در سال (۴۵۰) (ابراہیم بیال) برادر طغرل سلجوقی بعقیده بعضی تحریک فاطمیان مصر
بر برادر یاغی شد و طغرل ناچار بدفع او پرداخت چون طغرل بکنک برادر خود مشغول شد
بسایری باعدت و عدت سپار و براق عرب نهاد و شکر خلیفه را شکست بغداد
بگرفت و ریایات سپید که شعار فاطمی بود برافروشت و نام مستصرمقدم فاطمی خطبه خواند و
(رئیس الرؤسا) را با صورتی قطع بکشت و جمع کثیری از شیعه و سنی گرد او جمع شدند
بسایری در بغداد قتل و غارت فراوان کرد کار بر قائم خلیفه سخت دشوار شد بالاخره
طغرل سلجوقی چون از کار مشنه دخیل و طغیان برادر پرداخت روی بغداد نهاد
و با بسایری جنگ کرد و تصادف او را بگرفت و بکشت
از قسمل این وقایع که غالباً رنگ نهفت دینی داشته است در قرن چهارم و پنجم هجری
در ممالک اسلامی سپار رخ داده است منظور ما فقط نشان دادن نمونه از اختلافات
ندیهی بود

اما اختلاف علمای ظاهر با ارباب تصوف در هر دوره پیش از آنست که در اینجا مختصر توان شرح داد

و کتب تاریخ و تذکره مملو است از قایمی که میان علماء و ارباب مذاهب بافرقه صوفیه رخ داد
 از باب این مسلک مورد نقیص و تکفیر و غلب گرفتار شکنجه و آزارهای سخت میشدند که
 گاهی قتل قطع می شد و کمتر اتفاق افتاده است که یکی از بزرگان صوفیه شهری
 پیدا کند و زندگانی وی بدون مخالفت و کشمکش و بی سر و صدا بگذرد

دستان تکفیر شیخ ابوسعید و محضری که علما برای حکم قتل او تمام کردند و توقع سلطان
 محمود غزنوی در این باب که در کتاب (اسرار التوحید) آمده نمونه است از مخالفت علماء
 و ائمه دین با فرقه صوفیه این منازعات پیش از عصر ابوسعید و بعد از وی
 هم برقرار بود و در این باب کتب بسیار تألیف شده است که شاید بعد از این کتاب پیدا
 نشود. هشتم خلاصه سخن اینکه از ۳۵۰ تا ۴۵۰ که عصر زندگانی شیخ ابوسعید است
 مملکت ایران و مخصوصاً خراسان میدان جنگهای سیاسی مذهبی بوده و بر مردم این
 سرزمین در آن عهد کمتر سالی گذشته است که از حوادث مهم خالی باشد
 در این دوره علمانی که شمه از اوضاع عیش و روشن گردیم نابغه ادب و دانش اعمی

(شیخ ابوسعید ابوخیمر) که این جزیره متضمن ترجمه احوال اوست «مبهنه»
در سرزمین خراسان طلوع کرده و قشای تابان وجودش همه جا را روشن ساخت و گمراهان را
بنور هدایت رسانائی نموده است

فَقُلْتُ لَا تُنْكِرُوا حَاسِنَهُ فَمَطَّلَعُ الشَّمْسِ مِنْ خُرَاسَانٍ

موقع جغرافیائی مبهنه

مبهنه در خراسان نام چند موضع است از آنجمله دیهی است در تربت حیدریه که گویند
قبری در آنجا بنام ابوسعید است لیکن قطعی است که مولد و سکن و مدفن شیخ ابوسعید
ابوخیمر معروف قصبه دیگری بوده است بنام «مبهنه» از توابع خاوران یا خابران
میان اپورد و سرخس و در کتاب اسرار التوحید که مأخذ مهم احوال شیخ ابوسعید است
دلیل این معنی را بسیار توان یافت و این مذهب منسوب به شیخ است که میفرماید
سرنا سر داشت خاوران جاری نیست کش باسن روزگار من کاری نیست

یا قوت در معجم البلدان در باب (مبینه) ینویسند

(بالفتح ثم السكون وفتح الهمزة والنون من قرى خابران وهي ناحية بين ابيور وخرس قد نسب اليها جماعة من اهل العلم والتصوف منهم ابو سعيد سعد بن ابي سعيد فضل الدين ابي النخعي والشيخ طاهر وكان من اهل التصوف وپته وكان بعد حريصا على سماع الحديث وطلبه وجمعه

فسمع ابا القاسم عبد الكريم القشيري وغيره ذكر ابو سعد في شيوخته قال ولد في سنة (۴۵۴) ومات في سنة (۵۰۷) في رمضان) از نقل تمام عبارت یا قوت منظور دیگری است

در باب تعیین نام شیخ ابو سعید بعض اختلافات او داشتیم بعد هم در پیاب سخن خواهیم گفت اینک میرد ازیم بطلب دیگر

کفنا بخشین

بخش اول اشتقاق لغوی و اصطلاحی لفظ (صوفی)

لفظ صوفی بحسب اشتقاق لغوی مشتق است از (صوف) که در کتب لغت مفصل معانی آنرا نوشته اند (لسان العرب) ینویسد (الصوف للضان وما شبهه - ابوهری تصوف للثیاء و تصوفه اخص منه - ابن سیدہ تصوف للغم كالشعر للمعز والوبر للابل و الجمع صوف

وقد يقال الصوف للواحدة على تسمية لطائفه باسم اجمع حكاية سيويه (جامع همه معانی این است
(صوف) بمعنی چشم گو سفند و نظر آنست. و شاعر میگوید

حلبانة ركبانة صفوف تخطا بين وبر و صوف

استاد بزرگوار سید احمد ادیب پشاورى حتمه نه عليه گوید
دُشید و بر کند از بنه در هر چرا که چشم و پر من کل ذات الدّرّضان من کل ذات الشعراء
و نیز لسان العرب میگوید صوف ابجری شیء على شكل ذی الصوف ای جوانی واحدة صوفه
من الابدیات قولهم لا اثنك ما بل بحر صوفه (مقصودش از ابدیات)

عبارتست که در مورد دوم بیشکی مطبوعی گفته میشود مانند لا افعله ما ان حراء مکانه
قاموس در لغت صوف، بمعنی چشم این شل تازی شل میکند (خرفاء و جدت صوفا)
و نمیشل در مورد شخص نادانی گفته میشود که مالی را بدست پاورد و تباه کند

صالح میگوید (و صوفه ابو حنی من نصر و هو الفوف بن مر بن اد بن طایحه بن الیاس بن نصر
کانوا یخذمون الکعبه فی الجاهلیه و یحیزون الحجاج ای یغضون بهم کان یقال فی النجیح حیزی صوفی)

و (افاضه) در عبارت صحاح ازین معنی است (افاض الناس من عرفات الی منی ای دفعوا)

پس جوهری در این معنی بستی از (اوس بن معز السعدی) نقل میکند

وَلَا يَرْيَمُونَ فِي النَّعْرِ بَ مَوْقِفِهِمْ حَتَّى يُقَالَ أَجْزُوا آلَ صُوفَانَا
و در لسان العرب نیز این بیت را همچنین بلفظ (صوفان) نقل کرده است لیکن فیروز آبادی

عترض میکند که صحیح (آل صفوان) است نه (صوفان) و ترجمه قاموس گشته فیروز آبادی را

رد کرده و از محل ابن فارس و ساس ابداعه ز مختری گواه آورده است که (صوفان)

غلط نیست و عترض جوهری را بر فیروز آبادی غیر وارد شمرده است ^{فیروز آبادی و جوهری}

بهر حال یکی از معانی (صوفه) هم نام مردی است که در عصر جاهلی خدمت گزاری کعبه بود

و حایا ز اہمراہی میکرده اند و نیز از عبارات معمولہ عربیت کہ گویند

(أَخَذْتُ بِصُوفٍ رَقَبَتِهِ) یعنی گردن او را گرفتم یا موی پشت سرش را گرفتم^(۱)

و نیز از معانی (صوفه) قبیلہ ایست کہ نسب بہ افرادش یک شخص مثنی میشود بلکه از

قبائل برگندگرددہ اند و در این معنی لسان العرب بنویسد (قَبِيلٌ صُوفٌ قَبِيلَةٌ

اجتمعت من قبائل قبائل) فیروز آبادی در معنی (صوفه) دو وجه استمال میدهد

(۱) چند کلمہ دیگر نیز بجای صوف در عبارت نقل شدہ لغوین جوہی در معنی آن نوشته اند رجوع شود بلسان العرب صحاح اللغۃ

یکی (ابو حنیفه من مضر ... کانوا یجدون لکعبه و یجرون الحجاج فی الجاهلیة الخ و دیگر (قوم
من فناء لقبال تجمعوا فتشکوا کتشک الصوفه)

یا بحکم لفظ (صوفه) چند معنی پیدا میکند همه آنها را با اشتراک معنوی لغوی توان یک معنی
برگردانید که همه را باب لغت و جوهری از همه مختصر تر بنویسند (الصوف للشاة و الصوفه
خض منه) و کلمه (صوفی) از حیث معنی لغوی مذکور بصوف یا صوفیست

بمعنی شمشینه پوش یا پشم فروش و مثال آنها که در معنی نسبت ملحوظ است

اشتهاق لفظ (صوفی) بمعنی فرقه مخصوص

آنچه گشیم همه اشتقاق لغوی (صوفی) بود و اما اینکه اشتقاق (صوفی) اصطلاحی یعنی
فرقه مخصوص متصوف از چه کلمه است و وجه تسمیه فرقه مخصوص بدین نام چیست اقوال مختلف
در این باب نظر رسیده است

بعضی گویند لفظ (صوفی) از ماده (صفا) مشتق است و این عقیده بحسب سوازیق
اشتقاق ظاهراً درست نیست زیرا کلمه (صفا) ناقص و اوئی و (صوف) اجوف و اوئی است

اگر اینکه قلب مکانی شده باشد و دلیل در این مورد برای قلب مکانی نداریم

بعضی گویند مشتق از لفظ (صفت) است (اهل صفت) یا (اصحاب صفت) جمعی از فقهای
اصحاب حضرت رسول بودند که منزل و خوابگاه آنها در صفت مسجد پیغمبر بود و برای خوردن شام
آنها حضرت رسول میان خود و بعضی اصحاب که تمکن داشتند تقسیم میفرمود (۱)

و کلمه (صوفی) بمعنی ستره مخصوص نسبت بهمان اصحاب صفت است بقول بهم مطابق
قواعد صرف و اشتقاق ظاهراً صحیح نظر نمیرسد چرا که نسبت ب صفت (صوفی) نیست
ز مخشری در اسس ابلاغه برای تصحیح این نسبت مینویسد (ففیل مکان الصفتی
الصوفیة بقلب احدى الفائین واو اللتحقیف) جمعی معتقدند که کلمه صوفی نسبت
بهمان (صوف) بمعنی پشم و چون ب طائفه ششمین پوشش داده اند بدین نام خوانده
این اشتقاق مطابق قواعد صحیح نظر میرسد اما اینکه و قعاً وجه تسمیه همین معنی بوده است
یا چیز دیگر جای تردید است

تفسیری از بزرگان قدما می صوفیه مینویسد (ولا یشهد لهذا الاسم اشتقاق من جهة
العربیة ولا قیاس الظاهر انه لقب ومن قال اشتقاقه من الصفا او من الصفة ^(۲) فبعید

(۱) اخبار الدول ص ۱۲۸ و نیز مینویسد شایر رم ابو هريرة و وثقه بن السقع و ابو ذر الغفاری (۲) بعضی نسخ (الصفة)
و ظاهر همان صفت است

من جهة القياس اللغوی ... وكذلك من الصوفی لانهم لم یخصوا بلبسه
 پس عقیده قشیری اینست که ریشه اصلی (صوفی) عربی نیست و از صفا یا صفه یا صوف مشتق
 شده است ابن خلدون بکلام قشیر را نقل فرموده و میگوید

(قلت والاظهر ان قبل بالاشتقاق انه من الصوف وهم في الغالب مختصون بلبسه
 لما كانوا عليه من مخالفة الناس في لبس فاخر الشباب الى لبس الصوف)
 عبارت ابن خلدون بسم برخلاف آنچه غالباً از آن فهمیده اند تصریح بقبضی اشتقاق عربی ندارد
 بلکه این معنی را ترویج نموده و میفرماید بر فرض اشتقاق عربی ظاهر است که از (صوف) مشتق باشد
 نه اینکه قطعاً عربیت و علت ظهور بسم ظاهر است چه بطوریکه گفتیم (صوفی) مطابق قواعد
 اشتقاق با صفا یا صفه درست در نیاید

سمعی در کتاب الانساب میگوید (فمنهم من قال من الصفا والصفوة ومنهم
 من قال من بنی صوفه)

از مخشیری بسم در اساس البلاغة پس از معنی صوفه و آل صوفان که خدمت گزاران کعبه و حجاج

و اهل منک و عبادت بوده اند میگوید « ولعل الصوفیه نسبوا الیهم تشبیہاً

طهم فی النسل و التغبد

پیر جمال اردستانی هم که یکی از بزرگان مؤلفین صوفیه است این جمال را که صوفی مأخوذ

از « بنی صوفه » باشد نقل میکند

این اشتقاق هم ظاهراً راه بجائی میرد زیرا « بنی صوفه » مردمی خدمتگزار و غلب ابلز به

و عبادت بوده اند و جماعت صوفیه را با آن مردم مناسبتی هست - لیکن بطور قطع و

یقین و بضرر س قاطع هم نمیتوان یعنی پذیرفت و گفت که علت واقعی تسمیه همین بوده است

بعضی معتقدند که ریشه اصلی کلمه « صوفی » یونانیت و از « سونیا » بمعنی حکمت و « سونس »

بمعنی حکیم آمده است و کلمه « فیلسوف » هم مرکب از « فیلا » و « سوف » بمعنی دوست داشتن حکمت

و همچنین لفظ « سوفسطائی » از همین ماده مشتق است

افواں دیگر نیز در این باب هست که بر نقل آنها فائده مترتب نبود لذا از بسط کلام خود دار گزیدیم

نگارنده احتمال میدهد که غالب این مناسبات در وجه تسمیه « صوفی » چندان براه نیست

بخش دوم

تاریخ پیدایش تصوف در اسلام - و اول کسی که لفظ صوفی بر او طلاق شد و اول کسی که این لفظ را بمعنی مخصوص در کتاب خود استعمال کرده است

در این بخش سه مطلب را یاد آور می‌شویم

تاریخ پیدایش تصوف تصوف بمعنی عام نوعی از تزهد و تریض است که از دیر

و پیشتر کاری منبسط می‌شود و این معنی در تمام ملل و ادیان کم و بیش وجود داشته است

ایرانیان قدیم و همچنین یونانیان و چینیها همگی کعبه مردم زاهد از دنیا گشته داشتند که غالب آنها دشمنان قوم بودند و در اثر ریاضت نفس و جمعیت حواس و علل روحانی دیگر از این طبقه مردم گاهی کارهای خارق العاده سر میزد که نشأ حیرت‌آمیز بود

این دسته از مردم دارای مکتوبات و اعمال مخصوص بودند که اغلب با عقاید عمومی

تفاوت داشت

مشرقیان و فلاطون یونانی و حکمای پسروی ایران و همچنین عقاید بوداییان هند مردم

دعوت بر ریاضت نفسانی و ترک هوی و هوس و مجاهدت معنوی و تصفیه خلقت میکرد
و هر چه بالاتر میرویم هم می بینیم که این معنی بطور عموم در غالب ادیان و مذاهب قدیمه وجود
داشته است پس برای پیدایش روح زهد و پریزکاری و ریاضت خلقاتی در بشر نمیتوان
تاریخی معین بدست آورد نمیتوان ملتی بخصوصاً معلّم حقیقی باقی طویف اعلیٰ عالم پنداشت
از طرف دیگر ارتباط عقاید و روشنگری افکار روحانی اعلیٰ را بسکده یگزینیه شینون نگارند
زیر اعلیٰ عالم از دیر زمان گاهی در اثر حواشی تاریخی بسکده یگزینیه نزدیک شده و علوم وعارف و ادب
و عادت از یکدیگر گرفته اند
باینجه توان گفت که روح زهد در هر ملت و هر آئینی روحانی وجود داشته نهایت اینکه در
قوم بشکلی جلوه کرده و در هر زبان بنامی خوانده شده و در اسلام بصورت تصوف و سلک
خاص در آمده است اما سرچشمه تصوف اسلامی از جنبه علمی عمومی همانا دایره و پریزکاری
و ریاضت مخصوصی است که غالباً در تحت اصول و قواعد فلسفی تنظیم شده است ولی پیدایش
که در بدو هر پیش از یکدای از پیشل زهد کار نبوده و بدینجه بصورت مجموعه آداب دین

مخصوصه درآمده است در اینک عقاید فلسفی ایرانیان قدیم و یونانیان و هندیان هم تا حدی
در تصوف اسلامی نفوذ کرده است جای تردید نیست اما اینکه هر کس برای خود سرچشمه اصلی
وطن و ملت خویش می‌شمارد خطاست

کنفر متبوع مسیحی اصل تصوف اسلامی را ناشی از عقاید ارباب کنیه و رهبانان عیسوی
میشمارد یکی میگوید تصوف از هندوستان بمالاک دیگر رفته است بعضی می‌نویسند که
منبع اولی عقاید صوفیه فلسفه افلاطونی قدیم یا افلاطونی جدید است پاره از ایرانیان
معتقدند که روح تصوف از ایران بسیار ملل رسیده است

بالاخره هر کس با جهاد شخصی یا بنظر اہمیت دادن بوطن و ملت خویش اظهار عقیده در این
موضوع کرده است که بی‌سچوچه موجب طعنان و آزارش خاطر شخص مدتی کنجکا و نمیشود

ما برای اینک بهتر توانیم حقایق را بدست بیاوریم تنها (تصوف اسلامی) را در نظر بگیریم و از
مفهوم وسیعی که اینمغنی دارد و تمام ملل و ادیان عالم شہادت و ضعف موجود است صرف نظر میکنیم
قطعی است که پیدایش تصوف در ایران بمسلسل از اسلام مربوط بهمان تصوف اسلامی است

تصوف اسلامی در هر دو فرقه شیعه و سنی وجود گرفته نهایت آنکه منشأ اصلی در هر فرقه
امری مخصوص بوده است

در اهل سنت جماعت ریشه اصلی تصوف همان تعبد و تقشف و روح ورع و تقوی است
ولیکن در شیعه مطلب دیگری هم بر این معنی علاوه شده است و آن عبارتست از حقیقت
(ولایت) و دستداری ائمه دین که گاهی تجد فراطر سید است

شیعه امام حقی خود را که بعد از در زبان متصوفه به (امام قوت) و (ولی امر) و (قطب)
و (پیر کامل) تعبیر شده است در هر کار پیشوای خود و در تمام او امر و نواهی واجب الاطاعه
میدانند دستداری امام و توجه پیشوای مطلق یکی از اصول مسلمة فرقه متصوفه است
پس ریشه اصلی تصوف در اسلام همان روح تزهد و تواریع است که کم و بیش در اغلب مذاهب
وادیان وجود دارد ولیکن در اسلام بصورت مخصوصی جلوه گر گردیده که در هیچ کلام از مذاهب
و نحل موجود نیست و از خصائص اسلام محسوب میشود

فرق تزهد و تصوف

بیان زاهد و صوفی فرقه‌های بسیار است از آنجمله اولاً وجهه اصلی غایت مقصود زاهد

انصرف از لذات و شهوات دنیوی و تحمل رنج و سختی در این عالم است برای استرجعت در نشأه
 اخروی و امید به نسیم فقرت اما غایت قصوی و مقصود نهائی (صوفی) اشتغاق در معرفت

حق سبحانه و تعالی است زاهد میگوید (از پی عجبی دنیا بگذرید) چه

نعمت دنیا ز کهن تابو چون گذر نیست نیز در بجز

اما صوفی میگوید (دوست مارا و همه نعمت فردوس شمارا)

ثانیاً شخص زاهد پیوسته در پیم و امید است و لذات دنیوی را از پیم عقاب ترک میگوید و بخواهد

از خوف سطوت الهی لرزانست اما صوفی پیوسته غرق امید رحمت است ازین رو

خوشحال و فارغ اقبال زیست میکند و درین حال بهشت نصیب خویش میداند

نصیب است بهشت ای خدا شناس بود که مستحق کرم است گناهکارانند

و اگر بکفرش نسبت دهند میگوید

زاهد هیچ توئی یا ز کفر هیچی
 بیا که رونق اینکار خانه کم نشود

ثالثاً حقیقت زهد و پرستشکاری و کناره گیری از نعیم دنیا در تمام ادیان وجود دارد

اما تصوف بعضی خاص نهضت فکری تازه است که در زیر لوای اسلام وجود گرفته و بتدریج صورتی

مخصوص پیدا کرده است و ازین نظر توان گفت که تصوف مخصوص به سلام است و در این دیگر

موجود نیست
نقل کلام ابو علی سیدنا در شالیه کفر فی مباحات علی عابدین

چنانکه عارف را با زاهد اشتراک با عابد نیز تفاوت است و این سه لفظ یعنی (عارف) و (عابد) و (زاهد)

در عرف حکما و نشینان هر کدام موردی خاص استعمال شوند

ایشان رئیس ابو علی سینا (متوفی ۴۲۶) در شریعت فرق میان این سه گروه ابا بسترین تعبیر

ذکر کرده و در (التمطیات) فرماید (المعرض عن مشاع الدنيا وطبائها بمحض باسم

الزاهد والمواظب علی فعل العبادات من القيام والصيام ونحوها بمحض باسم العابد

والمسترف بفكره الی قدس الجبروت مسند بما الشرف نور الحق فی ستره بمحض باسم العارف

و قد یرکب بعض هذه مع بعض) مقصودش اینست که حیثیات مختلف است و گرنه

ممکن است که یک نفر مثلا بم عابد باشد و هم زاهد یعنی بم از لذت دنیا و حی چشم پوشد و هم براف

عبادی موطب باشد و در تعقیب سخن مذکور نیز فرماید (والزاهد عند غیر العارف

معامله ما کانه بشتری بمشاع الدنیا مشاع الاخره وعند العارف نثره ما عتما
 بشغل سره عن الحق وتکبر علی کل شئی غیر الحق والعباده عند غیر العارف معامله
 ما کانه بعمل فی الدنیا لاجره یاخذها فی الاخره هی الاجر والثواب وعند العارف
 ریاضه ما هیسمه وقوی نفسه المئوهه والمخیله لبحرها بالنوع بدع جناب الفرد
 الی جناب الحق)

گفتم که سرچشمه اصلی تصوف سلامی همان زهد و ریاض است اما اینکه از آغاز تا انجام
 یکحال باقی مانده و فکر یک سوال جاری بوده است یا تطوری خاص پیدا کرده حق نیست
 که بگوئیم تصوف در ابتدا از زهد و تقوی و روح پنداری منبث شده اما بتدج
 با افکار فلسفی و عقاید روحانی بعضی خلل دیگر نیافته آشفته شده است

ایرانیان بنوشتۀ تمام مورخین بزرگ مهترین عامل و حامل علوم و آداب در اسلام بودند
 و این جلد از آثار متقدمان است که حمله العلیم فی الاسلام اکثرهم العجم
 از طرف دیگر هم میدانیم که غالب کتب علمی و سودمند ایران و یونان و هند عبری ترجمه شده
 و در دست مسلمانان افتاد و همین معنی باعث شد که بزرگترین نهضت علمی در اسلام پیدا گردد

عقاید روحانی فلسفی مل ایران و یونان و هند در فلسفه اسلامی تأثیر نمایان کرده و از این جهت نمی توان
 انکار کرد که تصوف اسلامی با آن همه آمیختگی با افکار فلسفی از تحت تأثیر عوامل فکری مل دیگر خارج
 نبوده است پس یک کلمه باید گفت عامل عمده تصوف در اسلام همان عقاید اسلامی است
 اما بعضی افکار فلسفی که از ایران و یونان و هند بسین رسیده بود آسمیحه شده و مخصوصاً تحت
 پرورش ایرانیان نضج کامل یافته است تا جائیکه کم کم تصوف صورت علمی خاصی بخود گرفته و سائل
 این علم نیز مانند سایر علوم و اداب تدوین شده و بصورت کتب و رسائل درآمده است
 ازین جهت می پسیم که ابن خلدون علم تصوف را در ردیف سایر علوم که در اسلام حادث شده
 از قبیل علم کلام علم فقه علم حدیث و غیره نوشته است ^(۱)

اغانز تصوف در اسلام

از مطالب گذشته چنین نتیجه می گیریم که تصوف بمعنی فرقه خاص از خصایص دین اسلام است
 ولی فلسفه دینی و روحانی ایرانیان در آن کاملاً مؤثر شده است
 اما مفهوم وسیع زهد و تقصد در تمام ادیان عالم وجود داشته و خصوصاً با اسلام و ایران ندارد

(۱) مقدمه ابن خلدون طبع بیروت ص ۶۷ تا ص ۷۴

حال پسیم که تصوف در اسلام از چه وقت پیدا شده و اول کی که اور بنام صوفی معنی
صطلاحی خوانده اند کیت

در این مورد باز عطف توجهی مطالب گذشته لازم است زیرا بطوریکه باز نمودیم اصل تصوف
در اسلام از تنگ چشم پوشی از زخارف دنیوی ناشی شده و این سی از آغاز اسلام در عصر
خود پیغمبر صلوات الله علیه در میان بعضی افراد مسلمین مخصوصاً فقرای مهاجرین وجود داشت
منظر کامل این معنی همان صحاب صنفه در مسجد پیغمبر بودند که بفقرو پسنوائی وزید و پسر پسنوائی
می ساختند و غلب عبادت اشتغال داشتند و معروفست که آنها غالباً لباس شنبلی در می کردند
و جانه خود را با لایف درخت می بستند هائی این شخص و ترجمه احوال آنها در بسیاری از
کتاب تاریخ آمده است و از همه مفصل تر و مهتر حافظ ابوسعید صنفانی در کتاب حلیه الاولیاء
هائی آنها را با اخبارشان تریب حروف معجم ضبط کرده است
از جمله شاه سیر اهل صنفه سلمان فارسی ابوذر غفاری صهیب ابوهریره بلال
خباب حدیقه بن یان ابوسعید خدری بشر بن خصاصیه ابومویبه بودند

در کتاب کشف المحجوب جمعی از اهل صنف را هر کدام با تعریفی خاص ذکر کرده است (۱)
 ولیکن هیچکدام از آنها را بنام (صوفی) اصطلاحی ننخواندند و این اصطلاح قطعاً پس از قرن اول

هجری درست شده است

نصوف اصطلاحی در قرن دوم هجری ایجاد شد

آنچه از مطالعه کتب تاریخ و تذکره و از روی تصریح بعضی مورخان بزرگ بدست میاید این است که
 تصوف اصطلاحی استعمال لفظ (صوفی) یعنی فرقه روحانی خاص در سن دوم هجری شروع
 یافته و پیش از آن تاریخ اگرچه حقیقت و مفهوم واقعی لفظ موجود بوده و لیکن این اصطلاح خارجی نبوده است

از اوخر عهد اموی نهضت های فکری و دینی شروع شد و در عهد عباسی اول (یعنی از سال ۱۳۲)
 تا قرن سوم هجری که بهترین دوره ای عباسی است) شدت یافت و غالباً سر و صوتی بخود گرفت
 از جمله این تحولات و نهضت های فکری مسئله تصوف بود که در این عهد بصورت حزبی و فرقه روحانی درآمد

(۱) ص ۹۷-۹۹ و همو منوید اگر جمله ایشان را یاد کنم در از گرد و شخ ابو عبد الرحمن محمد بن حسین سلمی که نقال
 طریقت و کلام شایخ بود است تاریخچه کرده است اهل صنف را منفر و نایب و فضائل و امامی و کنی پاوردده اما سطح بن
 ابائیه بن عباد از جمله ایشان گفته است من بدل و را دوست ندارم که است اهلک ام المؤمنین عایشه رضی

سبب این بود که مسلمانان از هر ملت و طائفه مجذوب حقیقت اسلام بودند و سنت نبویه
 پیغمبر اکرم را از جان و دل پذیرفتند و در زمان خلفای راشدین و عهد صحابه همان سنت
 برقرار بود و زمامداران و بزرگان اسلامی شیوه خود پیغمبر را معمول میداشتند

اما در زمان بنی امیه یاست معنوی روحانی تبدیل سلطنت مستبده عربی گردید و خلفای
 بنی امیه اغلب با حکام و قوانین دینی که شها سرمایه پیشرفت اسلام و علت اعلی گردیدن مل و
 طوایف امم بدین اسلام بود بی اعتنائی کردند و بسبب آداب پیغمبر و صحابه عالمقدار
 پشت پا زدند و حرص بر جمع زخارف دنیوی و توجه بدنیایمان دنیائی که در نظر پاک پیغمبر و خلفاء راشدین
 وی از پس حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام پیشیزی ارزش نداشت و قرآن مجید میگفت
 وَمَا هَذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ
 الْحَيَّوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ پیغمبر میفرمود من اخذ الدنیا استخفافاً
 بِالْآخِرَةِ فَلَهُ النَّارُ و علی بن ابیطالب در حق آن میگفت فی حلالها
 حساب و فی حرامها عذاب و عمر در خطاب از آن میبالند و میگویند

بالاخره همان زخارف که دین اسلام بی انداز حقیقیر میسر در نظر خلفای اموی بی اندازه مؤ
اهمیت قرار گرفت خلفا و عمال و حکام اموی دوست نشاندگان آنها و بالاخره تمام
آن کسانی که قدرت بر جمع ثروت و مال و سال و نبوی داشتند غرق در جمع زخارف و منمک
در شهوت دنیاوی گردیدند

از طرف دیگر سلطنت مستبده عربی با ملل غیر عرب نهایت ذلت و خواری قیاس کرد
و کتب تواریخ مملو از شرح بد رفتارهای عرب در عهد اموی با ملل غیر عرب است
اینها همه سبب شق عصای سلیم و تفرق کلمه گردید و جمعی از روی حس وطن دوستی و برای
حفظ شخصیت ملی و جمعی از راه طرفداری از حقیقت دین و جمعی در سوای ریاست و سلطنت
و بالاخره هر دسته بد عیبه بر ضد حکومت عربی اموی قیام کردند و از اواخر عصر اموی نهضت‌های

سیاسی و ادبی و دینی شروع شد

تصوف هم از جمله نهضت‌ها و تحولات فکری و دینی است که در این وقت آغاز شده است
پیدایش تصوف در حقیقت نهضتی بود بر ضد دنیا پرستی امویان و پشت پا زدن آنها با حکام

دین سنیه اسلام این خود در آغاز کار بود ولی بعد با اشکال دیگر در آمد و بالا خیزگی
 بخود گرفت که حزب صوفیه را از سایر خراب و فرق دینی و فلسفی متمایز کامل دارد
 عالم شهیر ابن خلدون در شرح علم تصوف و تاریخ پیدایش آن در اسلام میگوید

(هذا العلم من العلوم الشرعیة الحادثة فی الملة واصله ان طریقة هؤلاء القوم لم تنزل
 عند سلف الامة وکبارها من الصحابة و التابعین و من بعدهم طریقة الحق و الهدایة
 و اصلها العکوف علی العبادۃ و الانقطاع الی الله تعالی و الاعراض عن زخرف الدنیا
 و زینتها و الزهد فاما یقبل علیه الجمهور من لذۃ و مال و جاه و الاغتراف عن الخلق فی
 الخلوة للعبادة و کان ذلك عامّا فی الصحابة و السلف فلما نشأ الایمال علی الذیابی فی القرن
 الثانی و ما بعده و جمح الناس الی مخالطة الدنیا اخص المقلون علی العبادۃ باسم الصوفیة
 و المنصوفۃ) (۱)

پس می بینیم که علامه ابن خلدون گفته ما تصدیق میکند صریحاً میگوید که علت پیدایش تصوف
 در اسلام این بود که در قرن دوم هجری شیوه مرضیه بزرگان صحابه و تابعین متروک ماند و ایال

بر دنیا جمع زخارف دنیاوی شیوع یافت و کسانی که برخلاف سنت معموله اهل زمان خود قرار
 کرده عبادت و ترک دنیا ببال کردند بنام صوفیه و متصوفه اختصاص یافتند
 پس معلوم شد که اصطلاح صوفی، و فرقه (متصوفه) در قرن دوم هجری معمول شده و پیش
 از آن لقب صوفی بمعنی خاص مصطلح نبوده است

اما اینکه می بینیم اشاعه اسلام فارسی و اوایل قرن دوم هجری در بعض کتب تاریخ و تذکره
 ب لقب صوفی منجوانند نه از باب اینکه سلمان و اوایل حسن در زمان خودشان بدین لقب خوانده
 میشد بلکه بواسطه شباهت اعمال و اقوال آنهاست با کسانی که بعد از بنام صوفی خوانده شده اند
 و مؤلفان قرون بعد بحسب مصطلح زمان خودشان تعبیری کرده اند - نظیر آن معنی که مؤلف تاریخ
 یا ترجمه حال در حق کسی بحسب اصطلاح عصر خود به مطابق اصطلاح زمان آن شخص تعبیری کرده باشد مخصوصاً
 در فرق مذهبی و شارب علمی و سرادان داریم

اول کسی که در اسلام ب لقب صوفی نامیده شد
 بشرحی که گفتم پیدایش نحله تصوف در اسلام متعلق است بقرن دوم هجری و پیش از آن تاریخ
 هم اهل زهد و عبادت و تارکان دنیا بوده اند ولیکن ب لقب صوفیه خوانده نمیشدند

و همچنین پیش از اسلام هم اصل زهد و توزع در ادیان وجود داشته لیکن فرقه متصوفه
با آداب و افکار و عقاید مخصوصه از مختصات آئین اسلام است

مثلاً فرقه مرغان و زهاد که نوشته و بستان المذاهب در فارسی بامی و اثره درون
روشن دل یگانه پن و بلغت ہندی رکشیر و انامیکانی میخوانند
اگر ناخذ صحیح داشته باشد عین این تصوف نیست کہ در اسلام وجود گرفته است هر چند بعض
عقاید و افکار ہم با یکدیگر نزدیک باشند و حقیقت مطلب را در اینجا قبل ازین گفته ایم و تکرارش
تطویل بلا طائل خواهد بود

و همچنین آنچه در کامل ابن اثیر (ج ۱) در ضمن ترجمه نوح شمه از حال افریدن ذکر کرده گفته است
اول کسیکه او را صوفی نام نهاده اند اوست بنظر ساس استواری ندارد

صاحب قابوسنامه مینویسد (۱) «و شنیدم کہ اول کسی کہ اصل این طریقت نهاد و گشت کرد
غزیر پیغامبر بود با بصغای وقت بد آنجای رسید کہ جووان او را پسر خدای تعالی خواندند خاک
در دامن ایشان باد و شنیدم نیز کہ در ایام رسول م اصحاب صفه دوازده گس بودند مرتفع پوش
در رسول با ایشان بخلوت بسیار نشستی و آن قوم را دوست داشتی

آنچه ازین مقوله گفته میشود یا ازین بابست که گویندگان و نویسندگان اصطلاح زبان خود چندی گفته اند یا ازین بابست که زهد و تقشف عمومی را با تصوف خاص مخلوط کرده اند و هزاره گشته گیری را صوفی خوانده اند و گرنه لقب (صوفی) تشکیل ضرب متصوفه در اسلام پیشتر از قرن دوم

هجری میسرود

یکی از دانشمندان اروپا (۱) میگوید عقاید و فلسفه تصوف اسلامی از زمان ذوالنون مصری (۲) شروع شد و بعد جلال الدین عینی مولوی بلخی خاتمه یافت و هر چه بعد از مولوی پیدا شده است همه شروح و تعلیقات بر افکار گذشته گان میباشد

ذوالنون مصری از بزرگان صوفیه شمرده میشود و یکنوی اول کس نبود که لقب (صوفی) خوانده شد زیرا تاریخ وفات او به خلاف اقوال از سال ۲۴۵ تا ۲۴۸ (۳) نوشته شده است

(۱) اولیری (۲) مولوی بلخی در ثنوی حکایت بزرگان بزرگ ذوالنون مصری اسجد نفوذ و کیش برشته نظم کشید
 اینچنین ذوالنون مصری افتاد کاندرا و شور چون نو بزاو خلق را تاب جنون او نبود آتش او ریشهاشان می ربود
 چونکه در پیش عوام آتش فساد بند کردندش بزرگان المراد حکم چون در دست بزرگان افتاد لاجرم ذوالنون بزرگان افتاد
 چون قلم در دست غداری بود لاجرم منصوب بر داری بود الخ

(۳) رجوع شود باین خلکان

پیش از این تاریخ هم بزرگان سپار در این طائفه بودند که بنام صوفی شهرت داشتند و رسماً
داخل حزب متصوفه شمرده میشوند

آما حسن بصری (۱) که بنوشته ابن الاثیر در ۸۷ سالگی بسال ۱۱۰ هجری فوت یافت اصلاً
اورا لقب صوفی نمیخوانند هر چند از بزرگان زهاد محسوب میشد و از نیجبت امام ابوتهاشم قشیری در
کتاب خود حسن بصری را دجرو مشایخ طریقت نیاورده شاید در تمام رساله خود پیش از چهار پنج
مرتبه نام از وی نبرده باشد و بر فرض اینکه مشرب تصوف داشته بنام صوفی مشهور
نبود و ما اینجا هم اول کسیکه بدین نام شهرت یافته است بشناسیم

آما او پس قرن (۲) که در عصر حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه میرزا با اینک جمعیتی
سلسله رشته از تصوف شناسند وی نیز بنام صوفی معروف نبوده و اینکه در کشف
المحجوب ص ۹۹ مینویسد (آفتاب امت و شمع دین و ملت او پس قرن رضی الله عنه از بزرگان
اهل تصوف بود و اندر عهد رسول صلوات الله علیه بود) بنا بر همان اصل است که گفتیم بی مؤلفان

(۱) ترجمه احوالش در ابن خلکان تفصیل سطور است (۲) شرح احوال وی در تذکره الاولیاء شیخ عطار

بحسب اصطلاح زمان خود درباره کسی عبارت میکنند و این معنی دلیل نیست که آنکس در زمان خودش هم با اصطلاح زمان مؤلف شهرت داشته باشد

مجملاً آنچه در باب اولین کس بلقب صوفی در اسلام حدس زده میشود پیش از قرن دوم هجری یا بعد از آن تاریخ غالباً خطاست و از همه نسبت نزدیک تر بواقع همانست که مولانا عبده جامی از بزرگان علماء و شعرای قرن پنجم هجری در کتاب نفیس (نفحات الانس) نگاشته است

اولین کس که در اسلام بلقب صوفی مشهور شد ابو هاشم صوفی

(ابو هاشم صوفی) از اعظم رجال صوفیه قرن دوم هجری و معاصر سفیان ثوری و اولین کس بود که بلقب صوفی شهرت یافت

و نفحات الانس^(۲) بنویسد (ابو هاشم الصوفی بکنیت مشهور است شیخ بوده ام و در اصل

(۱) نورالدین، عمادالدین جامی همدانی از محله دشت صفهان بودند جامی در ۸۱۷ در قزوین (خرجود) جام ولادت یافت و در سال ۸۹۸ وفات کرد بهترین ماده تاریخش این است (دود از خراسان برآمد) که لفظ دود باید از خراسان کم شود

(۲) ص ۲۲ طبع هندوستان

کوفی است و با سفیان الثوری رحمه الله معاصر بوده و ات سفیان رحمه الله علیه بالبصرة
سنه احدى و ستين و مائة)

در کتاب شذرات الذهب (۱) هم فوات ابو عبد الله سفیان بن سعید الثوری را در ماه
شعبان سنه اربعه و ستم و سیکوید (وله ست و ستون سنه) و بنابر این تولد سفیان
ثوری در حدود (۹۵) هجری خواهد بود پس معلوم میشود که ابو هاشم در نیمه اول قرن دوم
میزبسته و با سفیان ثوری معاصر بوده است و سفیان بیگفت من تا ابو هاشم را ندیدم
بودم نمیدانستم که صوفی هست

نیز در نفحات الانس در باره ابو هاشم می نویسد (و پیش از وی بزرگان بودند در زهد و ورع
و معالمت نیکو در طریق توکل و طریق محبت لیکن اول کسی که در اصوفی خواندند وی بود
و پیش از وی کسی را این نام نخوانده بودند)
این عقیده از طرف مؤلفان دیگر نیز تأیید شده غالب متحققان بر آنند که ابو هاشم
کوفی اولین کسی است که رسماً لقب صوفی داشت
و بعضی زمان حیات او را بنین میلادی در حوالی (۷۷۸) تعیین نموده اند که مطابق با همان

یکصد و شصت و یک هجری میشود و در هر قرن این حال از تمام محتملات در پیاب بصواب نزدیکتر نماید
 ابو اسحق ابراهیم بن ادبیم بلخی هم در آن زمان میزیسته ولیکن وفاتش نبوده شذرت الکذب
 (ج ۱ ص ۲۵۵) یکسال پس از سفیان ثوری واقع شده است

در پایان این فصل باز هم تکرار میکنیم که غرض ما تصوف و صوفی اصطلاحی است نه نشاء صوفی یعنی
 تقشف و ریاضت نفسانی و زهد و پرہیزکاری و غفلت از دنیا چه بمعنی در غلبه دیک تمام
 ادیان عالم وجود داشته و در مذہب اسلام هم از آغاز امر و معاصر خود پیغمبر مردمی اہل دانش
 و تقوی وجود داشته لیکن آنها را رسماً بنام صوفی نینامیدند و استعمال لفظ صوفی و متصوف
 دیرمدار معانی لغویہ بوده است و از قرن دوم ہجری صورت عربی و شکل دینی و فلسفی بخود گرفته
 و اصطلاح خاصی پیدا کرده است

و اولین کسیکه رسماً مشہو لقب (صوفی) گردیده همان ابو ہاشم صوفی کوفی است
 قدیم تر است کتابی کہ لفظ صوفی بمعنی خاص در آن استعمال شده است

ظاهراً قدیم ترین مؤلف اسلامی کہ لفظ (صوفیہ) را بمعنی خاص بکار برده باشد

جا حظ^(۱) است در کتاب «البيان والتبيين» که می نویسد «الصُّوفِيَّةُ مِنَ النَّسَائِكِ»
 جا حظ از بزرگان قدماي مؤلفين اسلام است و اگر در کتاب دیگری هم این لفظ بمعنی خاص
 تفسیر شده باشد زمان مؤلفش در حدود زمان جا حظ خواهد بود در عبارت جا حظ احتمال دیگری هم
 می رود ولیکن ظاهر همانست که گفتیم

بخش سوم تطویر تصوف از قرن دوم هجری بعد

گفتیم که تصوف بمعنی خاص در قرن دوم هجری در اسلام ظاهر شده است حال اینست
 که ازین قرن بعد چه تغییراتی در عقاید و اعمال و اقوال این فرقه ظاهر شده و عوامل تطویر چه بوده است

سپهر ناهنجری تصوف

ریشه اصلی تصوف همان تعلیمات اسلامی بود و در قرن دوم هجری تصوف صورت تنگ
 و عزلت از دنیا داشت تعلیمات این فرقه در این قرن هنوز نظام و ترتیب خاص نپذیرفته بود

(۱) ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب معروف بجا حظ از ائمه بزرگان ادب بود و لا تش در بصره
 بسال ۱۶۳ و فوئتش هم در سنه ۲۵۵ واقع شد تاریخ تولد و فوئتش بسنین سیصدی ۷۸۰-۸۶۹

اما در سن سوم بحری مدیریجا صورت تعلیمات مخصوصه پیدا کرد و فکارت تازه و عقاید فلسفی

جدید در آن رایافت

مسئله وحدت وجود و فناء فی الله و بقا بالله و تعلیمات عرفانی دیگر از قرن سوم

بحری بعد در عقاید صوفیه رسوخ پیدا کرد تا جایی که تصوف هم بصورت فنی و علمی خاصی درآمد

و علماء و بزرگان این سده دست بکار تألیف و تصنیف کتب در سائل زدند

پس قرن دوم بحری اعمد پیدایش و قرن سوم را دوره نضج علمی تصوف باید گرفت

از قرن سوم بعد دوره کمال و رشد تصوف محسوب میشود و بنابر این دوره منتهی میشود

بقرن هفتم بحری و عصر مولانا جلال الدین بلخی ۶۰۴ - ۶۷۲

و از زمان مولوی بعد دیگر تغییر نمایانی در تصوف ظاهر نشده و اگر تغییری هم پیدا شده

جزئی و غیر قابل اهمیت بوده است

از میان قرون و اعصار اسلامی و در سن چهارم و پنجم نهایت کمال و رشد علمی و عملی تصوف را

دارد و در این دو قرن بزرگان صوفیه در ممالک اسلامی مخصوصاً ایران بسیار بودند و غالب آنها

از اعظم دشمنان زمان محبوب میشدند و از خود آثار مهم پدید میآوردند
 اهمیت قرن پنجم نیز بیشتر از قرن چهارم است زیرا در نیمه اول این قرن جمعی از سادات اعظم
 این سده از پیشل شیخ ابوسعید ابوالخیر ابوالقاسم قشیری شیخ ابوالحسن قاسمی
 و غیره و غیره میریشتند و مهم ترین کتاب در موضوع تصوف یعنی سلسله قشیری در این تاریخ
 تألیف شد و در نیمه دوم این قرن حجه الاسلام غزالی طوسی (متوفی ۵۰۵) (۱)
 ظهور کرد که بزرگترین نابغه علمی و عرفانی آن زمان بود

تصوف اسلام در تحت تعلیمات غزالی دارای افکار نو و عقاید تازه و داخل مرحله جدید گردید
 از این دوره که بگذریم عهد سنی غزنوی معاصر بهرام شاه سلطان سنجر سلجوقی شروع میشود
 پس از وی دوره فریدالدین عطار (متوفی ۶۲۷) میآید و در قرن هفتم هجری کمالیه
 در این قرن چندین تن از اعظم علمای شایسته حلال در ایران و ممالک دیگر پیدا شدند که خود داخل
 رشته تصوف بودند و آثار تألیف و تصنیف در موضوع تصوف بحد کمال رسانیدند
 از جمله مشایر تصوف در این قرن عبارت است از شیخ شهاب الدین سهروردی لُق

(۱) در تاریخ حیات و فوت می گفته اند نصیب حجه الاسلام ازین برای پنجم حیات پنجم و پنج وفات پانزده پنجم

کتاب عوارف المعارف^(۱) و محیی الدین^(۲) مؤلف فتوحات مکیه و کتب دیگر صدر الدین قونوی^(۳)

(۱) ابوحنص عمر بن محمد بن عبدالله از بزرگان صوفیه بود و بعد از عیسی بن ابی طالب و اندرزهای فیثانه به بیت گرامان سیردیکده از راهها و خاقانهای بعضی بعد از تحت نظر او اداره میشد و خلیفه الناصرالدین الله نسبت به او ارادت کامل داشت کتاب عوارف المعارف در سیر و سلوک اهل تصوف از آثار اوست که جزو کتب مهمه این موضوع محسوب است تولدش ۵۳۹ و فاش ۶۳۲ م. کینفر دیگر هم بنام شیخ شهاب الدین سرور دی داریم که معروفست به شیخ شهاب الدین از بزرگان حکمای شراقی و مؤلف چند کتاب در این موضوع است مانند حکمة الاشراق تلویحات مطارحات بیاض الوجود این شهاب الدین در حلب بجز حکمت کشته شد (۵۸۷) و تولدش در سال (۵۴۹) بود

(۲) محیی الدین ابوبکر محمد بن علی بن محمد و لاؤش شب و شنبه ۱۷ رمضان (۵۶۰) و فاش ۲۲ ربیع ثانی (۶۳۸) در شوق اتفاق افتاد این محیی الدین معروفست به (اعرابی) و بعضی او را با محیی الدین ابن العربی که اتفاقا در لقب و کسبه نام یعنی (محیی الدین ابوبکر محمد) با محیی الدین صاحب فتوحات اشتباه کرده اند ابن العربی محیی الدین ابوبکر محمد عبدالله مغافری است که بنوشته تاریخ یافعی در سال (۵۴۳) فوت یافته است

(۳) شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی معاصر است با مولانای رومی و از مآخذ موجوده تاریخ ولادت و وفاتش بدست نیامد

صاحب مضاح غیب مولانا جلال الدین بلخی صاحب بشنوی ستونی (۶۷۲)

نجم الدین رازی (۱) صاحب مرصا لعباد سعدی شیرازی ستونی (۶۹۱) فخرالدین

عراقی مؤلف لمعات (۲) و بالاخره بابا فضل کاشانی (۳)

(۱) شیخ نجم الدین ابوبکر عبداللہ بن محمد رازی معروف بشیخ نجم الدین دایہ از شاگردان شیخ نجم الدین کبری است که در خوارزم کشته شد نجم الدین دایہ پس از فتنه خراسان در اثر حمله مغول بعراق گریخت و بعد از آن رفت و در (۶۱۸) چون خبر وصول تا مارا بهمدان شنید از آنجا بهم فرار کرد و بالاخره عازم بلاد روم گردید و در ظل حمایت علاء الدین کبکیا و سلجوقی بسربرد و سال (۶۲۰) کتاب مرصا لعباد در اربع بسیر سلوک در سیوسه سال تکلیف و عمر خود را در بلاد روم سپایان رسانید و سال (۶۴۵) وفات یافت

(۲) فخرالدین ابراهیم بن شیراز بهمدانی از بزرگان عرفا و شعری قرن هشتم ایران است و از شاگردان صدر الدین محمد قونبوی بود و کتاب (لمعات) از آثار اوست که جامی بر آن شرحی بنام (اشعة المعات) نگاشته است و تهاش در ۶۸۸ واقع شد

(۳) فضل الدین محمد بن حسن کاشانی از بزرگان حکما و عرفا و شعرا و مؤلفان قرن هشتم هجری بود و سائل فارسی عرفانی شیرین دارد از جمله آثارش جاودان نامه ره نجان نامه مدارج نکال نشانه ساز و پیرا شاهان پریایه تهاش ۷۰۷ و کاشان واقع شد

اینها که بر شردیم عموماً از صنایع قوم و مطایر برجسته تصوف و نوانبغ علمی و ادبی و عرفانی قرن
هفتم محسوب میشوند

مقصود ما استقصاٌ مشاییر تصوف نیست چه این خود بطوریکه پیش گفتیم موضوعی است جداگانه که
بتالیف کتاب مفصلی محتاج است و اگر شهاب‌الزمان سلطان علاء الدین کتیباده سلجوقی (۶۱۰-۶۳۶)
در دیار روم در نظر بگیریم عده بزرگان عرفا از یکصد نفر متجاوز خواهد شد که حامی آنها در کتب تراجم
رجال ضبط شده است

باجمله تصوف اسلامی در قرن اول از زهد و تقوی مایه گرفت و در قرن دوم پدیدار شد
و در قرن سوم صورت مسلکی مخصوص پیدا کرد و در قرن چهارم و پنجم رشد کامل و نضج تمام یافت
و در قرن ششم و هفتم منتهای کمال رسید و نهایی که تخمه آنه اش در قرن اول نشانده و در قرن دوم
سبز شده و تا قرن پنجم نور و زلفش در دنیا داشت در قرن ششم و هفتم بارور گردید و آنچه در خور بود
بثمر رسید و میوه و برداد

از قرن هشتم بعد از یجنا رو بضعف گذارد و چنانا اگر نابغه در این رشته ظهور میکرد اثرش فوقی

و غیر دائمی بود و اکنون بالمره روزوال و ضحیال گذشته است مگر اینکه باز از جانی مددی رسد
و در بعضی هم تجدیدی ظاهر گردد

سیر معنوی یا روحانی تصوف

آنچه نوشتیم پیشتر از نظر تاریخی بود و مقصود این بود که سیر تاریخی تصوف را از بدو پیدایش بعد
شرح دهیم - اینک میخواهیم سیر معنوی یا روحانی تصوف را از آغاز پیدایش بعد بیان کنیم
تصوف در آغاز امر زهد و تقشف مطلق بود و تحزب و فرقه بندی و نظم و ترتیبی مخصوص در آن راه نداشت
پس بصورت زهد و ریاضت با داب و سنن مخصوصه درآمد در این مرحله سیر و سلوک در تحت قواعد
و قوانین معینه داخل شد و لیکن باز اصل محفوظات همان توحید و تنکد و غلت از دنیا و دیرد می بود
از این مرحله هم گذشت و بصورت عرفان درآمد و اصل سلسله معرّفه تهه گردید آخرین سر منزل مقصود
در این مرحله فنا سالک در حق و اشتراق در اسماء و صفات الهیه بود از این مرحله هم قدم بالاتر
گذشت به عقیده وحدت وجود رسید و بعضی متصوفه حیانا از وحدت وجود هم گذشته
بوحدهت موجود حلول و اتحاد معتقد شدند و رفته رفته عقاید ساده اولی بصورت افکار غایبه
پروان آمد و تعبیرات و اصطلاحات و همچنین اعمال و رفتارهای بعضی ارباب این سلسله مخالف طوایف و اقبا

و ازین جهت کاستی تکفیر و تفسیق این طایفه بلکه قتل و حرق شدید گردید

بعضی نوشته اند که تصوف باین ترتیب سیر معنوی کرد که در آغاز امر (زهد) بود و سپس (تصوف)

شد و بعد به (معرفه الله) رسید و بالاخره به (وحدت وجود) خاتمه یافت

این بود خلاصه از سیر روحانی تصوف از آغاز پیدایشش بعد اما آداب و سنن معموله فیضیه

از پیش خرقه سماع تواجد و همچنین رسوم رباط خاشاها و غیره هر کدام علتی حادث

دارد و صوفی در اصل الیگونه آرایشها و پیرایشها داشته و تدریج در آن راه یافته است

راجع بآنچه در این فصل نوشتیم مشاهده در فصول بعد هم سخنی خواهیم گفت تا جائیکه ممکن است حقایق روشن گردد

عوامل و طور در تصوف

تصوف اسلامی در تحت چند عامل متواتر تنجیس یافته است اولین عامل مهم در انبیا

تعلیمات اسلامی است از پیش و ما هذه الدنیا الا لهو ولعب و ان الدار الاخره لهی

الجنان لو كانوا یعلمون و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی

کل شیء هالک الا وجهه کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال

والاکرام ایستأثروا فاستم وجهه الله و اذا سالک عبادی عني فانی قریب

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ سَبْرُهُمْ إِيَّاْنَا فِي الْأَفَانِ فِي أَنْفُسِهِمْ
 حَتَّى يَتَّبِعَنَّهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ مَا خَلَفَ الْحَقَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ که مفسرین به
 (بمعرفون) تفسیر کرده اند همچنین آیات بسیار در قرآن مجید داریم که عموماً دعوت بتقوی
 و معرفت الله و تفکر در آیات آفاق و نفس کرده است و جمعی از علمای فرقۀ تصوف آیات
 سورۀ کاف را کاملاً تطبیق با مراحل سیر و سلوک کرده و برای وحدت وجود هم از طوا ابر بعضی
 آیات دلائلی آورده اند

و نیز از پیغمبر صلوات الله علیه روایت کرده اند که در حق اهل صفه بی اندازه مهربانی و عطوفت
 داشت در کشف المحجوب مینویسد (ابن عباس رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلوات الله علیه

وقف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحاب الصفه فرأی فطرهم وجهدهم
 و طیب ثلوبهم فقال ابشروا یا اصحاب الصفه فمن یفی من امتی علی النعت الذی انتم علیه
 راضیا بما فیہ فانه من رفقای فی الجنة معنی این خبر آن بود که چون پیغمبر ایشان بگشت
 و بر ایشان از بید بایستاد و خرمی دل ایشان اندر فقر و مجاهدت بدید گفت ثبات مر شمارا و انک از
 پس شما بیایند بصف شما و اندر فقر خود رضی باشند ایشان نیز از رفیقان میشوند اندر بهشت)

و نیز نظیر این خبر از پیغمبر صلوات الله علیه و خلفای راشدین خاصه علی بن ابیطالب علیه السلام در دست داریم که ارباب تصوف با آنها متمسک میشوند از اقوال گذشته اعمال آنها را نیز سر مشق قرار خود داشته اند مقصود اثبات حجت و دلیل برای حقانیت این فرق نیست چه عقاید

و اعمال صوفیه بالاخره بجائی رسیده است که از آیات و اخبار صحیحه شنوان برای آنها محملی بدست داد میخوانیم گوئیم که سرچشمه تورع و زهد و اشتراق در عبادت و معرفت و تعلیمات اسلامی فراوان است و سلیم در انطباق حاجت باخذ و تقلید آداب و ادیان و شیوخ دیگر از پیشل شریعت عیسی علیه السلام داشته اند و باندازه کافی سر مشق در دست آنها بود اما تصوف گذشته از تعلیمات اسلامی با تعلیمات بعضی مذاهب دیگر و همچنین عقاید و تفکرات فلسفه مرکب و معجون شده است

فلسفه و تصوف

از جمله عوامل مؤثر در تصوف تعلیمات فلسفی ایران و یونان است اثر فلسفه ایران و یونان در عقاید صوفیه نمایان تر از آنست که حاجت بمثال و توضیح داشته باشد از آن تاریخ که کتب یونانیان و ایرانیان بدست سلیمین و شهاد و سلیمین با فلسفه شرقی در دست

یونان و مشرب فملوین ایرانی آشنا شدند و عقاید و افکار آنان تغییر فاحشی رخ داد و هر فرقه کم و بیش از آن عقاید و افکار گرفته ... در این میان «صوفیه» که اساس مسلکشان بر روحی ذوق و عرفان نباشد بود پشتر از همه با مشرب شراقیون و فلسفه رواقیون آشنا گردیدند

و اتفاقاً جمعی از خود ایرانیان در رشته تصوف داخل شدند و مشرب ذوقی جلی خویش را در کار آوردند و ازین رو در تصوف افکار جدیدی داخل شد که منبع اصلی آنها عقاید فلسفی ایران و یونان بود و مسلک صوفی از ورع و تقشف صرف بیرون آمده با امور ذوقی و فلسفی آمیخته گردید و مدتیجا بمعنی کمال یافت تا جائیکه تصوف صورت عرفانی ذوقی و فلسفه شهوی و وجدانی بخود گرفت

فلسفه اشراق و مشرب افلاطونی جدید بود تصوف با فلسفه میامیخت

تصوف و مذهب بودائی و عیسوی

و نیز از عوامل مؤثر در تصوف مذهب بوداییان و فلسفه هندیهاست

معروفست که بایزید بسطامی شاگرد ابوعلی سندی بود و بوسیله او با طرز ریاضت و عبادت بوداییان هند آشنائی یافت پس و نیست که بعضی قواعد سیر سلوک را از روی مذهب بوداییان

شظیم کرده باشد پاره از اقوال بایزید بسطامی با فلسفه (و دانشا) نزدیک است
 و از اینجهت برخی معتقد شده اند که بایزید از تعلیمات بودائی استفاده کرده است
 اما تاثیر مذهب عیسوی در تصوف از نیاب محتمل است که صوفیه قیام عیسی علیه السلام و انفراد
 و عزالت از خلق پیروی میکنند پاره از اقوال او را شرق عمل و کردار خویش قرار میدهند
 از متحققان اروپا (بنکلسون) همه جا بمعنی آتایند کرده که تاثیر عوامل نصرت
 و مصداق در یونانی در تطور تصوف اسلام پیش از فلسفه (بودائی) (و دانتا) بوده است و عکس
 برون معتقد است که تصوف اسلامی از منبع فلسفه بودائی سرچشمه گرفته است
 ما معتقدیم که کانون اصلی تصوف همان تعلیمات اسلامی و رفتار بزرگان اسلام بوده و صوفیه
 ازین باب حضرت مسیح را محترم شمرده اعمال و رفتارشان را پیروی میکنند که اسلام با آنها معنی
 کرده است باجمک تاثیر عوامل فلسفه و ادیان دیگر در تصوف اسلامی قابل انکار نیست لیکن
 افراط و تفریط در این باب خطاست بالاترین عوامل مؤثر که نشأت طور تغییر عقاید این فرقه
 شده همانا فلسفه اشراقی و رواقی و شرب حکمای فلهوین ایران است و بمعنی خود موجب

ايجاد عقاید تازه در میان صوفیه بود

اما آداب خلوت و ریاضت و ذکر و سایر سنن معموله یثقوم شاید غالباً از روی اعمال و رفتار
مربیان و متفکران هند تنظیم شده باشد

پس از این معنی آنچه میگوریم که مسلک صوفیه از جهت فکر و عقیده در تحت تاثیر فلسفه و اریث
عمل و رفتار در تحت تاثیر مسلک بودائی واقع شده است

اینها که گفتیم همه نسبت بسایر ملل و ادیان بود اما نسبت بسایر فرق اسلامی مطالعہ عمیق با
میفهماند که عقاید صوفیه با عقاید شیعه مخصوصاً فرقه اسماعیلیه ارتباط کامل دارد و گذشته از عقاید
و افکار آداب و احوال مشترک میان آنها بسیار توان یافت

در باب آنچگونگی عقاید صوفیه با شیعه بعد از این هم سخنی از محقق شهیر ابن خلدون نقل خواهیم کرد

بخش چهارم

حَقِيقَةُ تَصَوُّفٍ مِنْ نَظَرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَنِظَلٍ فِلْسَافِيٍّ وَدَرَسِيٍّ

از فصول گذشته معلوم شد که تصوف در آغاز امر صورت علمی و سلکی خاص نداشت و شمارنگ

و قطع از دنیا داشت لیکن بتدریج از حالت سادگی و بساطت بیرون آمد و صوفیه هم از این
فکر و عقیدت و هم از حیث عمل و قیام با این مشرق و محل اسلامی متبایز پیدا کردند

بنابر این باید تصوف را از دو نظر مورد بحث و تحقیق قرار داد یکی جنبه علمی یا دینی
و دیگر جنبه علمی یا نظری یا فلسفی این خاصیت شهادت در مورد تصوف صدق نمیکند
بلکه تمام مذهب و ادیان اصلی و سرعی ملل عالم همین حالت را داشته که در بدو امر غایت
و روشن بوده و به مرور زمان در تحت تاثیر عوامل تاریخی و سیاسی فکری درآمده و در معرض
تغییر و تبدل واقع گشته است چیزی که هست این است که کمتر مسلک و مذهبی باشد از
تصوف رنگ بزرگ شده و رموز و اسرار شگفت انگیز پیدا کرده است

باجمعه در این فصل میخواهیم تا جایی که در خور این جزیره ناچیز است حقیقت تصوف را عملاً
تشریح کنیم

تصوف از نظر علمی

فرقه صوفیه در بدو امر بسیار فرق اسلامی تنها این مشرق را داشته که این ریاضت و قیام

و محاسبه نفس بودند و ترک دنیا و دنیاوی میگفتند لیکن بر درزان آداب و سنن مخصوصه

پیدا کردند که با سایر فرق و شعب اسلام تفاوتهای بسیار پیدا کرد

اعمال صوفیه بدو قسمت مهم تقسیم میشود

یکی اعمال عبادی یا طریقه شریعت مشتمل بر فرض و سنن معموله و از بنجست پساری با

تشرین تفاوت نمایان ندارند و همان فرض و مندوبات را که سایر مسلمانان معمول دارند

صوفیه نیز میگزارند فقط در بعض فریات میان آنها فرقی دیده میشود که چندان اساسی نیست

همین فرض و سنن اغزالی در حیا، علوم و سهروردی در کتاب عوارف معارف آورده اند

و دیگر اعمال ریاضی یا طریقت که مربوط بانواع یا ضات نفسانی و جسمانی است از قبیل او

و اذکار خلوت و مراقبه و محاسبه و مثال آنها که در بیان عامه مسلمین آید اول نیست

صوفیه غالباً در باره این اعمال ترقیات و نظامات مخصوصه دارند که اغلب از روی اصول

فلسفه روحانی تنظیم شده است

ریاضهای معموله این فرق پیشتر در تحت چندان اصل مجتمع میشود که در کتب این فرق تفصیل

نوشته شده است مانند تقلیل طعام قلت خواب سکوت قطع مراوده آهنگش
 بامردم مداومت ذکر نفی خوطر دوام رقت وصال آنها و پشایق یافتن
 که موطن بر اینگونه ریاضات شنی باحوال و سوانح مخصوصه میشود و از بعض این حالات کشف
 و شهود و سر و صحو و تجلی و غیب و حضور و محو و ثبات و تجرید و تغیر و وصال آنها
 تعبیر میکنند مختص کلام این که اعمال صوفیه شتمل بر دو قسمت است یکی اداء فرائض
 و سنن ظاهریه شرع اسلام که عموم مسلمانان دارند و دیگر ریاضات شاقه که برای رسیدن باحوال
 و مقامات روحانی تحمل میشوند
 فرق صوفیه در عبادات و ریاضات هم با یکدیگر تفاوت دارند در این و ثبات و تدبیر میان آنها پیدا شده است

تشکیلات حربی صوفیه

یک قسمت از اعمال و آداب صوفیه عبارتست از مراعات قواعد و اصول فرقه بند و تشکیلات حربی
 این تشکیلات در هر دسته از فرق صوفیه بخوبی خاص انجام میگیرد محض نمونه بعضی اصطلاحات

حزبی این سوره را مطابق تقسیمات محیی الدین در شواحات مکہ نقل میکنیم
 (قطب) یا (غوث) عبارتست از یک نفر شخص کامل که مدارا ارشاد و دستگیری باشد - پس از
 قطب رتبه (امامان) است یعنی دو نفر یکی از یمن غوث که در ملکوت نظر دارد و دیگر در شمال
 غوث که نظر در عالم ملک میکند - و امام ملک غالباً جانشین قطب میشود - پس از امامین
 رتبه (اوتاد) است که چهار نفر بشود - و پس از آنها رتبه ابدال است که هفت نفرند
 پس از ابدال رتبه (نجباء) باشد که شماره آنها چهل نفر است - پس از آنها (نقباء) باشند
 که سیصد نفرند این تقسیم اگرچه با تاویلات علمی عرفانی بمقام تطبیق است لیکن بیشتر نظر
 بشکیلات حزبی دارد - و این مرتب در سیر و سلوک نظر مرتب نظامی است نهایت آنکه
 نظر مرتب عرفانی و امور روحانی دارد

میرسید شریف در کتاب تعریفات (۱) در تعریف قطب میگوید

(القطب وفد یسمی غوثاً باعتبار النجاء الملهوف الیه وهو عبارة عن الواحد الذی
 هو موضع نظر الله فی کل زمان اعطاه الطلم الاعظم من لدنه وهو یسرى فی الکون

واعیان الباطنه والظاهره سران الروح فی الجسد بیده فطاس الفیض الاعتم وزنه
 یتبع علمه وعلمه یتبع علم الحق یتبع الماهیات الغیرالمجعوله فهو فیض روح الحیاة علی
 الکنون الاعلی والاسفل)

باجمله در صوفیه یک قسمت تشکیلات حزبی و فرقه بندی است که برای دعوت و تبلیغ و حفظ نظام
 وضع شده است اساس رباط و خاشاه و مجلس کشن و عطر کردن
 و اشال آنها هم مربوط به این قسمت میشود و این تشکیلات بقصدای تحزب و رچا در این فرقه
 در هر دسته بصورتی ظاهر گردیده است

آداب استحسان صوفیه

علاوه بر آداب شریعت و طریقت و قوانین تحزب که در بیان صوفیه دیده میشود یک قسمت
 از آداب هم دارند که به اصطلاح خودشان (مستحسانات) نامیده میشود و ارفشیل
 خرقه رکوه سماع رقص و اشال آنها این قسمت از آداب اولاد و میا
 تمام فساد صوفیه وجود ندارد و ثانیاً در هر فرقه شکلی مخصوص دارد که از علامت های آنها از یکدیگر است

این آداب غالباً با طوایر شرع اسلام مخالفت دارد و ازین رو بعضی مؤلفان اینفرقه
برای تطبیق اینگونه امور با شرع اسلام تکلف افشاده مطالب ابتداء و دلیل و توجه گذرانده اند
و مشرکان سخت بر این فرقه طعن کرده و اسق ملکه کافرشان شمرده اند

عزالدین محمود کاشانی^(۱) در کتاب مصباح الهدایه و مشاح لکنایه فصل اول از باب پنجم
بنویسد (مراد از استحسان استجاب امری و حشیار رسمی است که متصفوه آنرا باجتهاد
خود وضع کرده اند از جهت صلاح حال طالبان بی آنکه وسیله واضح و برابری لایح از سنت
بر آن شاد بود مانند لباس خرقه و بنابر خاگاه و اجتماع از بهر سماع و نشستن در غله و غیر آن
هر چند آن حشیار از تثبیت و تمسک بستی خالی نبود و نظریشان در تقیید ظاهر بریدن و ستر شدن
بمراعات آن رسوم و محافظت بر آداب آن همگی بر تحصیل جماع بوطین و منع فئات و حفظ اوقات
و تاکید رابطه محبت و اعتنائشان مقصور و تکلف و ریا و طلب شهرت و سمعت و تیار و خصاص

(۱) عزالدین محمود بن علی کاشانی که در تفحات الانس ترجمه عالی مختصر از وی نگاشته از اعظم دانشمندان صوفیه نیمه اول قرن
هشتم هجری معاصر کمال الدین عبدالرزاق کاشانی شارح فصوص نیازل السائرین متوفی (۷۳۱) بوده است این
مرد در ایریدان شیخ عبدالصمد صفهائی بودند که یک واسطه نسب داشتند شیخ شهاب الدین سهروردی مؤلف کتاب عوارف المعانی
متوفی (۶۳۲) می پویسته است

از دیگران در این قصد بل در جمله متقاضیان دور طائفه پریشان که بریشان انکار دارند گمان
برند که مراد این طائفه در وضع آن رسوم و هشمار آن اوضاع خبر مجرد اسمی و مطلق رسی نیست بر
عقل یکیشان صورت حال ایشان فتح و تسهیل نماید و باشد که زبان طعن و وقعت در ایشان
دراز کنند و گویند این طریقه بدعت است و بدعت عین ضلالتست و مسک بدین حدیث که شَرُّ
الْأُمُورِ مُحَدَّثَانِهَا وَكُلُّ مُحَدَّثٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ و مثال این کنند جواب
است که مراد از بدعت مذموم است که مرام سنتی بود اما هر بدعت که مرام و ثانی سنتی نبود و متضمن
مصلحتی باشد مذموم نبود بلکه محمود باشد)

بسیاری از علمای صوفیه برای تطبیق بعض اعمال خویش با آداب سنن شرعیه توسل بهین اصل
شده اند که (بدعت غیر مرام که متضمن مصلحت باشد مذموم نیست) لیکن علمای شرع آوله
برای مرامت آورده و در مرامت باین سوره کوتاهی نکرده اند

سَمَاع

مؤلف مذکور در فصل نهم در سماع و آداب آن نیز انکار بعضی علمای ظاهر را نوشته و بهمان اصل
که نوشتیم جواب داده و کلمات بعض شیخ را در باب سماع نقل کرده است از آنجمله

ذو النون مصری گوید (الاصوات الطبیة مخاطبات و اشارات الهیة استود عنها
عند كل طبیب و طبیة) سمنون گوید (السماع نداء الحق للارواح والوجد
عبارة عن اجابة الارواح لذلك النداء والغناء عبارة عن الوصول الى الحق والبكاء
اثر من اثار فسخ الوصول) ابو علی وفاق گوید (السماع حرام على العوام لانهم يسمعون
بجوة نفوسهم مباح للزهادة لانهم من ارباب المجاهدات مستحب لصحابنا لانهم يسمعون بحجوة^{بهم}
صاحب كشف المحجوب^(۱) فصل شبعی در باب انواع سماع و آداب آن آورده و میگوید^(۲)
قوله عليه السلام ذنبوا اصواتكم بالقرآن پارشد آوازها را بخواندن قرآن و میگوید
وكرر ذنبوا القرآن باصوات الحسن (كذا) پارشد قرآن را بصوتهای خوشنیکو قوله تعالى
يزيدني الخلق ما يشاء مفسران گفته اند که این صوت حسن باشد و نمیگفت من اراد
ان يسمع صوت داود فليسمع صوت ابي موسى الاشعري هر که خواهد که صوت داود بشنود
گو صوت ابو موسی شعری بشنود و اندر اخبار مشهور است که اندر بهشت مرامل بهشت اسماع باشد

(۱) ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی بخلابی الهجوری لغز نوی از بزرگان شافعیان قرن پنجم هجری است و بطوریکه از کتاب کشف
المحجوب برسیاید معاصر بوده است اما ابو القاسم قیسری متوفی ۴۶۵ (۲) ص ۵۲ چاپ نشین گراد

دنبال سخن کشیده تا جایی که سیگوید^(۱) شیخ عبدالرحمن سلمی آن جمله را جمع کرده است اندر کتاب سماع و باباحت آن قطع کرده و سپس مینویسد^(۲) (وقتی من برودم کمی از آن^۱ اهل حدیث آنکه معروفترین بود مرا گفت اندر باباحت سماع کتابی کرده ام گفتم بزرگ مصیبتی که اندر دین پدید آمد که خواجه امام تهوی را که اصل همه فقهاست حلال کرد مرا گفت تو اگر حلال نیداری چرا بسکنی گفتم حکم این بروجه است بر یک چیز قطع شنوان کرد اگر تاثیر اندر حلال بود سماع حلال بود و اگر حرام حرام و اگر مباح مباح چیزی که حکم ظاهرش فسق است و اندر باطن حالش بروجه است اطلاق آن بیک چیز محال بود)

نکته نماند که در موضوع (غناء) و ترجیع صوت و مصداق و حکم و قسمی آن میان فقهای فریقین خلاف بسیار است و بعضی فقهای امامیه از متأخرین و معتدین باباحه قوی داده اند و این خلاف فقط میان صوفیه و شهابی ظاهری نبوده است

در میان صوفیه سماع بطریق آواز خواندن کثیر و شنیدن دیگران یا سرود خواندن با سماع با دف و نی و طایر آنها یا بدون ساز و همچنین با رقص و تواجد یا بدون رقص و جدا بآفره با انواع

و قیام مختلف سداول بوده غالباً وجد با سماع توأم می شده است
نقری یعنی آنکه قرائت قرآن با سخن خوش می کرده و قوال یعنی آنکس که در محافل و مجالس
صوفیان باوازه خوش اشعار میخوانده هم از جمله قیام سماع محسوب است

خضر و مرقعه

کشف المحجوب در باب مرقعه داشتن می نویسد (لبس مرقعه شعار تصوفست و لبس مرقعات
سنت است از آنجا که رسول ص فرمود علیکم بلباس الصوف تجدون حلاوه الایمان
فی قلوبکم و نیز یکی از صحابه گوید کان النبی ص بلبس الصوف و رسول ص عریضه را
گفت لا تصنعی الثوب حتی ترقعیه و از عمر خطاب ص می آید که وی مرقعه داشت سی پوند
بر او گذارشته و از امیر المؤمنین علی رض می آید که پیراهنی داشت که استین آن با نخست
او برابر نبود و اگر گزشتی پیراهنی دراز تر بودی سر استین آن فرو دریدی)

و در جای دیگر می گوید (از شیخ المشایخ ابو القاسم گرگانی رض در طوس پرسیدم که در پیش
کمترین چه چیز باید نام اسم فخر را سزاوار کرد گفت سه چیز باید که کم از آن نشاید یکی باید که پاره راست

بردارند و دخت و دیگر سخن راست بدانند شنید و سه دیگر پائی راست بر زمین تواند زد)
 و بعد از آن بنویسد هر کس در معنی سخن شیخ چیزی گفتند چون نوبت بمن رسید لقمه پاره را
 آن بود که بفرمود و زنده نه برینت چون رقعہ اگر بفرمود و زنی اگر ناراست دوزی است بود
 و سخن راست شنیدن آن بود که بحال شنود نه بنیت و بجا اندر آن تصرف کند نه بنزل
 و بزندگان را مرا از افهم کند نه بعقل و پائی است آن باشد که بوجد بر زمین نهند نه بملهو و برسم
 بعضی این سخن را بدان سید نقل کردند گفت اصحاب علی خیرة الله (و مقصودش از علی خود
 مؤلف (علی بن عثمان) است باجملة فرقه و مرقعه یکی از آداب صوفیان بوده است

خرقة ارادت خرقه تبرک

صوفیه میگویند بزرگترین نسب سالک دو چیز است یکی پیر و دیگر خرقه و در مورد
 خرقه و آداب و نام آن سخنها گفته و نوشته اند
 از جمله تقسیمات عمده خرقه عبارتست از خرقه ارادت و خرقه تبرک عزالدین محمود در
 مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه (۱) بنویسد (خرقه برد و نوع است خرقه ارادت و خرقه تبرک
 (۱) نسخه خطی قدیم که تاریخ کتابش نزدیک به آن مؤلف است و بمانت از کسی گرفته ام

خرقه ارادت است که چون شیخ بنفوذ نور بصیرت و حسن فراست در باطن احوال مرید نگردد
و در او آثار حسن سابقت تفرس کند و صدق ارادت او در طلب حق مشاهدت نماید و بر خرقه
پوشاند تا بشر او گردد و بحسن غایت الهی در حق او و دیده دلش بستانان نسیم هدایت ربانی
که خرقه متحمل آن بود روشن گردد و همچنانکه دیده یعقوب از نسیم مقیم یوسف پناگشت
و اما خرقه تبرک است که کسی بر سپیل حسن الطین و نیت تبرک بخرقه مشایخ از طلب دارد
باجمله یکی از آداب تصوف خرقه پوشانیدن شیخ برید بوده و بمعنی در قدیم جز در رسوم قهقهه ایفرقه
شمرده میشده و آداب مخصوص داشته است که در کتب اینطائفه بتفصیل مقرر است

خرقه جامه کردن

تعریف خرقه جامه کردن (یا خرقه پاره کردن) از قدیم در میان فرقه صوفیه بسیار دیده میشود
مثلا در کتاب اسرار التوحید چندین جای باین عبارت و نظایر آن بر میخوریم در کتاب کشف المحجوب
(ص ۵۴۲ - ۵۴۴) بتفصیل شرحی در این موضوع نگاشته است بنویسد (خرقه کردن جامه
اندر میان اینطائفه معتاد است و اندر مجمعه های بزرگ که مشایخ بزرگ حاضر و ندانین کرده اند
و من از علما دیدم که روی که بدان منکر بودند گفتند که روان باشد جائه درست پاره کردن)
و بطوریکه از کتب اینطائفه بدست میآید جامه کردن چند مورد داشته است یکی آنکه درویشی خود

خرقه خویش را پاره کند و دیگر آنکه بحکم پیری خرقه درویش را جامه کنند حال استغفار از جرمی و دیگر آنکه در حال سماع و وجد خرقه را پاره شود و گاهی تبرک پاره را قسمت کنند و گاهی در مجلس سماع خرقه را بقوال دهند و گویند مَنْ قَتَلَ قَبِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ بعضی معتقدند که شهابفرمان پیر باید مشار کرد هر چه وی فرمان دهد طاعت کنند

نقل از اسرار التوحید در پر صحبت و خرقه وصل و تبرک

در اسرار التوحید^(۱) می نویسد (صوفیان درویشی را که ندانند چون در خا شای آید یا خواهد که جمعی از درویشان بمحضت شود از وی پرسند که پر صحبت تو که بوده است و خرقه از دست که داری این دلب در میان یطائفه نیک معتبر بود و خود در طریقت نسبت این بر دو پیش نیست و هر که را این دو نسب پسری که تقدار بود درست نشود او را از خویشان برانند و بخود راه ندهند) و در جای دیگر می نویسد (اگر کسی از پیری خرقه پوشید از خرقه وصل دانند و دیگر از خرقه تبرک نام کنند) پر صحبت شخص گالی بوده است که تعهد حال سالک سیکرده و دوی اترپت نموده است چنانکه پر صحبت شیخ ابوسعید قدس سره العزیز پیر ابو الفضل حسن بود که مسکن و مدفنش شهر طوس است^(۲)

(۱) تألیف محمد بن المنور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی کثیر و کتاب از معتبرین آثار شرفاری قرن ششم هجری است و تاریخ تألیفش علی ظاهر در میان سنوات ۵۷۰ - ۵۸۰ بوده است (۲) اسرار التوحید در چند جلد از جمله ص ۱۱ چاپ طهران

عَصَا رُكُوعِ مَبَانِبِ

از جمله آداب صوفیان این بوده که غالباً چند چیز مانده عصا و رکوع (کشکول) غیر
با خود داشته اند و در بهار اینگونه چیزها را برای مسافرت تهیه میکردند و بعد از
جز و لوازم ضروریه شده است

غزالدین محسوب در جمله آداب سفر می نویسد (باید که عصا و رکوع میان بند با خود دارد
چه مصاحبت آن سنت است)

و کشف المحجوب نیز در آداب سفر می نویسد (و ویرا اندر آن سفر از مرقعه و سجاده و عصائی
و رکوع و حبلی و کفشی یا نعلینی چاره نباشد تا مرقعه عورت پوشد و بر سجاده نماز کند و بر رکوع
طهارت کند و بعضاً آنها از خود دفع کند و اندر آن ویرا مار دیگر بود و کفش اندر حال طهارت
در پای کند تا بر سجاده آید و اگر کسی آلت بیشتر ازین دارد در حفظ سنت را چون ثبانه و سون
و ناخن پیرای و مکمله رو باشد)

اساس خانقاه

کلمه (خانقاه) اصلاً فارسی و عرب (خانه گاه) یا (خوانگاه) است و در شفا یحیی بن مرقا

(خانقاه رباط الصوفیه مُعَرَّبٌ مولد استعمله المناخرون)

خانقاه و رباط و سکایا که میان صوفیه بر تشریفات از تہذیب و مراسم صلیبہ نبوده و بعد از اینکہ اینفرقہ بصورت تحزب درآمد اینگونه امور در آنها حادث شد

جماعت صوفیہ در آغاز امر اگر چہ بی گردید یکدیگر در یک محفل مجتمع میشوند و بہم زندگانی میکردند لیکن این اجتماع صورت رسمی نداشت و مجمع آنها نیز محفل خاصی نبود بعد ہا بتدریج این اجتماع صورت خاص بنحود گرفت و آداب مخصوص پیدا کرد کہ باید جزو آداب تشکیلی اینطائفہ محسوب شود

بعضی معتقدند کہ اساس خانقاه صوفیہ همان صفت مسجد رسول اکرم صلوات اللہ علیہ بود و بعد

قرن بقرن تکمیل شدہ است

جامی در نفحات الانس مینویسد (اول خانقاہی کہ برای صوفیان بنا کردند نہت کہ بر مہ شام کردند و سبب آن بود کہ روزی امیری ترسا لشکار فرستہ بود در راه دو تن اویدا زینطائفہ کہ فرہم رسیدند و دست در آغوش یکدیگر کردند و ہم آنجا نشستند و آنچه داشتند از خوردنی پیش نہادند و بنخوردند آنگاہ فرستہ امیر ترسا را معاملہ و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد

یکی از پشازان بخواند و پرسید که آن که بود گفت ندانم گفت ترا چه بود گفت هیچ چیز گفت از کجا بود گفت ندانم آن امیر گفت پس این الف که چه بود که شمارا با یکدیگر بود درویش گفت که این را طریقت است گفت شمارا جانی هست که آنجا فرایم آید گفت فی گفت من بر شما جانی بسازم تا بیکدیگر آنجا فرایم آید پس آنجا خاگاه بر مله بساخت

ماخذ اصلی جامی در این سخن معلوم نیست و از روی گفته او بر نیاید که این پاس در چه تاریخ بوده و این امیر ترسا که بوده است بعید نیست که بمعنی هم جزو دستا نهایی این طائفه باشد

مقریزی میگوید که خاگاه در اوایل قرن پنجم هجری دخل مونسات اسلامی شد و این عقیده با آنچه از آثار اهل بلاد فروینی نقل شده است که ابوسعید ابو انجر اولین مونسانگونه ابنیه در صوفیه بود زش دارد چه شیخ ابوسعید خا که تفصیل سپید از رجال صوفیه نیمه اول قرن

پنجم هجری بوده و وفاتش در (۴۴۰) واقع شده است در مصباح الهدایه می نویسد در چند بنای خاگاه و حصاص آن محل مسکنت و جماع متصوفه رسمی محدث است از جمله مستحسنت صوفیان ولیکن خاگاه را با صفة که مسکن فقرای صحابه بود

در روزگار رسول صلی الله علیه و آله شباهتی و نسبتی است چه صفتی تمام بود در مدینه محل سکون و
اجتماع فقراء صحاب رسول و هر که او را بسکنی نبود در آنجا قامت نمودی و اگر کسی بدین سبب
و آشنائی نداشتی که بدو فرو آید بصفه نزول کردی چنانکه در ظاهر و استکان الرجل اذا

قدم المدينه و كان له بها عرف نزل على عرفه فان لم يكن بها عرف نزل الصفه
و كنت فممن نزل الصفه و هیچ شک نیست که بنا خاتاه بر صفتی که وضع اوست زینتی
از زیستهای ملت اسلام و خطای که در این روزگار بسبب اندر اس علوم و نظام رسوم ضیاع
بر این قاعده متطرق گشته است در صحت اصل وضع فائده آن قاطع نبود

پس فوائد خاتاه را نظیر این که مسکن فقر او ساfran و مجمع الفت و استیاس و اطلاع شخاص
از احوال یکدیگر میباشد و همچنین رسوم اهل خاتاه و خصایص ایشان را شرح داده است که نقل آنها
در این مورد چندان بامقصد و مناسب نیست نداشت

عقبه مؤلف در اساس خاتاه و بعضی از اب یکریضون

ما خود احتمال میدیم که اساس خاتاه از روی وصل ایجاد شده باشد یکی شباهت با صحاب

که اغلب از زمام و متنتان عصر حضرت رسول ص بوده اند و دیگر بنای دعوت و تبلیغ
 و جماعتی که لازمه تحزب و فرقه بندی است و در تن دهم و سوم اگر مجمعی هم
 در میان متصوفه بوده بطوریکه گفتم رسمیت کامل نداشته و در تحت اصول و نظامات مخصوصه
 دخل نبوده است و گمان می رود که این اساس در قرن چهارم هجری و بنظم و ترتیب گذارده
 باشد و در تن پنجم هجری این اساس کامل شده و در جزو رسوم مهمه این فرقه در آمده است
 از قرن پنجم بعد از وزیر و از این اساس و برتری نهاده تا جائیکه سلاطین و امرای بزرگ نیز در اینجا
 حالت می کرده و چنانا خاشاها دارای موقوفات سنگفت گردیده و رئیس خاشاها گذشته از تبه
 روحانی منصب رسمی اداری هم داشته است حتی اینکه در عصر مغول و تیموریان می پسیم
 خاشاها جزو تشکیلات مهمه بوده و بعض سلاطین از قبیل ابوسعید و ابرخ خودشان رئیس خاشاهی
 مجتعل بوده و رئیس مخصوصی بران می گماشته اند
 هنوز هم در بعض بلاد ایران و سایر ممالک اسلامی طلالی از بنیه و عمارت عالیه خاشاها و کایای
 قدیمه بر پاست غالباً هر خاشاهی بزوا یا قسمت میشده و هر زاده مخصوص ساکنی یا پیری بوده است

و نیز غلبه‌داری (پت اجتماعه) بوده که صوفیان بجاعت در آنجا نماز میگزاردند
 و بهم رفته تشکیلات خاشا‌هی از جمله غرائب اجتماعی اسلام است که هاشم از روی وقت
 و نظر کاملی بنیاد شده و غلبه آداب و رسوم خاشاه مطابق اصول تبلیغ و نفوذ مذہب و تمیز
 اخلاق و تربیت نفوس بوده است لیکن بعد با بصورت دکان درآمده و بنوشته غزاله
 محمود شانی بدان حشال راه یافته است

از روی لفظ (خاشاه) که اصلاً فارسی است هم توان دانست که مؤسس این پاس در ابتدا
 ایرانیان بوده اند و از آنگاه اینکلمه پیدا شده است که ایرانیان و خل رفته تصوف شده و شروع
 تشکیلات حزبی کرده اند و ازین رگد می‌توان جمال سابق را تأیید کرد چه اصل تصوف ایران
 پیش از قرن چهارم هجری هم بوده لیکن از آن تاریخ بعد شیوع یافته است و قویاً تحمل است
 که این پاس در ایران شیوع و رواج تصوف در ایران سر و صورتی بنحو گرفته باشد

اما راجع بعضی مرهم دیگر صوفیه از قبیل (رقص) و (سماع) و (خرقه) و (رکوه) و (عصا)
 و همچنین آداب عبادت و ریاضت که در میان نطایفه در هر رشته بصورتی برتر از نسبت بعضی

از آنها از طرف مخالفان شدیداً انکار بوده است عقیده ما اینست که غالب نیکو نه آداب
از بهتداریست نامند هشته یا ابرئیل عصا در کوه و آخن برای مخصوص موارد خاصه مانند
مسافرت بوده است و لیکن بعد با بعض متصوفه همین آداب گرفته و جزو اصول ضروریه کرده اند
مثلاً رقص و سماع شاید در آغاز از بعض صوفیان بزرگ در مجلس حال بدون حشیا و حرکتی کرده
و در عین استغراق و پرخودی بشیندن قنیه یا نغمه چنان از جای کنده شده اند که حالت رقص
و رقص با آنها دست داده است و در اینحال کم از هشتی نبوده اند که شعر عرب در وجه طرب
می آید این خود نه از باب همدای رسوم و آداب بوده است بلکه سلوب الحشیا کاری
کرده اند ولی بتدریج این امور جزو رسم شده و بعض متصوفه هم تشبه صوفی اصل در حال حشیا
بسماع نشسته و بتواجد رقص کرده اند و گرنه رقص بی حشیا برای همه کس در هر حال دست نخواهد داد
و بگفتار مولوی قدس سره بعزیز

بر سماع راست بر تن چیر نیست طعمه هر مرغی انجیر نیست

صاحب کشف المحجوب در باب رقص^(۱) الحق حق مقام را ادا کرده و ما عین عبارت او را که سرپا

معنی حقیقت است ثقل میکنیم

بنویسد در بدانکه اندر شریعت و طریقت مرقص این صلی نیست از آنج آن لهو بود ثبات همه
عقل چون تجدد باشد و چون بزل بود لغوی و هیچکس از مشایخ آنرا ستودست و اندر آن غلو مکرر
و بر اثر که اهل حشو اندر آن پازند آن همه بطل بود و چون حرکات و جدی و معاملات اهل تواجد بدن
مانند بود دست گرویی از اهل بزل بدان تقلید کرده و اندر آن غالی شده و از آن مذهب بی ساحت
و من دیدم از عوام گرویی می پنداشد که مذهب تصوف جز این نیست آن بردست گرفته و گرویی
اصل آنرا منکر شدند و در جمله پای بازی شرعاً و عقلاً زشت باشد از اهل مردمان محال بود
فصل مردمان آن کنند اما چون خفتی مردان پدیدار آید و خفائی بر سر سلطان شود وقت قوت
گیر و حال اضطراب خود پیدا کند ترتیب رسوم خود بخیزد آن اضطراب کی پدیدار آید نه نقص
باشد و نه پای بازی و نه طبع پروردن کی جان گدازن بود و سخت و در شد نکس از طریق صواب
که آنرا نقص خوانند و دورتر از نکس کی حالتی را که از حق بی حسیار دی نیاید دی بحرکت آنرا بخود کشند
و حالت حق نام کند آن حالت که دارد حق است چیزی است که بطل بیان توان کرد

مَنْ لَمْ يَذُقْ لَاحِدِي مَوْلَى قَدَسَ سِرِّهِ دَر بَارُهُ اِيْكَوْنِ مَسْتَفَانِ فَرَايِدِ

در نه این ز اغان و غل افروشد بانگ بازان سپید آموختد

بانگ بدگر پاموز قط راز بدگو و پیغام سبا

بانگ پرسته ز پرسته بدن تاج شاهان از تاج بدبان

حرف درویشان و نکته عارفان بسته اند این بی جایان بر زبان

در جای دیگر در شب بدعیان مژد و سر باید

حرف درویشان بدز دیده بسی تا گمان آید که ست او خود کسی

خرده گیرد در سخن بر بایزید تنگ دارد از درون او یزید آ

و همچنین (خرقه) بدیهی است که صوفی در پوش و اوسته حقیقی که از مال دنیا چیزی نداشت

مجبور بوده است که پاره بر پاره بردوزد و خرقه حقیقی در پوشد و تصوف که این معنی را جزا

آداب شمرده اند مقصودشان این بوده است که شخص سالک باید از لبه فاخر چشم پوشد

و خرقه برای ستر عورت و حفظ تن از سرما و گرما پوشد و همین اندازه قناعت کند

اما بعض تصوفه قطره خرقه در حقیقت دریشی تصوف شمرده اند و نجاست که عارفان حقیقی

اینگونه خرقه را برهن می نایب اولیتر یا بالمره مستوجب تشبیه اند و گفته اند

(این خرقه که من دارم برهن می نایب اولی) و نیز فرموده اند

قد صوفی نه بهین صافی بپوش باشد ای بسا خرقه که مستوجب تشبیه باشد

خرقه پشمینه که در آغاز امر از پارهای بهم دوخته فراموشد و حقیرترین لباس بود خیر البصیر

فاخرترین لباس در آید و نه شهاب صوفی که عیان دامن قضاة و علما در بر می کردند - یکی از شعرای

سافرخین در باره شیخان خرقه پوش یا کارگفته است

شیخ در خرقه پشمینه چه خونها که ریخت دای ازین گرگ که پنهان شده در کسوت میش

باجمله اینگونه مراسم و آداب در آغاز کار بسیار ساده بوده و تدریج در سخت اصول و نظامات مخصوصه

در آید و حقیقت اصلیه و رنگ واقعی خود را از دست داده است

یک قسمت از آداب و مراسم صوفیه هم در اثر معاشرت و مصاحبت با فرق دیگر پیدا شده و در خود

تصوف ریشه اصلی داشته است

صاحب کشف المحجوب نظر در احوال یعنی نظاره کردن در چهره نورسیدگان از اجزاء آداب (حلولیان)

دسته که در بعض طوایف صوفیه تأثیر کرده است

در صفحه (۵۴۲) می نویسید (نظاره کردن اندر حوادث و صحبت با ایشان محظور است و مجوز آن کافر و هراثر که اندرین آرنده بطالت و جهالت بود و من دیدم که از جهال گروهی بهمت آن با اهل این طریقت منکر شدند و من دیدم که از آن مذهبی ساختند و شیخ جمله را این را افت

دسته اند و این اثر از حلویان مانده است لعنهم الله اندر بیان اولیای خدای و تصوف)
قطعی است که نظاره رخساره خوبان که از رحمت محض آفریده شده اند جز از روی شهوت باین شدت هم که صاحب کشف المحجوب نگاشته حرمت ندارد و مجوز آن باین زودی کافر نخواهد شد و بدین

سختی ثنوان تماشا بیاور از نگاه منع کرد ناچار هر که صاحب روی نکو بود
هر جا که بگذرد همه چشمت بر او بود اما در حرمت نظر شهوانی جای چون چرغ نیست
و بدیهی است که مسلمانان حقیقی و اولیای خدا هرگز بمعنی اتجوز نکردده اند و اگر صوفی نامی چنین

گفته باشد حتماً از ارباب بدعت و ضلالت بوده است
آنکه بگوید لب و دندان خوبان را نباید چنین خوب آفریدن و کسیکه بگوید
إِنَّا رَبِّ تَخْلُقُ مَا تَخْلُقُ وَتَنْهَى عِبَادَكَ أَنْ يَفْسَفُوا

اِذَا كُنْتَ اَنْتَ خَلْفَ الْمِلَاحِ فَقُلْ لِلْمِلَاحِ بِنَا بِرَفْعُوْا

اینها همه از عالم دیگر است و مربوط بطوایر اسلام و تصوف واقعی نیست

از عارفی پرسیدند که در نظارهٔ چهرهٔ زیبا رخاں چه پستی گفت تا چه پستی

اختلاف صوفی و منشی

از مطالب گذشته معلوم شد که تصوف از نظر عملی و حزبی شتم است بر سه قسم فرض و سنن

و آداب عادت اول اعمال شرعی و عبادی که صوفیه با سایر مشرکان اسلامی شباهند

نظیر نماز و روزه و حج و ثمال آنها دوم اعمال ریاضی یا طریقت که برای تهذیب اخلاق

و ریاضت نفس در روشن کردن فکر و تقویت اراده میان اینفرقه معمولست نظیر سکوت و خلوت

و مراقبت و ثمال آنها و ازین جهت با سایر مشرکان که فقط بطوایر عبادت و معاملات کثاکراند

فرقهای نمایان در کار است سوم آداب و رسوم و عادت حزبی که کاملاً منشاء امتیاز این فرقه

از سایر فرق میشود از قبیل رسوم خرقه و خاشاک و وجد و سماع و ثمال آنها و بیشتر ثمال مشرکان

با صوفیه در درجهٔ اول راجع بهین قسمت از آداب عادت میشود در درجهٔ دوم با اعمال شرعی

و طریق آنها که در بعضی جهات با طوایر شرع سازش ندارد و مخالفت دارند
این خود در صورتیست که مقصود کشف حقیقت و پایی دانشمندان دو طرف صوفی و مشرع در
میان باشد و گرنه در میان جهال و عوام فریقین و ارباب هوای و هوس سخنان واهی و تهمتها
و اقراهای بی اساس بجهت است که قلم از ثقل آنها شرم دارد خلاف میان صوفی و مشرع
از قدیم برقرار بوده و گاهی بشدت رسیده و بقتل و غارت کشیده است و علقش این بوده که
نفوذ صوفیه در بعضی اعصار بسیار و برای نفوذ و قدرت در بعضی علما و فقهای عصر بلکه امرا و سلاطین
خطرناک شده است و از اینجهت در صدد جلوگیری برآمده و فقها فتوی قتل داده و مامداران
مجرمی فرمان گردیده اند از طرف دیگر بعض صوفیه هم در مخالفت طوایر جد کرده و برپیل
شطحات یا شطیحات سخنانی گفته اند که ظاهراً آنها کاملاً برخلاف ظاهر شریعت بوده اگر مقصود
دیگری هم داشته اند از فهم و ادراک عمومی خارج نموده است و ازین رهگذر دستاویزها و بهانهها
بزرگ بدست مردم داده اند و گفتار (انا الحق) و (من رآنی فقد رآی الحق)
و (لیس فی جنتی سوی الله) و شایان اینکلمات بسیار داریم که بزرگان اینفرقه منسوب

و طرفداران اینفرقه برای تصحیح معنی تو جهات و تأویلات کرده اند
 با جمله اینگونه پیش آمد به هم گاهی برخلافات صلیه علاوه شده و کاربردست غوغا بر دم
 نهاده و شش نغشته های سخت گردیده است

مبانی اختلافات اصلی و همچنین تمها و فستراهای طرفین صوفی و مشرع سبک گیر در بعض کتب نهی
 هر دو فرقه بغضیل سطور است - کسی که مایل تحقیق در این موضوع باشد و نخواهد فی الجمله بطرز
 استدلالها و دعوای طرفین آشنا گردد در رجوع کند در کتب متقدمین بکتاب الملل و النحل تألیف
 ابن خرم ظاهری . و کتاب تبصرة العوام سید مرتضی داعی رازی (۱) و نظائر آنها
 و در کتب متأخرین رجوع شود بکتاب طرائق الحقائق مرحوم نائب صدر رستمان سیاحت
 و ریاض سیاحت مرحوم حاجی زین العابدین شیروانی و مثال این کتب که در دست داریم

برای اینکه اصل مخالفت قشر عاثر با صوفیه و مثلاً بعض اختلافات و همچنین بعض آداب
 صوفیه و گفتارها و تأویلات آنها را نمونه بدست دهیم حکایت ذیل را که با یکدیگر شیرینی و
 فصاحت ادبی در قرن ششم هجری نوشته شده است از کتاب هزار التوحید فی مقامات الشیخ

(۱) سید مرتضی داعی رازی از رجال قرن پنجم هجری است (شرح عقاید صوفیه و ابطال آنها شرح مفصلی نگاشته و بعضی حکایات
 نسبت باین طائفه نقل کرده است که از نقل آنها خودداری میشود)

ابی سعید عینا ثقل یکنیم

(الحکایه) حسن ثوب حقه هند علیه گفت که شیخ ابوسعید قدس سره بکر و مجلس

یکگفت در نشا بور چون از مجلس فارغ شد من در پیش دی ایستاده بودم و عادت چنان بودی

که چون مردمان فرشتی من در پیش شیخ ایستادمی تا شیخ چه بشارت فرماید شیخ گفت

ای حسن برو از شهر پرون شو و بگو که ما در این شهر کیست که ما را دشمن تر دارد و انجیث

سکر تر است نزدیک دی شو و بگو که درویشان بی برگند و چیزی معلوم نیست که بکار بر دنیا بتی

پیاید دشت من پرون شدم از پیش شیخ بد رخا شاه د باندیشه کرد همه شهر بر می آدم

بچکس را سکر تر از (علی صندی) نمی یافتم پس گفتم نباید که این خاطر صواب نباشد دیگر با بهت

کرد همه شهر بر آدم همه خاطر م بد شد دیگر کرت خاطر را رد کردم با رسوم اندیشه را به طرا

شهر پرون فرستادم و همه زوایا بهت کرد بر آدم هم خاطر م بد شد چون خاطر سه باره

دستم که حق باشد هشتم تا بخا شاه دی انوشته بود و جمعی از شاگردان نزدیک دی بودند

داکتانی بطالع بکر و سلام هشتم جواب داد از سر نخوت چنانکه عادت او بود و گفت شغلی است

گفتم شیخ سلام میگوید و میگوید که هیچ چیز معلوم نیست نیابتی نباید داشت در حدیث درویشان
 و او مردی نکته گوی و طراز بود گفت اینست مهم شغلی و فریضه کاری پنداشتم که آمده تا سلسله
 پرسی برواید و ست که من کاری دارم مهم تر ازین که من چیزی بشما دهم تا شما دھل کوزین
 و کج کنج کنید و این پت برگوئید و قص کنید

آرسته دست بازار آئی اید دست ترسی که گرفتار آئی

من باز گشتم و نزدیک شیخ آدم و خواستم که آنچه رفته بود بایشخ بگویم گفتم که میگوید که وقت
 چیزی معلوم نیست تا پس ازین چه بود شیخ گفت خیانت نباید چنانکه رفته است باید گفت
 من آنچه رفته بود بگشتم برستی شیخ ما گفت دیگر بار بیاید و او را بگوی که آرسته بزیست
 دنیا است و مخمور بدستی دنیا ترسی که فردا در بازار قیامت بر آن صراط باریک گرفتار آئی
 که خداوند تعالی میفرماید اهدنا الصراط المستقیم من باز گشتم و نزدیک او رفتم و پیغام شیخ گفتم
 او سر در پیش افکند و ساعی اندیشه کرد و گفت نزدیک فلان نانوار و صد درم سیم از وستان
 شما که سر و در چنین تفسیر تو بنید کرد من باشما هیچ چیز شوانم گفت کسی باشما بنیاید و بگر آمو حکام

نگهداری و پس ازین باز نیائی)

ازین حکایت چنانکه گفتیم چند چیز بر می آید اول اینکه مشایخ مجلس مسلک اند یعنی بوعظه و اندرز مردم راه دیت می کرده اند دوم اینکه رقص و خواندن سرود در خانقاههای صوفیه معمول بوده است

سوم اینکه علمای شرع بر صوفیه بدین عمل انکار می کرده اند چهارم اینکه بسلیقه ظاهرین ناگزیر

از توجیه و محمل تراشی بوده اند و همین که رفع خلاف ظاهری می کرده ظاهراً موجب افساح خاطر

مشرع می گشته اند شایع دیگر نیز ازین حکایت و حکایات دیگر این کتاب بدست آورده ایم

که جمله از آرا نشاء الله خواهیم گاشت

هفت مقام سالک

طوسی در کتاب (التمع) مقامات سالک را بهفت مرتبه تقسیم کرده است مقام توبه -

ورع - زهد - فقر - صبر - توکل - رضا اولین مقام توبه است و در این مرتبه سالک عازم

بر ترک خطیئات میشود و آخرین مقام مرتبه رضا و تسلیم است که سالک در این مرحله بحال آسایش

روحانی وصل میشود و در باره هیچیک از حوادث و قوایع ایام نگران نیست مولوی فرماید

من کردی شناسم ز اولیا که دهاشان بسته باشد از دعا
 زهر اندر کاشان شکر بود سنگ پیش پایشان گوهر بود
 بهفت مقامی که صاحب لمع تعداد کرده و شرح داده است راجع میشود تصوف عملی یا سیر سلوک
 ریاضی که سالک را در هر مرحله بمقامی مخصوص میرساند

تعبیر بهفت مقام (یا بهفت وادی) یا (بهفت شهر) در میان طائفه صوفیه بسیار دیده میشود
 و بطرق مختلف تقسیم کرده اند در یکی از تقسیمات وادی حیرت و فنا و مثال آنها
 و در تقسیم دیگر مقام طبع - قلب - سر - خفی - خفی و مثال آنهاست و همچنین در تقسیمات
 دیگر تعبیرات معنایی دیگر است مولوی در تعبیر از مقامات سبعة فرماید

بهفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

هر کدام از این تقسیمات ناظر بحیثیتی است بعضی راجع تصوف عملی و برخی مربوط بعرفان
 علمی است اگر پیش ازین بنحویهم قلم را در این موضوع نگاه نداریم از مطالب دیگر باز خواهیم آمد
 و لطفاً سخن زائد بر این مقدار موجب اسباب است اکنون بشرح تصوف از جنبه علمی و فلسفی میپردازیم

تصوف از نظر علمی با جذب فلسفی

بطوریکه پیشگفتم ریشهٔ اصلی تصوف زهد و تقشف بود و در آغاز امر فرقۀ صوفیه اصطلاحات و تعییرات مخصوص نداشتند و فقط از جنبهٔ علمی با سایر فرق اسلامی فرق داشتند - اما بتدریج در امور عبادی و ریاضی آنها نظم و ترتیبی پیدا شد و در تحت اصول و قواعد خاص درآمد - و از طرف دیگر عدهٔ از دانشمندان و خل اینفرقه شدند و افکار فلسفی را داخل تصوف کردند و عقاید تازه در میان اینفرقه راه یافت که بیشتر آنها از مسمع فلسفهٔ فلاطونی و رواقی و پهلوی آب میخورد و بدین ترتیب رفته رفته این فرقه با نسق دیگر هم از حیث عمل و هم از حیث عقاید و مشارب عرفانی تفاوتهای فاحش پیدا کردند و بالاخره تصوف از مرحلهٔ زهد و تقشف ساده قدم پرون گذارد و داخل مرحلهٔ جدیدی شد در این مرحله فنی تازه و میز از فنون دیگر اسلامی وجود یافت که از آن به (علم تصوف) تعبیر میشود

غالباً تصوف را با عرفان آمیخته اند و برخی معتقدند که (عرفان) علمی مخصوص نیست بلکه معرفت کامل و حاطهٔ دقیق بکنهٔ مسائل هر علمی (عرفان) نامیده میشود - این عقیده با عرفان لغوی سازش دارد - اما عرفان اصطلاحی را باید یکی از علوم مخصوصهٔ تعداد کرد

در این موضوع مطالب فراوان داریم و مقام تقصی مش ازین تفصیل است اما نظر باینکه سخن بد را

کشیده و هم آن می‌رود که تنگی وقت ما را از دار شدن شرح احوال مولانا شیخ ابوسعید

قدس سره اغریز باز دارد و همین بقدر اقتصار کرده دارد ترجمه احوال شیخ می‌شویم

شمع مریم را بهل افروخته که بخار می‌رود آن خفته

بس کنم دلبر در آمد در خطاب گوش شو و تپه علم بالصواب

کفایت در

مولانا الشیخ ابوسعید ابوالمخیر قدس سره

فصل اول مطالبی که دستن آنها برای شناسائی حقیقی شیخ ابوسعید و نوعیت تاریخی و سبکی آن نامه

بنی بر ضرورت داشت گوشزد کردیم اینک حیات مادی گذارش زندگانی طاهری و یرا موضوع بحث

قرار داد مطالب را در چند بخش روشن نماییم . بتابعیت بعض نویسندگان قدیم همه جا از او به (شیخ)

یا (شیخ ما) تعبیر می‌کنیم بخش اول

هویت تاریخی و سال ولادت و وفات شیخ ابوسعید

پیش از همه چیز باید این سلسله را محرز و مسلم کرد که (شیخ ابوسعید ابوالخیر) از نوابغ و دانشمندان صوفیه ایران

در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری زیسته و دارای هویت تاریخی است . باین معنی

که چنین شخص غیر عادی در آن دوره وجود داشته و از قبیل جال و استانی و موضوعات فسانه و اسرار

ایرانی نیست

شیخ مقدس سره اغریز از قصبه (میهنه) از توابع (خاوران) یا (خابران) ظهور کرده
 بسیاری از اوقات عمر خود را در مشابو بسر میبرد و صاحب مقامات عالیه علم و عمل و دارای کرامات
 و خوارق عادات بوده و ظهور او در عالم عرفان و تصوف جنبشی عظیم بوجود آورده و آوازه
 شهرتش با صناعات و نواحی ممالک اسلامی پشیده است. جمیع کثیری از مردم زمانه از در ارادت^۱
 بدو گردیده و عده از علمای عصر و طبقات دیگر مردم با وی از مخالفت و عناد دخل شده و بر او
 کرده اند و ازین رو بگذاختن بر پا شده است تا جائیکه محضری بر حکم قتل او نوشته و توقیع
 سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱) سبج کرده اند. اما قوت روح و تاثیر خارق العاده
 روحانی شیخ قدس سره نگذاشته است که این مقصود بر حله وجود خارجی برسد و خون وی به درخت نشسته شود^(۱)
 ولادت شیخ ابوسعید مطابق روایت سراسر التوحید و ماخذ معتبره دیگر در (میهنه) روز یکشنبه
 غره ماه محرم سنه سبع و خمسين و ثمانه (۳۵۷) و وفاتش هم در میهنه روز پنجشنبه چهارم شهر
 شعبان در وقت نماز پیشین اربعین و اربعه (۴۴۰) بخرمیشری واقع شده و مانجا مذنون

(۱) رجوع شود با سراسر التوحید در استان ابو سحی کرآمی قاضی صاعد راجع بحکم قتل شیخ قره ص ۱۴ - ۹۱

گرویده است .

اینکه در ترجمه فارسی مقدمه طبع روسیه نگارش (ولنتنی ژوکوفسکی) سال ولادت (۳۷۵)

بحری مطابق (۹۶۸) میلادی نوشته شده با احتمال قوی از غلط ترجمه یا مطبعه است

زیرا فوآت شیخ علی تحقیق در سال ۴۴۰ بحری واقع شده و مدت زندگانش بطوریکه کمر

در اسرار التوحید آمده هزار ماه بوده است . و در همین کتاب هم تصریح شده است که

ولادت شیخ در ۳۵۷ ثنایق افتاده است و انگلی سال ۳۷۵ مطابق ۹۶۸ میلادی نیست

و این سال میلادی مطابق است با همان ۳۵۷ و معلوم میشود که در دو عدد آحاد و عشرت

در موقع طبع تقدیم تأخیر شده و گرنه در اصل صحیح بوده است

مدت زندگانی و مدفن شیخ

در اسرار التوحید مکرر می نویسد که عمر شیخ هزار ماه بود و تاریخ ولادت و فوآت او را بطوریکه

نوشته است که نقل کردیم مدت زندگانی را (۱) ۱۳ سال و چهار ماه و مدفن او را

(میسنه) می نویسد بدین عبارت که (شیخ ما هزار ماه بودست کی مشتها و سه سال و

چهار ماه باشد و روز پنجشنبه نماز پیشین چهارم شعبان سنه اربعین و اربعمانه و فائش سید
در میهنه در صومعه او که در سرای ویست روز آدینه چاشتگاه دفش کردند در مشهد مقدس
که در برابر سرای ویست)

و همو میگوید (۱) که (ولادت یسّخ ما ابو سعید قدس الله روحه لغیر روز یکشنبه غره ماه
محرم نه سبع خمیس و ثلثانه بودست) در جای دیگر (۲) هم دهستان فوت
یسّخ را شرح میدهد و از قول یسّخ میگوید که (ما را هزار تا تمام شد و دورای هزار شمار نیست)
اما باید دلت که مطابق نوشته خود (محمد بن المنور) که ولادت یسّخ روز یکشنبه غره محرم
۳۵۷ و فائش پنجشنبه چهارم شعبان ۴۴۰ واقع شده است . مدت زندگانی یسّخ
بحساب دقیق ۱۳ سال و ۷ ماه و ۴ روز برمیآید نه ۱۳ سال و ۴ ماه آری هزار ماه
قمری مطابق هشتاد و سه سال و چهار ماهتسری است اما مدت زندگانی یسّخ پیش ازین بود
و تفاوت سه ماه و چهار روز میشود

سمعیانی هم در کتاب الانساب تاریخ فوت یسّخ ابو سعید را در سال ۴۴۰ عم ضبط کرده
و لیکن در نسخه عکسی که در دسترس ما باشد گویا اشتباهی در ضبط نسب یسّخ داشته باشد

(۱) ص ۹ چاپ طهران - ص ۱۳ چاپ ریجه (۲) ص ۲۸۵ چاپ طهران

چه نویسد (ابو سعید افضل بن احمد بن محمد معروف بابن (۱) انحرکان صاحب کرامات است
 بروی عن ابی علی زاهر بن احمد السرخسی الفقیه روی عنه جماعة مثل ابی القاسم سلمان بن
 ناصر الانصاری توفی سنة اربعین واربعمائة بقرية ميهنة و دخلها غیر مرة و کتبت عن
 جماعة من اهلها) صاحب کتاب الانساب تاج الاسلام قاضی عبدالکریم بن ابی بکر
 سمعانی مردزی است که در مرور روز دوشنبه ۲۱ شعبان ۵۰۶ متولد شده و وفاتش
 هم برود در شب غرة ربيع الاول ۵۶۲ واقع شده است - دی ۶۶ سال
 پس از وفات شیخ ابو سعید متولد شده و در کمتر از یک قرن پس از او خود مردی کامل عیار
 و اهل تحقیق بوده و بنوشته خودش مکرر بیسینه رفته و لابد درباره آنچه نوشته تحقیق عمیق
 کرده است - نسبت با استاد شیخ یعنی (ابو علی زاهر بن احمد سرخسی قمی) و همچنین
 نسبت بتاریخ وفاتش در ۴۴۰ هجری تردیدی نیست زیرا با آنکه معتبره دیگر نیز
 مطابق است - اما نسب شیخ بدین طریق که (ابو سعید افضل بن احمد بن محمد) جای
 تردید است چه در جای دیگر بنظر رسید که نام و نسب شیخ بدینگونه ذکر شده باشد

(۱) اینک در نسخه عکسی الانساب طور می نوشته شده که جمال (ابن) و (ابی) هر دو می رود
 حتی اینکه ممکن است بطرز بعضی نوشته ای تعلیقی شکسته (ابن ابی انحر) بخوانند

تاریخ گزیده در باره شیخ منوید (شیخ ابی سعید فضل الله بن ابی انحر زمان خلیفه
مهدی فاطش در سنه اربعین و ثلثه هشتاد و نه سال عمر داشت از شعرا است

در کوی تو میدهند جانی بجوی جانی چه بود که کاروانی بجوی
از وصل تو کجوبجوانی ارزد زین حبس که مایم جانی بجوی (

اگر این عبارت که در ص ۷۸۴ چاپ تاریخ گزیده دیده میشود اصلاح باشد حدیث ستونی
چند اشتباه واضح کرده است چه اولاً فاطش شیخ ابوسعید در ۳۴۰ نبود بلکه
در ۴۴۰ بود و ثانیاً عمرش ۸۹ نبود بلکه هشتاد و سه سال و هفت ماه و چهار روز بود
و ثلثه سال ۳۴۰ بازمان خلیفه مهدی مطابق نیست زیرا خلیفه مهدی از ۱۵۱ تا ۱۶۹
خلافت کرد بلکه این سال مطابق است با عهد خلافت (عبدالله القائم با مراده) عباسی که
از سال ۴۲۲ تا ۴۶۷ خلیفه بغداد بود اگر بنحوا یم ازین پیشل اشتباهات مؤرخین
و تذکره نگاران ازاد باره شیخ قدس سره بنویسیم کتابی جداگانه خواهد شد ما بیشتر متوجه بآخذ
صحیح و مدارک معتبره ایم و محض پر کردن کتاب چندان بقل اقوال سخیفه نمی پردازیم و همین
اندازه محض نمودار بسنده کردیم

باجمله فائز شیخ ابوسعید در سال ۴۴۰ هجری در عهد خلافت القائم بامر الله (۴۲۲-۴۶۷)
و در زمان دولت طغرل شاه سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵) واقع شده است (۱)

قدم برین فاخذ ترجمه حال شیخ ابوسعید البخاری

از جمله اسناد تاریخی درباره شیخ قدس سره که شاید قدیمترین فاخذ و ارجحیت قدمت تاریخی
معتبرترین مدارک باشد کتاب الفصل فی الملل و الاوهواء و النحل للامام ابی محمد علی بن احمد بن
خرم الظاهری (۲) معروف بکتاب الملل و النحل ابن خرم است مؤلف کتاب خود معاصر

(۱) آغاز دولت طغرل بن میکائیل سلجوقی از همانوقت است که نوشته هفتی و موغان معتبر دیگر در نیشابور خود را پادشاه
خوانده یعنی سال ۴۲۹ و اینکه مبدأ سلطنت او را ۴۳۲ میگردند بنا سبب انقضای دولت سلطان بن محمود

(۲) ابو محمد علی بن احمد نسبش به (زید فارسی) می پیوندد که از موالی بنی امیه بود ابن خرم از علمای بزرگ فقه

و حدیث و تاریخ و طب و منطق و کلام است - در (قرطبه) از بلاد (اندلس) نشو و نما کرد در ابتدا مذاهب

شافعی داشت و سپس تمایل بذماب اهل ظاهر گردید و از نهجست او را ظاهری خوانند چندی بمقام وزارت
رسید و پس از اعمال دیوانی کناره گرفت و عزلت اختیار کرده بتالیف و تصنیف کتب پرداخت مؤلفاتش

بالغ بر ۴۰۰ کتاب میشود که بسیاری از آنها هنوز در دست است از جمله همین کتاب (الفصل فی الملل
و الاوهواء و النحل) است که تاریخ عقاید از مذاهب مختلفه عالم میباشد - دیگر (جمعه المنب) (ناسخه فی)

(طوق الحکامه) (ابطال القیاس و الزای) فائز در (۴۵۵ هجری) - برای جمله حواش رجوع شود بکتاب

شیخ ابوسعید بوده و در زمان حیات شیخ «بارہ و بیست و نوبت» عجب می‌نویسد که از تفایس استنباطات
تاریخی است و بهترین و قدیمترین اطلاع تاریخی را راجع به شیخ قدس سره بمایسد.

مختصر اتمت موضوع عین نوشته آن کتاب را نقل میکنیم «در جزو چهارم در

(ذكر العظام المخرجة الى الكفر والى المحال من اقوال اهل البدع المعترضة والخوارج
والمرجئة والشيعة) در قسمت (ذكر شیع الشیعه) صفحه ۱۸۸ می‌نویسد

(و بلغنا ان بنی سبأ و الیوم فی عصرنا هذا رجلا یکنی ابوسعید ابوالخیر هكذا معاً
من الصوفیة مرة یلبس الصوف و مرة یلبس الحریر المحرم علی الرجال و مرة یصلی فی
الیوم الف رکعة و مرة لا یصلی لا فریضة ولا نافلة و هذا کفر محض و نعوذ بالله من الضلال)

ابوسعید ابوالخیر از باب ضافه نام پسر بنام پدر است مثلاً بخذف کلمه (ابن) و اینگونه تعبیر

در قدیم بسیار معمول بوده است مانند (محمود سلکین) بجای (محمود بن سلکین)

و گاهی بنام جد ضافه میکردند مانند (ابوعلی سینا) بجای (ابوعلی حسین بن عبدیه بن

حسن بن علی بن سینا) و اینکه ابن خرم می‌نویسد (کهذا معاً) یعنی این شخص را بصورت

دو کسبه متوالی می‌خوانند و شاید توهم کرده که دو کسبه متعلق بیک نفر بوده است (؟)

به حال نوشته ابن خرم که مخالف مسلک شیخ بوده برای تبعات تاریخی ما اساسی نیست و

چه اولاً در هویت تاریخی شیخ بهیچ وجه محل شک و تردید باقی نمیگذارد و ثانیاً عصر شیخ را که معاصر خود ابن خرم بوده معین میکند و ثالثاً این مطلب بدست میآید که آوازه شهرت شیخ با قدس سره در زمان خودش از خراسان باندلس رسیده و بعد از اقامت داشته که توریخ مذکور در کتاب خود بنحو سغراب از وی نام برده و شمه از احوال ویران بطوریکه شنیده یاد کرده است و معلوم میشود که در زمان حیات شیخ هم در طراف اگوشگو با بوده و هر کس از او چیزی نقل و اعمال و افعال او را بنظر تعجب و غرابت می نگریسته اند

نوشته کشف المحجوب در باب شیخ ابوسعید

بعد از کتاب تل و نخل ابن خرم ظاهری قدیمترین مأخذ معتبری که ترجمه احوال شیخ ابوسعید ^{شخص} در این نوشته کتاب (کشف المحجوب) تألیف (ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری بغزنوی) است که از تفایس آثار شرق فارسی قرن پنجم هجری شمار میرود مؤلف این کتاب خود از معاصرین امام ابولحسن قشیری (متوفی ۵۷۴) و (شیخ ابوالحسن گرگانی) و (شیخ بوسلم فارسی) بوده و از آنها بدون واسطه نقل میکند و این شخص اسمی معاصر و حیا نام صاحب شیخ ابوسعید بوده اند و برای علی بن عثمان بعض مطالب از شیخ نقل کرده

نوشته های کتاب مذکور تا جایی که مربوط به وقایع و ترجمه احوال تاریخی شیخ باشد هیچ
 قابل انکار و تردید نباشد و از اسناد مهم تاریخی برای احوال شیخ محسوب میگردد
 باجمه کشف المحجوب منویسه

شاهشاه مجتبان و ملک الملوک صفیان ابوسعید فضل الله بن محمد المیهنی رضی سلطان طریقت
 بود و جمله اهل زمانه ویرا سحر بودند گرویی بیدار و گرویی با اعتقاد و گرویی بقوت حال
 و او عالم بود بفنون علم روزگاری عجب داشت و شایانی عظیم اندر درجت اشرف بر اسرار
 و دیرا بجز این آیات و براین سپار بود چنانکه آثار وی ظاهر است امروز در عالم اندر تهادی حال
 وی بطلب علم از میهنه سرخس رفت و بابو علی زاهره تعلق کرد و یکروز سبق سه روزه گرفت
 و آن سه روز اندر عبادت گذشتی تا آن امام آن شد اندر وی بید و تعظیم وی زیادت کرد
 و اندر آنوقت دالی سرخس شیخ ابوالفضل حسن بود در روزی بر جو پار سرخس میرفت
 ابوالفضل حسن در پیش آمد گفت یا با سعید راه تو نه این است کی میروی راه خوش و شیخ تعلق
 بد کرد و از آنجا از جای خود آمد و بر ریاضت و مجاهدت مشغول شد تا حق تعالی در هدایت بردی
 بگشاد و بدرجه علی رسانید و از شیخ بو مسلم فارسی شنیدم که گفت مرا با وی پیوسته خصوصی بود

وقتی قصد دی کردم در مقعده دیشتم از وسخ چون دوال گشته چون نزدیک دی اندر آمدم
 ویرایشتم بر سر رنشته و وقتی مصری پوشیده با خود گفتم اینزد دعوی فقر کند با اینهمه علایق
 و من دعوی فقر کنم با اینهمه تجرید مرا چگونه موافقت باشد با این مرد دی بر آن اندیشه من
 شریف شد سر بر آورد و گفت یا با مسلم فی اتی دیوان وجدث من کان قلبه فائماً
 فی مشاهده الحق بقع علیه اسم الفطیر یا ابو مسلم اندر کدام دیوان یافشی کی چون کسی را
 یکدل اندر شایسته قائم بود برونی نام فقر بود یعنی صحاب شایسته غنیانند بحق و فقر ارباب
 مجاهدتند گفت من اندر پنداشت خود پشیمان شدم و از اندیشه ناخوب شغفار کردم
 آنچه صاحب کشف المحجوب درباره شیخ نوشته بمکلی مقرون بحقیقت است و از روی مأخذ
 دیگر مانند کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان شیخ و همچنین کتاب الانساب
 و معجم البلدان یا قوت حموی نوشته امی کشف المحجوب یابید میشود و خبر اینکه در نام و نسب شیخ
 چنانکه پیش اشارتی کردیم ضبط کتاب الانساب با مأخذ دیگر تفاوت دارد و با احتمال قوی نسخه را
 که مأخذ عکس نسخه حاضر قرار داده اند مغنوط بوده است بدلیل اینکه در جای دیگر این نسخه مغنوط افرادان
 دیده میشود

مجموعه حالات و سخنان — و کتاب اسرار التوحید

کتاب مل و نحل ابن خزم ظاهری و کشف المحجوب هر دو در قرن پنجم هجری تألیف شده و نسبت
بسیار ماخذ از همه قدیم تر همان دو کتاب است در قرن ششم هجری دو کتاب جامع شیخ
ابوسعید تألیف شده که مؤلف آنها و نفر از عقاب خود شیخ قدس سره بوده اند یکی بنام (مجموعه
حالات و سخنان) تألیف (جمال الدین ابوروح لطف الله بن ابی سعید) و دیگر
(اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید) تألیف (محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی
طاهر بن ابی سعید بن ابی ایمن) که خوشبختانه این هر دو کتاب یکمرتبه در روسیه بطبع رسیده
و اسرار التوحید بنسبهای یکمرتبه هم در طهران طبع شده است

کتاب اسرار التوحید در حدود ۵۷۴ و مجموعه حالات و سخنان قبل از اسرار التوحید بیان شده است
۵۵۳ - ۵۷۴ تألیف شده است . و گذشته از جهات تاریخی مخصوصاً اسرار التوحید

نفیس ترین اثر ثر فارسی قرن ششم هجری است

ترجمه احوال شیخ در کتاب اول با مختصار و در دوم تفصیل نگاشته شده است و نسبتی که بعد از آنها
تألیف شده غالباً ماخذشان در شرح احوال شیخ همین دو کتاب بوده است مثلاً ذکره الاولیاء

شیخ عطار که در قرن هشتم تألیف شده مطالب راجع به شیخ ابوسعید بن قوی عموماً از اسرار التوحید
قتباس شده است و همچنین ملا عبدالرحمن جامی در کتاب نفحات الانس که در قرن نهم
تألیف شده مطالب بسیار راجع به شیخ ابوسعید و بعضی شاخ دیگر هم مانند ابوالعباس قصاب

، ابوالقاسم شریاسین ، شیخ احمد ، ابوعلی اشبونی ، معشوق طوسی ،
لقمان سرخی ، ابوعبدالله بکو ، بی بی ساری از کتاب اسرار التوحید اقتباس کرده است
و گاهی ازین کتاب بنام (مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر) تغییر میکند با این تفاوت که
نسخه جامی کاملتر از نسخه بوده که از روی آن اسرار التوحید چاپ کرده اند (۱) بهر حال دو
کتاب فوق بهترین مأخذ ترجمه احوال شیخ ابوسعید است غالباً ترجمه احوال شیخ را از روی
آن دو کتاب اقتباس کرده اند ، ما هم آندو کتاب را از مدارک خویش قرار داده ایم ولیکن
همه جاسعی کرده ایم که تا سطلی با قرائن و آوله دیگر سازگار نباشد در این سلسله نقل نکنیم

نام و نژاد شیخ

سمعی در کتاب الانساب چنانکه پیش نقل کردیم نام و نسب شیخ را بدینگونه مینویسد
(ابوسعید فضل بن احمد بن محمد یعرف بن ابوالخیر (۲) یا قوت در معجم البلدان در اشخاصی که از سینه
(۱) رجوع شود بقدمه ژود کوفلی بر اسرار التوحید (۲) راجع بکلمه (ابن) یا (ابی) یا (ابن ابی) رجوع شود بخوشی گذشته

برخاسته اند نام شیخ را (ابی سعید فضل الله ابی انحر) بنویسد (۱) در کشف المحجوب بنویسد
 (ابوسعید فضل الله بن محمد المهنی) در کتاب عل و نحل ابن خرم هم که سابق نقل کردیم
 (ابوسعید ابانحر) بنویسد در اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان هم نام شیخ درج
 (ابوسعید فضل الله بن ابی انحر) نوشته شده است جامی در نفحات الانس (شیخ ابوسعید ابانحر)
 عنوان میکند و بنویسد (نام و فی فضل الله بن ابی انحر است) در شعار عطار و غیره نیز از
 به (شیخ مهنه) یا (ابوسعید مهنه) تغییر شده است (۲)

به حال در اینکه کنیه شیخ (ابوسعید) کنیه پدرش (ابوانحر) بوده تردیدی نیست
 واضح اقوال اینست که نام خودش (فضل الله) و نام پدرش (محمد) بوده است و در نام و نسب
 باید چنین گفت (شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی انحر محمد المهنی) و ضبط کتاب الانساب قطب
 و خصوص کنیه ابوسعید با آنکه دیگر مطابق میباشد و اما اینکه نام خودش (فضل) و نام
 پدرش (احمد بن محمد) بوده است قرائنی که آنرا تأیید کند در دست نداریم و چون در نسخه موجود
 الانساب قویاً احتمال غلط می رود شواهدی بدون قرینه و تأیید آنرا با در دست

(۱) رجوع شود بعبارت معجم البلدان که در جغرافیای سینه نقل کردیم (۲) ابوسعید مهنه در قام بود قاضی کاشان و مردی غام و
 انجلیات که عطار نظم کرده در اسرار التوحید آمده است برای باقی حکایت رجوع شود بذیل همین رساله

و ممکن است که در اصل (فضل الله بن محمد بن احمد) بوده و لفظ (الله) در نسخه سقط شده و نام پدر
 و جد شیخ مقدم و موخر قلم شده باشد ؟ و بنا بر این نام جد شیخ هم بدست می آید
 کینفر (احمد بن محمد صوفی) داریم که زمانش نزدیک بعصر شیخ بوده و در کتاب اسرار التوحید
 نام او آمده و حکایتی از وی نقل شده است که (گفت در ویشی عزیز از اصحاب خاتمه من بعد از
 وفات شیخ ابوسعید راجع به دیدن (۱) و این شخص تمام پدر شیخ خوانده بود زیرا پدر شیخ
 پیش از وی از دنیا رحلت کرد و آنگاه که شیخ بمقامی رسیده بود آرزو میکرد که پدرش زنده
 باشد و از وی سخن بشنود (۲)

بابو بوالخیر پدر شیخ ابوسعید

کنیه پدر شیخ ابوالخیر بود و ویرا در میهنه (بابو بوالخیر) میگفتند وی مردی باور و دینت
 داشت و خاست او با صوفیان و ارباب طریقت بوده است - در میهنه با جمعی از بزرگان عرفا
 و نشینان انجمنی داشته که در هر هفته منعقد میشده و هر شب بخانه یکی مجتمع میشدند و با آداب
 صوفیان شب میگذرانده اند بابو بوالخیر در زمان سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱) میزیسته
 و سلطان از او دست میداشته است بطوریکه در میهنه سرانی بنا کرده و در دیوار و سقفهای آن بنا

نام سلطان محمود و خدم چشم و سیلان و مراکب اورا نقش نموده بود از شیاخ بزرگ ضیوّه
که معاصر (ابو انخبر) بوده اند یکی (پیر ابوالقاسم بشریاسین) است که از مشاییر
علماء عصر و کبار شیاخ دهر بوده و در میننه منزل داشته است (۱)

اسرار التوحید راجع بمجلس صوفیانه (بابو بو انخبر) و رشن شیخ ابوسعید در کودکی بدان مجلس
منوبید (۲) چون چیزی بکار بردندی و از نمازها و اورادها فارغ شدند بی سماع کردند
یکشب بابو بو انخبر بدعوت درویشان میشد و الله شیخ رحمه الله علیها از وی التماس کرد که بوسیله
با خویشان بر تانظر درویشان بروی اشد بابو بو انخبر شیخ را با خویشان برد چون سماع مشغول شدند
قوال این بیت گفت

این عشق بی عطای درویشانست	خود کشتنشان ولایت ایشانست
جان کرد و فدا کار جو افروانست	دینا و درم نه زینت مروانست

چون قوال این بیت گفت درویشانرا حالتی پدید آمد و آن شب تا روز بدین بیت قص می کردند
و در این حالت بودند و از بسیاری که قوال این بیت گفت شیخ یادگرفت چون بخانه باز آمد
شیخ پدر را گفت تا این بیت که قوال میگفت درویشانرا از استماع آن وقت خوش گشته بود

(۱) اسرار التوحید چاپ طهران ص ۱۱ (۲) ص ۹-۱۰ چاپ طهران = ۱۳-۱۴ چاپ روسیه

چه معنی دارد شیخ گفت خاموش که تو معنی آن در نیابی و ندانی ترا با آن چکار بعد از آن چون شیخ حالت بدان درجه رسید و پدر شیخ بابو بو انخیر رحمت خدای رسیده بود شیخ در میان سخن بسیار گفتی امروز بابو بو انخیر میاید تا ما با او بگوئیم که تو خود نیستی که چه شنیده آنوقت

پیرشجوی^(۱) خال فرزندان شیخ

پیرشجوی از مردم میهنه پیری فروت کوتاه بالا بوده و در بازار میهنه دلالی میکرد و هست وی نوشته کتاب (حالات و سخنان) خال فرزندان شیخ بوده و در وقت تالیف آن کتاب اعقابش بر جای بوده اند - و محمد بن منور می نویسد (جدّم شیخ الاسلام ابو سعید گفت که از پدر خواجه ابو هر شیخ شنیدم که گفت پیری بود در میهنه که خال والدّه من بود او را شنوی گفتندی) بهر حال پیرشجوی مردی دلال بود و با خانوادّه شیخ نسبت نزدیک داشت پیوسته در مجالس و عطف شیخ حاضر میشد پیرانه سر بخمال سیر و سلوک اقبال و توسل بدین شیخ گردید و شیخ او را داخل در ویشان ساخت چیزی نگذشت که پیر به تیرتر کمان را هزن گشته شد در باره پیرشجوی کشته شدن او دستانی و کس در مجموعه حالات و سخنان (۲) و اهرار التوحید (۳) نوشته شده است

(۱) در مجموعه حالات و سخنان (شجوی) و در اهرار التوحید (شنوی) با نسخه بدل (سنوی) و (اشوی)

مختصات و مسافرت‌های شیخ

در میان همه نوابع بزرگ ایران میان سنوات ۳۵۷ - ۴۴۰ هجری که عصر زندگی
شیخ است اگر بنحواً سیم کنفر جامع تمام کمالات صوئی و معنوی اثنا کسبیم خورشید
بجای در خور این مرتبه و مقام نخواهد بود .

شیخ ابوسعید قدس سره در عصر خود جامع همه علوم و فنون ظاهری و معارف باطنی بود
دوره زندگانی این نابغه بی نظیر بدو قسمت ممتاز تقسیم میشود یکی دوره تحصیلات
و کسب علوم و فنون عصری و دیگر دوره سیر و سلوک و ریاضت و بالآخره رسیدن
بمقام شامخ عرفان و کشف و شهود حقایق است که ما هم ترجمه احوال او را در ضمن
عنوان باز نموده ایم نخستین دوره تحصیلات و مسافرت‌های تحصیلی شیخ و دیگر

عهد انصراف از علوم ظاهری و توجه بمعارف معنوی و روحانی
اما تحصیلات ظاهری شیخ مطابق باخذ نوشته های محمد بن منور و مجموعه حالات و
سخنان

برسپیل ملخص بدین قرار است (۱)

(۱) مطالبی که در این دو کتاب نوشته تا مقرون بدلائل و قرائن تاریخی دیگر نباشد اینجا نقل نموده ایم
و محض رعایت اختصار از نقل عبارت مؤرخان و تذکره نویسان دیگر خودداری شده است

شیخ در ایام کودکی که هنوز پدرش (بابو بنحیر) حیات داشت نوشتن و خواندن بیاموخت
و قرآن نزد امام محمد عثاری^(۱) خواند امام محمد از ائمه و بزرگان ستره

در نیمه دوم قرن چهارم هجری بوده پیش از سال ۴۰۰ هجری فوت کرده و در شهر
(فسا) از بلا و معروف خراسان قدیم مدفون شده است

بعد از آنکه شیخ مآثر از پیاپی موخت برای تحصیل ادب و ادبیات نزد یکی از بزرگان ائمه
لفت و ادب موسوم به ابو سعید عثاری^(۲) رفت که امام مفتی و لغوی بود
مدتی نزد وی تحصیل کرد و از جمله سی هزار بیت شعر عربی از استاد خود شنیده از برگرد
دوم در آنوقت که مشغول تحصیل ادبیات بود نزد ابوالقاسم بشری ناسپین که از شایسته
علماء و قضای عصر بود میرفت و مسائل دینی از وی بیاموخت

ابو سعید مذکور ابوالقاسم بشری سین هر دو پیش از سال ۴۰۰ هجری در میهنه وفات کرده اند
در اسرار التوحید وفات ابوالقاسم را در میهنه در سنه ثمانین و ثلثمائه (۳۸۰) نوشته است^(۳)

(۱) در مجموعه حالات و نخبان (عیاری) و حاشیه (عثاری) (۲) حالات و نخبان و در اسرار

التوحید (عیادی) ظاهرأ هر دو یک نسبت دارند (۳) ص ۱۷

اما در بعضی آخذ دیگر وفات او را در سال (۳۷۸) نوشته اند - صاحب شذرات الذی

در وقایع سنه ۳۸۷ می نویسد (دیها توفی بشر بن محمد بن محمد بن یاسین القاضی

ابو القاسم الباهلی اینسابوری توفی فی رمضان

باجمله شیخ نزد ابو القاسم شریاسین مسائل دینی میآموخت پس از تکمیل ادبیات و

فرا گرفتن مقدمات علوم عالییه بقصد تحصیل فقه از میسنه بروسفر کرد و نزد ابو عبد الله الحسینی^(۱)

که از علمای بزرگ وقت بود تحصیل فقه اشغال یافت

ابو عبد الله از قضایای شافعی مذهب بود و نزد ابی اسحاق که شاگرد (مرزنی) از اصحاب

شافعی بود تحصیل کرده بود شیخ مدت پنج سال نزد ابو عبد الله تحصیل فقه کرد و چون

ابو عبد الله بمرو وفات یافت شیخ نزد (ابو بکر ثقیال مروزی) رفت و پنج سال

دیگر هم نزد او تحصیل فقه کرد هم در سان شیخ نزد ثقیال چند نفر بودند که یکی از شاگردان

علمای قضایای عصر خویش شدند مانند (شیخ ناصر مروزی) و (شیخ بن محمد

جوینی) که در بعضی کتب تاریخ و تذکره ایامی آنها ثبت شده است

(۱) در حالات و سخنان (الحضری) و در حاشیه (حضری)

در مجموعه حالات و سخنان از جمله شرکای درس شیخ را نزد فقال مروزی (شیخ محمد جوینی) بنویسد لیکن مطابق قرائن تاریخی که درست داریم صحیح همان (بو محمد جوینی) است که در اسرار التوحید آمده است - و نام این بو محمد مطابق آنچه نگارنده از کتب تاریخ بدست آورده (عبدالله) و قبش (رکن الاسلام) بوده است

(فقال مروزی) در کتب مذکوره چند نفر بنام (فقال) داریم که اتفاقاً بعض آنها در کسبه هم شریک بوده اند - لیکن مقصود ما ازین فقال که استاد شیخ ما و محمد جوینی بوده (ابو بکر عبدالله بن احمد) شیخ شافعیه خراسان است که در فقه تجری کامل داشته و ترجمه احش در (طبقات الشافعیه) و (ابن خلکان) و (شذرات الذهب) آمده و علی الاصح در سال ۴۱۷ هجری فوت یافته است

باجمله شیخ ما قدس سره مدت پنج سال نزد فقال تحصیل کرد و در فقه بجهاد رسید چنانکه در ادبیات بسر حد کمال رسیده بود پس از مدغمیت سرخس کرد و بخدمت مفتی بزرگ شافعی (امام ابو علی زاهر بن احمد) پیوست

امام ابو علی از بزرگان علمای

تفسیر و حدیث و فقه و مذہب شافعی را در سرخس دی ظاهر کرده بود — شیخ مدتی نزد
 او تحصیل تفسیر و حدیث و اصول فقه اشغال داشت و در وزی سه درس از استاد گرفت
 بامداد فن تفسیر و نماز پیشین علم اصول و کلام و نماز دیگر حدیث و اخبار میخواند
 بلاخره پس از سالها تحصیل در علوم و فنون عصری سبج و متفنی گردید و ادبیات و فقه
 و اصول و کلام و تفسیر و حدیث را بخوبی پاموخت و خود در زمره علماء و فقهای زمان خویش
 دخل گردید در آن ثناء که در سرخس سرگرم تحصیل نزد ابو علی را

فقه بود این ترانه غیبی گوش دلش رسید که

علم رسمی سر بر قیل است و قال نه از کیفیت حاصل نه حال
 علم نبود غیر علم عاشقی باقی تبیس المیس شقی

طایر روح قدسی نشین شیخ ما از ازل با این ترانه الهی شنائی داشت و یکچند قیل و قال
 فنون و علوم رسمی گوش جان او را از شنیدن این زمره روح بخش بی بهره میگذاشت
 بمحض آنکه نعمه شنائی شنید شیانہ مدرسه را بر هم زد و دنبال این صدا گردید تا رسید

بدانجا که رسید یک ورق از عشقش در گوش و سیصد ورق از درش فراموش شد .
 بالاخره شیخ پس از رسیدن بمقامات عالیّه علمی وارد مرحله جدیدی گشت که ذیلًا با
 رعایت تلخیص باز نموده میشود

آغاز کبر سلوک و مشایخ طریقت شیخ فخر

شیخ در آن تنها که بدرس امام ابوعلی زاهر میرفت روزی شیخ لقمان سرخی از شیای
 صوفیه سرخس که وی از عقلای مجاین منجوانند رسید و سخنی شنید که یکسر بنجاشاه
 (پیر ابو الفضل حسن سرخی) شتافت - پیر ابو الفضل از شیای صوفیه سرخس بود
 و طالبان را بودای سیر و سلوک هری میکرد - شیخ ما از پیر ابو الفضل کرامات بدید و حقایقی
 شنید که داله و حیران گشت - روز دیگر بایداد بدرس تفسیر آمد و اول درس آن روز این
 آیت بود که (قُلِ اللَّهُ شَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ) شیخ با سابقه
 ذهنی که از پیر ابو الفضل داشت بمحض شنیدن این آیت حالتی عجیب بر وی دست داد -
 امام ابوعلی دریافت و گفت دوش کجا بودی شیخ گفت نزدیک ابو الفضل حسن امام ابوعلی

گفت برخیز و باز آنجا شو که حرام بود ترا از آن معنی باین سخن آمدن شیخ نزد یک پسر
واله و متحیر چون پیر او را بدید گفت ای بوسعید (مستک شده ای ندانی پس پیش)
شیخ کمره متوجه بخار سیر و سلوک گشت و با آداب صوفیان مشغول عبادت گردید —
پس از یکمچند بدستوری پیر ابو الفضل که گفته بود بمیهنه رود و بخدمت والده مشغول بش میهنه
برگشت و مشغول عبادت و زهد و زیندن گردید بالاخره کارش بجائی رسید که سر به بیابا
گذارد و گوی چندین روز در کوهها و صحراها مفقود میشد و هیچکس از وی خبری نداشت و برخی
و برادر اینجالت بدیوانگی منسوب بر احوالش اظهار حمت و افسوس میکردند عبادتگاهها
شیخ در میهنه چند جا از ویرانه ها و خرابه ها بوده است از جمله (رباط کهن) برکناره میهنه
بر راه مرد — و دیگر (رباط سرگل) بر دامن کوهی بر راه طوس که از میهنه تا آنجا دو فرسنگ
بوده است در این اثنا هر وقت در مشکلی پیش آمد پیاده بسر خست
نزد پیر ابو الفضل و بدستوری او باز بمیهنه مراجعت میکرد — غیر آن بار دیگر بسر خست و در حد
یکسال نزد پیر ابو الفضل و بدستور شیخ مشغول ریاضت بود

پیر صحبت و پیر خرفه شیخ ابو سعید

پیر ابو الفضل با صلاح صوفیان (پیر صحبت) شیخ بود اما (پیر خرفه) و ارشادش
 (شیخ ابو عبد الرحمن سلمی) بوده است که شیخ ما با اشاره پیر ابو الفضل نزد او رفت و خرقه
 از دست او پوشید - پس از رسیدن بخدمت شیخ ابو عبد الرحمن مدت هفت سال
 باز ریاضات شاقه پرداخت گویند در مدت تمام دی شیخ همیشه در کوهها و بیابانها
 بسر میبرد و با آب و علف صحرا میگذریدند اگر چه لیسیل قطعی هم در دست نداشتیم اما آنگونه
 احوال را هم شکر شتوایم شد و همین اندازه میدادیم

بیتون کردن فرازانه کاریست عجب شور شیرین بسر هر که شد که بکن است

با جمله شیخ بهین احوال میگذریدند و ما شیخ ابو الفضل زنده بود برای حل معضلات و قایع
 و سوانح روحانی بخدمت او میشتافت پس از وفات شیخ ابو الفضل مدتی هم شیخ در یسینه بود
 تا اینکه قصد خدمت (شیخ ابو عباس قصاب آملی) کرد - از یسینه پروان آمده به
 باورد و نهایت هر جا که میرسید تربت شایخ را زیارت نمیداد و بلاخره دارد اهل طبرستان

دزدیشخ ابوالعباس رفت و از دست وی هم فرقه پوشید - و این خود با صطلاح ضویان
دوین فرقه بود که شیشخ ماز دست شیشخ بزرگ عصر خویش پوشید

راجع بجمع میان دو فرقه از دیشخ در کتب صوفیه مطالبی نوشته اند که نقل آنها در اینجا
با تنگی وقت چندان مورد نیست در اهراتو حید هم در این باب چیزی نگاشته است
خلاصه مطلب اینکه شیشخ قدس سره تحصیل علوم ظاهری نزد ابو محمد و ابوسعید
و ابوعبدالله اخصری و ابوتقاسم شریاسین و امام ابوبکر قفال مروزی
و امام ابوعلی زاهر فقیه سرخسی کرد - و در تصوف و سیر و سلوک نسب ارادش
بشیشخ ابوالفضل حسن سرخسی و ابوعبد الرحمن سلمی نیشابوری و شیشخ ابوالعباس
قصاب آملی می پیوسته است

مذهب سلسله نسب اهراتو شیشخ ابوسعید

شیشخ ابوسعید قدس سره در مسائل دینی پروردگار شایسته بوده و در مسلک عرفانی نبشخ حضرت
ابراهم بن علی علیه السلام می پیوسته است نسبت بنماذان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

ارادت کامل داشته است سلسله نسب پیرفرقه و ارشادش مطابق

ضبط سلاسل صوفیه بدین قرار بوده است شیخ ما از دست ابو عبد الرحمن سلمی
 فرقه گرفت - و ابو عبد الرحمن از دست شیخ ابوتقاسم نصرآبادی - دی از دست
 شبلی - دی از دست جنید - او از دست سری سقطی - او از دست
 معروف کرخی - او از دست امام جعفر صادق - او از دست پدرش امام محمد باقر
 و همچنین پدر از پدر تا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که بحضرت خاتم نبیا صلوات الله علیه
 می پیوسته است

شیخ شبلی متوفی ۳۳۴

ابو بکر شبلی صلوات الله علیه از (شبهه) از ویسهای (اسروشنه) ما در آید نه بر بوده و فاش
 بعض روایات در بغداد سال ۳۳۴ واقع شده و عمرش ۸۷ سال بوده و در مقبره خیرا
 مدفون شده است

جنید متوفی ۲۹۸

سید الطائفه شیخ ابوتقاسم جنید بن محمد انحرار القواریری صلوات الله علیه از آنها و ند بوده و در بغداد

نشود ناما کرده و ازین رو بمقدادی شهر شده است و فاتش بعضی روایات معتبر سال ۲۹۱
و بعضی روایات ۲۹۷ بوده است در شونیزیه بغداد نزدیک قبر خالش سری سقطی مدفون گشته است

سری سقطی

سرتی بن مغلس سقطی کنیه اش ابو الحسن یا ابو الحسین - فوات او را با اختلاف روایات
از سال ۲۵۱ تا ۲۵۷ نوشته اند ترجمه حوالش در ابن خلکان ، ابن الاثیر ، شذرات الذیاب
، نفحات الانس جامی نوشته شده است

معروف کرخی

شیخ ابو محفوظ معروف بن فیروزان (۱) علی المشهور از اصحاب علی بن موسی الرضا علیه السلام
بوده و بعضی روایات در سال ۲۰۰ هجری فوات یافته است - معروف کرخی صلابی را
در سلسله ارباب نقیض است

خانواده و ابسنگان بعضی معاصرین شیخ

شیخ ما چند تن فرزند داشت که بزرگتر آنها (خواجه ابوطاهر سعید بن فضل الله بن ابی یحیی) بود
و پس از شیخ قدس سره همین خواجه ابوطاهر قطب وقت و شیخ زبان خویش شد

(۱) در بعضی آخذ کمال الدین نوشته شده است

عقاب و اخلاف شیخ روز بروز زیاد می‌شدند و در قرن ششم هجری جمع کثیری از عقاب
 دی وجود داشتند که اغلب آنها اهل طریقت و عرفان بوده اند — در حادثه غزان
 در میهنه بالغ بر ۱۱۵ نفر از خلاف شیخ کشته شدند و برخی دیگر در بلاد متفرق کشته شدند.
 در این حادثه مقبره شیخ خراب شد و دستگابی که در میهنه برپا بود بکلی برهم خورد (۱)
 بعضی عقاب شیخ از اولاد نسیره با و نواده های او از زمان خودش تا قرن ششم هجری
 که حادثه شوم غز ثاقفتا و باقی قرار است

طیفه اول (۲)

ابو طاهر سعید بن فضل الله بن ابی انخیر	پیر شیخ
ابو الوفا مظفر بن فضل الله بن ابی انخیر	پیر شیخ
ابو البقا مفضل بن فضل الله بن ابی انخیر	پیر شیخ
ابو علان ناصر بن فضل الله بن ابی انخیر	پیر شیخ

طیفه دوم

ابو سعید اسعد بن سعید نمیره شیخ

(۱) رجوع شود با سرار التوحید ص ۳۱۳ - ۳۱۱

(۲) طبقه بندی نه از نظر میراث شرعی بلکه از نظر نساب تاریخی است

ابو اعز موفق بن سعید پیرہ شیخ

ابو افرج فضل بن احمد طاهری پیرہ شیخ

ابو الفتح طاہر بن سعید پیرہ شیخ

ابو نفوح (ابو الفتح) سعید بن ابی الفضل پیرہ شیخ

طبقات سوم

نور الدین منور بن ابو سعید بن ابو طاہر بن ابو سعید بن ابو انحر

کمال الدین بن ابو سعید بن ابو طاہر بن ابو سعید بن ابو انحر

طبقات چہارم

محمد بن نور الدین منور بن ابو سعید بن ابو طاہر بن ابو سعید بن ابو انحر

جمال الدین^(۱) ابو روح لطف اللہ بن کمال الدین بن ابو سعید بن ابو طاہر بن ابو سعید بن ابو انحر
تا اینجا از خلاف شیخ بنام نشان در تواریخ و تذکرہ ثبت است و جمع دیگر نیز منسوب باین خانوادہ
کہ از ذکر آنا بلا حطہ ضیق مقام صرف نظر میشود از ملازمان شیخ کی (حسن مؤدب) بودہ
کہ خد شکر از خاص شیخ ابو دہ است و دیگر (ابو بکر مؤدب) است کہ ادیب آنوزگار فرزند ان شیخ
بودہ است و دیگر (ابو الحسن اعرج اپوری) کہ کاتب شیخ بودہ است

(۱) در بعض آخذ کمال الدین نوشته شدہ است

بعض از مشایخ معاصرین شیخ

معاصرین شیخ از علما و شیخ بزرگ بسیار بوده اند مشهورترین آنها از میان شیخ بدین قرار است

(۷) ابوعلی قانی

(۱) شیخ ابوالحسن خرقانی (۲) امام ابوتهاشم قشیری (۳) شیخ ابوتهاشم گرگانی
(۴) شیخ ابوعلی دستانی (۵) ابوعلی سیاه (۶) خواجه عبدالله نصاری هر دو

(۸) شیخ لقمان سرخی و استادان خود شیخ (۹) پیر ابوالفضل حسن و (۱۰)

ابو عبدالرحمن سلمی و (۱۱) شیخ ابوالعباس قصاب

بعض علما و حکمای معاصرین شیخ

(۱) ابوعلی سینا که بایشخ مقادله و مکاتبه داشته و دستان او بایشخ و بعضی مکاتیب

آنها یکدیگر در مجموعه حالات و سخنان و اسرار التوحید و همچنین در بعضی کتب دیگر نقل

شده است (۲) ابواسحق کرامی که رئیس کرامیان و در بهت از دشمنان بزرگ

شیخ بوده است (۳) ابوالعالی جوینی (۴) اسمعیل صابونی

(۵) قاضی ابوبکر حیری که بایشخ دستانی شیرین دارد (۶) امام علی صندلی که

از منکران بزرگ شیخ بود (۷) امام اسمعیل سادوی که بایشخ مکاتبه داشت

(۸) امام عبدالرحمن بن ابوبکر خطیب مروزی که شیخ از یهینه با وی مکاتبه میکرد

(۹) ابن خرم ظاہری صاحب کتاب تل و نخل کہ عبارت اوراد بارہ شیخ پیش ازین نقل کردیم

(۱۰) ابو محمد جوینی رکن الاسلام کہ از ہمدستان شیخ نزد فعال مردوزی بود پیش ازین از او

یادی رفت - استادان اورا ہم نوشتیم کہ شاہیر آتھا امام ابو علی زاہر سرخی

و ابو بکر فعال مردوزی و ابو تقاسم شریاسین بودند

گفتہ ماند ما از میان معاصران شیخ اشخاصی اذکر کردیم کہ با خود شیخ تا مدی ارتباط داشتند

و منظور اذکر تمام علما و شاہیر رجال میان سنوآت ۳۵۷ - ۴۴۰ نیست و چون ترجمہ

خواجہ عبد اللہ انصاری

شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد اللہ بن ابی منصور محمد بن ابی سعاد علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن

منصوب بن مت الانصاری الہمدی صاحب مناجات و رباعیات شیرین فارسی است کہ در شعرش

(پیر انصار) گاہ (پیر ہری) گاہ (انصاری) تخلص میکند - کتاب طبقات الصوفیہ

ابو عبد الرحمن سلمی را در مجلس وعظ اعلا سکر و بعضی تراجم دیگر را از خود بر آن می افزود

و امالی اورا بزبان ہندی جمع کردند و در قرن نہم ہجری ملا عبد الرحمن جامی آنرا بزبان فارسی

معمولی نقل کردہ ترجمہ شایخ دیگر بر آن افزود تولدش در ۲ شعبان ۳۹۶ و وفاتش در ۱۱ محرم ۴۸۱ و اشہد (۱)

(۱) برای ترجمہ احوالش رجوع شود بحواشی چارقالہ استاد شیخ محمد خان قزوینی ص ۲۵۵ - ۲۵۸

سلاطین معاصر شیخ

مشهورترین سلاطین معاصر شیخ ابوسعید قدس سره سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱)
 و سلطان طغرل اول سلجوقی (متوفی ۴۵۵) بوده اند - و نشئه سلاجقه در خراسان
 در عهد شیخ واقع شده است

بطوریکه در اسرار التوحید می آورده شیخ با (چغری بیک) مکاتبه کرده و مکتوب خود را بتوسط
 (خواجۀ حمویہ) بچغری بیک فرستاده است

شعر و شاعری شیخ

از شیخ ابوسعید قدس سره اشعار بسیار که اغلب آنهار با عی و دوستی است نقل کرده اند -
 در اسرار التوحید یکجا بنویسد که فقط شیخ با این سه بیت گفته یکی این بیت که بر پشت درقه نوشته
 گر تو خاکی خاک ترا خاک شدم چون خاک ترا خاک شدم پاک شدم
 و دیگر این دو بیت که نیز بر ظهر درقه نگاشته است

جانا بر زمین خاوران خاری نیست^(۱) کش با من و روزگار من کار نیست
 بالطف و نوازش وصال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست

مجدد بن منور یعنی ابدان بناسبت از پدر خویش رویت کرده است که شیخ بواسطه استغراق در احوال

(۱) در بعض روایات و نسخ دیگر (سراسر دشت خاوران خاری نیست)

معنوی پروای فکر شعر و شاعری نداشت — اما از سطاوی خود کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات
و سخنان خلاف این دعوی ثابت معلوم میشود که شیخ پیش از این سه بیت شعر گفته است . و اگر این
معنی را ضمیمه کنیم با قرائن دیگر چنین نتیجه بدست میآید که شعاری شیخ منحصر به بیت نبوده است —
اما اینکه همه رباعیات و دوبیتیها که شیخ نسبت داده اند حقیقه از او باشد جای تردید است
و ما بعضی از آنها را باین ساله ملحق ساختیم

خامش کهنار

در اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان راجع بسوانح زندگانی و وفات شیخ قصایائی که پس از
وی ظاهر شده است مطالبی نوشته شده که اگر مجال بیشتری بدست افتاد در آنها تحقیق خواهیم کرد —
عجائز مطالب خود را باین دو بیت کثیر غره ختم میکنیم که بعضی روایات بر لوح قبر شیخ مکتوب بود

سَأَلْتُكَ بَلْ أَوْصِيكَ إِنِّ مِتُّ فَأَكْبِي عَلَى لَوْحِ قَبْرِى كَأَن هَذَا مُنْتَبَأُ
لَعَلَّ شَيْئاً عَارِفاً سُنَنَ الْهَوَى بِمَرُّ عَلَى قَبْرِ الْغَرِيبِ قَلْباً

تمام شد این رساله در عصر کیشنبه ۲۵ خرداد ماه یک هزار و سیصد و چهار و هجری

شمسی مطابق ۴ شهریور سال ۱۳۵۴ قمری

مؤسسه نشر هما منتشر می کند:

● از استاد علامه جلال الدین همایی:

تاریخ علوم اسلامی

دیوان اشعار

بیست مقاله

معانی و بیان

تاریخ ادبیات ایران

● از استاد ابوالقاسم قربانی:

فارسی نامه

● از دکتر عبدالحسین نوایی:

روابط ایران با جهان

از مغول تا قاجار

اسناد و نامه های سیاسی ایران

از افشار تا قاجار

● از علامه قطب الدین شیرازی:

درة التاج

بخش حکمت عملی و سیر و سلوک

به تصحیح دکتر ماهدخت همایی

● از میرزا نصیر طبیب اصفهانی:

مثنوی پیر و جوان

به تصحیح مهردادخت همایی